

بسمه تعالی

صفحه اول

فصلنامه علمی، فرهنگی، آموزشی ترنم اندیشه

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه حضرت ولی عصر عجل الله

مدیر مسئول: زهرا رحمتی

سر دبیر: ناهید سلیمانی مقدم

اعضای تحریریه: فاطمه سادات ارفع: دکترای زبان و ادبیات عرب

اکرم باسنا: طلبه سطح چهار فقه و اصول

زهرا رحمتی: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق

مریم گلچین: سطح سه حوزه علمیه

طراح جلد و صفح آر: الناز سلیمانی

نشانی: خیابان جمهوری، خیابان جمالزاده جنوبی، کوچه آیرم، پلاک ۱۹، طبقه دوم

تلفن: ۶۶۹۲۸۲۵۱ دورنگار: ۶۶۹۲۷۰۲۵ Email:school.valiasr@yahoo.com

مقالاتی که برای چاپ در فصلنامه پذیرفته خواهد شد که دارای چکیده، کلید واژه، مقدمه و نتیجه باشند. مقالات باید روی یک صفح a۴ به همراه cd در محیط word باشند حتی المقدور چکیده مقاله به زبان دیگری (عربی یا انگلیسی) در انتها آورده شود. فصلنامه در ویرایش مطالب آزاد است. مقالات دریافتی مسترد نمی شود. دیدگاه‌های مطرح شده در مقالات صرفاً نشانگر نظر نویسندگان می باشد.

بسمه تعالی

فصلنامه ۵

دوستان سلام، بر طبق قرار قبلی می‌خواهم سخن دیگری از بانوی دو عالم، در خطبه فدک را برای شما بازگو کنم.

یکی از شاخصه‌های این خطبه آن است که علت شرایع و فروع دین در آن بیان شده است.

و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر

و خدا نماز را برای از بین بردن تکبر قرار داده است.

یکی از مشکلات و معضلاتی که انسان با آن درگیر است صفت رذیله‌ی تکبر است، این صفت ناشی از حس ارزشمند بودن انسان است، که ذاتاً انسان برای خود ارزش قائل است و مطابق این احساسش در ارتباط با هر آنچه بیرون از خود است برخورد می‌کند؛ وقتی احساسات با چیزی درگیر می‌شود سه نحوه ظهور و بروز پیدا می‌کند: یا به نحو افراطی، یا به نحو تفریطی و یا به نحو تعادلی.

تحریک افراطی، یعنی حق و یا حد خود و دیگران به زیاده خواهی شکسته شود و تحریک تفریطی یعنی حق و یا حد خود و دیگران به کم‌خواهی از بین برود، انسان در هر کدام از این تحریک‌ها دچار تنش می‌شود و آرامشش از بین می‌رود، اگر انسان به این نوع از تحریک پاسخ مثبت بدهد نتیجه‌ای که این عکس‌العمل برایش می‌آورد، اضطراب، ناراحتی و ناامنی است، زیرا انسان توجهش فقط به یک طرف می‌تواند باشد یعنی در هر آن، به یک چیز می‌تواند توجه کند اگر چشم دل انسان و توجهش رو به قوای بدنی و نیازهایش، خیال و خواسته‌هایش، احساسات و قلیان‌های بیشمارش باشد، یا به شکل افراطی و یا به شکل تفریطی، در این صورت است که روح و نفس انسان از یاد و توجه به عالم معنا و خدا روگردان شده است و این وعده‌ی الهی است که «و من اعرض عن ذکری فان له معیشتةً ضنکاً و نحشره یوم القیمة اعمی» (طه/۱۲۴) «کسی که از یاد خدا روگردان شود زندگی برایش تنگ خواهد شد و روز قیامت کور محسور می‌گردد» و «من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین» (سوره زخرف/۳۶) «کسی که از یاد خدا اعراض کند و خود را به کوری بزند برای او شیطانی در تقدیر گرفته می‌شود که این شیطان با او همراه و قرین است».

حس ذاتی ارزشمند بودن، اگر به نحو افراطی و تفریطی و در مراتب بدن و تخیلات و احساسات ظهور و بروز پیدا کند، دچار بیماری تکبر می‌شود، تکبر یعنی آدمی خود را بالاتر از دیگران ببیند و معتقد شود که بر آن‌ها برتری دارد و دیگری را کوچک شمارد. (دهخدا) و یا به معنای بزرگوار شدن، غرور، خودبینی، گردنکشی و گستاخی است (ناظم الاطباء)

تکبر هم پلنگ آمد، غضب مار است و کین افعی

همان آزار خوکی دان، و حرص و آز چون موران

سعدی تکبر را اینگونه معنا می‌کند:

با دوستان خویش نکه می‌کند چنانکه سلطان نکه کند به تکبر سپاه را

متکبر در هر آنی خود را با دیگران مقایسه کرده، برای خود ارزشی بیش از آنچه هست متصور می‌شود و در عین حال دیگران را تحقیر می‌نماید، که هر دو نوع این نگاه روح انسان را خدشه‌دار کرده و مسموم می‌کند، آینده انسان را به خطر می‌اندازد، بدن برزخی انسان را از شکل انسانی خارج کرده و به شکل پلنگ درمی‌آورد، تکبر باعث می‌شود آرامش از بین برود و توجهش از خدا منحرف گردد و این آغاز ناراحتی و سختی است. به بیان مولوی (مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش ۵۶)

مکر و تلبیسی که او داند تنید آن ز حیوان دیگر ناید پدید

جامه‌های زرکشی را بافتن درها از قعر دریا یافتن

که تعلق با همین دنیاستش ره به هفتم آسمان برنیستش

این دیدن توانمندی‌ها و دارائی‌ها و مقایسه کردن آن‌ها با دیگران سنگ بنای دوری از خدا را برای ما ایجاد می‌کند، قرآن می‌فرماید: کسی که از خدا روگردان شود زندگی تنگی را برای خودش فراهم می‌کند، آمادگی برای خودش ایجاد می‌کند تا شیطانی را همراه خود داشته باشد! و شیطان هم که عدوی آشکار است و انسان را به بدی دعوت می‌کند!

بر انسان اشرف مخلوقات چه می‌گذرد؟! انسانی که هر آنچه در زمین است برای او خلق شده است «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً...» (بقره/۲۹) (او خدایی است که برای شما انسان‌ها همه‌ی آنچه در زمین است را خلق کرده است...). چگونه است که خود را در معرض طغیان و اضطراب، تنگی و فشار قرار می‌دهد و دائماً در تکاپو و تقلا است تا خود را از تمام این رنج‌ها، نگرانی‌ها و اضطراب‌ها جدا کند؟ چگونه می‌شود که مدام به دنبال یاری می‌گردد تا از این همه فشار نجات یابد! و دائماً دنبال راه حل می‌گردد!

آیا یآوری هست؟ آیا می‌توان از این همه فشارها رها شد؟!!!

و این جا است که کلام گهر بار بی بی دو عالم راه گشا می‌گردد، اضطراب‌ها را برطرف می‌کند، نهمان انسان را جانی دوباره می‌بخشد، راه حل می‌نمایاند و دست انسان جهول را گرفته و به عرش اعلی رهنمون می‌شود.

ای انسان مضطرب، ای انسانی که در کشاکش تکبرها به جان آمده‌ای، شیطان‌ها آرامشت را برده‌اند.

«تنها راه نجات نماز است»

عنوان مقاله: ملاصدرا؛ حکیم متاله

نویسنده: مرضیه حیدری فر

چکیده:

حکیم الهی ملاصدرا از آن دسته اندیشمندانی است که با مطالعات و تحقیقات خود به فلسفه اسلامی و حکمت الهی چنان عمق و ژرفایی بخشید که پس از قرن ها هم چنان محل و مجال بررسی دارد. او که به سنت فلسفی مشاء و اشراق و آراء و نظرات عرفا و متکلمین تکیه داده و به دریای معارف وحیانی و حقایق الهی ورود پیدا کرده بود، بنیان گذار نظام فلسفی ای شد که هرچند در زمانه خودش فرصت بروز و ظهور پیدا نکرد اما جریان فکری غالب و حاکم همه دوران های پس از خودش شد، به گونه ای که جریان های فکری موازی آن زمان را در سایه قرار داد. ملاصدرا تلاش کرد تا هم نکته ها و ظرائف نظام های فلسفی- فکری پیشین را حفظ کند و هم با تکیه بر مبانی فلسفی خود تازه هایی به فکر بشر عرضه کند تا فهم رازهای هستی هموارتر و دست یابی به حقیقت آسان تر گردد. در این مقاله سعی بر این است تا با گذری بر ارکان اندیشه ملاصدرا، با لطائف و ظرائف نظام فلسفی او بیشتر آشنا شویم.

کلید واژه ها: حکمت، حکیم، ملاصدرا، اصالت وجود، حرکت جوهری،

مقدمه:

ملاصدرا یکی از حکمای اسلامی است که در متن فرهنگ اسلامی زاده شده است و در دریای بیکران معارف الهی غوص کرده و با بهره گیری از تعلیمات راسخون در علم و توشه برداری از علوم اهل بیت علیهم السلام گوهرهای نابی از این دریای مواج و فزاینده صید کرده است. گزاره نیست اگر ادعا شود ملاصدرا از مصادیق آیه شریفه است که «...و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا»، (سوره بقره/ آیه ۲۶۹) او سالیان زیادی از عمر نه چندان دراز، خود را در مجاهدت و ریاضت گذراند تا بتواند به این خیر کثیر نائل شود و پس از نوشیدن جرعه هایی از حکمت الهی آنچه را دریافته بود بی دریغ در اختیار دیگران گذاشت و اکنون چندین قرن است که اندیشمندان و خردورزان پس از او، جرعه نوش حکمت اویند. اگرچه نمی توان و نباید تاثیر حکما و دانشمندان پیش از او را در بارور شدن فکر و استقامت اندیشه او نادیده گرفت اما نقشی که او بر فلسفه و حکمت اسلامی زد آنچنان گسترده و عمیق بود که ماندگار شد و سایر نقش ها را در خود حل و هضم کرد.

ملاصدرا در دشت حاصلخیز فلسفه اسلامی آنچنان پایه ها و ستون های محکمی بنا کرد که توانست به کمک آنها تا آسمان معارف و حیانی بالارود و به کشف و فهم حقایق و رازهایی دست یابد که پیش از او محبوب و مستور بود. حکمت صدرایی حاصل جهاد فی سبیل الله خردمند وارسته ای است که در دو میدان و عرصه جهاد اصغر (مبارزه با انگاره ها و بت های جاهلی زمانه خود) و جهاد اکبر (مبارزه با نفس و خودداری از سرسپردگی در برابر هرچه او را از بندگی معبود و آزادگی روح دور می کند) به سختی ایستادگی کرد و با شکیبایی در برابر نا ملایمات به اوج گیری اندیشه بشری کمک کرد. حکمت صدرایی به بار نشستن حکمت شیعی است که اگر به سرچشمه علم نزدیک شود، هم ژرفای علم اهل بیت علیهم السلام را نشان می دهد و هم ظرفیت و توانمندی فکر بشر را در پاسخ به پرسش های اساسی و مسئله های دشوار حل ناشدنی بیان می نماید.

با توجه به تاثیر عمیق حکمت صدرایی در جریان فلسفی-عقلی پس از ملاصدرا در این مقاله تلاش شده است که به برخی از ویژگی های این حکیم متاله و اندیشه و روش او اشاره شود تا معلوم گردد چگونه و چرا دستگاه و نظام حکمی او توانست همهی آنچه پیشینیان و هم عصران او ساخته و پرداخته کردند را تحت تاثیر قرار دهد و بنایی نو بسازد.

حکمت و حکیم

حکمت از آن واژه های تامل برانگیزی است که در ساحت های مختلفی به کار می رود اما همواره با معنای اتقان و آگاهی همراه است. حکیم کسی است که از روی علم و آگاهی و با اشراف بر مصالح، کاری استوار و متقن انجام می دهد. علامه طباطبایی در تفسیر آیه ۲۶۹ سوره مبارکه بقره، حکمت را نوعی از محکم کاری که سستی و رخنه ای ندارد تعریف می کنند و تذکر می دهند که غالباً در معلومات عقلی واقعی که ابدا قابل بطلان و کذب نیست به کاربرده می شود، و نتیجه می گیرند که حکمت عبارتست از قضایای راست مطابق با واقع که مشتمل بر سعادت انسانی است، از قبیل معارف حقه الهی در مبدء و معاد و معارفی که حقایق عالم طبیعت را از آن جهت که با سعادت انسانی ارتباط دارد شرح می دهد، مانند حقایق فطری که پایه شریعات است. ایشان در ادامه می فرمایند؛ هر چند دهنده حکمت خداوند است اما خیر کثیر بودن حکمت نه صرفاً از جهت دهنده آن است بلکه خود حکمت فی حد نفسه منشا خیر کثیر است. نکته دقیق دیگری که ایشان به آن توجه می دهند این است که حکمت با همه شرافتی که دارد خیر کثیر قرار داده شده و نه خیر مطلق، زیرا حسن عاقبت و خاتمه کار (ختم به خیر شدن) منوط به عنایت و توفیق الهی است. (المیزان، ج ۲، ص ۵۵۴) علامه تهانوی در کشف در معنای حکمت اینطور آورده اند که؛ «الحکمه بالكسر فی الاصل هی الاتقان و القول و احکامها و فی الاصطلاح تطلق علی معان» (کشف، اصطلاحات الفنون و العلوم، ج ۱، ص ۱، ۲۷). ملاصدرا حکمت را به ادراک کلیات و عقلیات تعریف می کند و آن را از

ویژگی‌ها و کمالات انسان بما هو انسان می‌داند که هر چقدر بیشتر شود و فزونی یابد بهتر است. (اسفار، ج ۴، ص ۱۱۵) در مقدمه اسفار حکمت را آن علمی می‌داند که شایسته است انسان عمرش را صرف آن کند زیرا علمی است که باعث کمال عقل نظری می‌شود و انسان را به سوی حق هدایت می‌کند. او معتقد است از میان علوم بشر حکمت الهی، تنها علمی است که در به کمال رسیدن حقیقت ذات انسان و پاکسازی نفس از آلودگی‌ها موثر و کارساز است، به و یژه که به جسم و قوای مادی و بدنی نیاز ندارد. منظور از حکمت الهی همان علم به خداوند متعال و اسماء و صفات و افعال اوست. البته از آنجا که انسان ناگزیر از عمل کردن است پس باید به تهذیب افعال و اعمال خود نیز پردازد و این جز با تهذیب نفس امکان پذیر نیست. ملاصدرا، مانند بسیاری دیگر از خردمندان، معتقد است که صرف کمال نظری و علمی کافی نیست بلکه باید اعمال و عبادات قلبی و بدنی نیز تطهیر و پاکسازی شود. از این جهت است که از همان آغاز اندیشمندان حکمت را به دو بخش حکمت نظری و عملی تقسیم کرده اند؛ نه بدین معنا که دو چیز جداگانه و متفاوت در نهاد انسان وجود دارد بلکه از این لحاظ که انسان هم باید به تکمیل علم و نظر خود اهتمام داشته باشد و هم به تصحیح عمل و فعل خود. (اسفار، ج ۱، مقدمه، ص ۱) ملاصدرا غایت حکمت نظری را نور و غایت حکمت عملی را شرح صدر می‌داند و حکیم را جامع این هردو، و به صراحت می‌گوید حکیم همان مومن حقیقی است (اسفار، ج ۴، ص ۱۴). این تعبیر و تعریف از حکیم شبیه تعبیر سهروردی است که حکیم متاله را کسی می‌داند که وجودش آکنده از صفات الهی است کسی که «شبیه خداست» و این تعریف را ارائه می‌دهد؛ «هوالذی یصیر بدنه کقمیص یخلعه تاره و یلبسه اخی» (مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۵۰۳) اساسا کارکرد حکمت از نظر اندیشمندان مسلمان تشبه به اله است که در تعریف ملاصدرا از فلسفه نیز به آن تصریح شده است. (ج ۱، ص ۲۰).

ملاصدرای حکیم

هرچند مصداق اتم و اکمل حکیم الهی معصومین علیهم السلام هستند، اما در مقام و مرتبه بعد از ایشان از میان خیل ره پویان صراط مستقیم و سالکان طریق حق و حقیقت، ملاصدرا یکی از آنهاست که با بهره گیری از همه فرصت‌های زندگی، از آغاز دوره رشد و نمو عقلی قدم به وادی خطیر حکمت الهی گذاشت و همه زندگی‌اش را برای رسیدن به حقیقت در طبق اخلاص گذاشت. در مقدمه اسفار که به سیر زندگی علمی و عملی خود می‌پردازد، می‌گوید که از همان ابتدای جوانی وارد فلسفه الهی شده است: «ثم انی قد صرفت فی سالف الزمان منذ اول الحداثه و الریعان فی الفلسفه الالهیه بمقدار ما اوتیت من المقذور.....» (اسفار، ج ۱، ص ۵)، در ادامه مطالبی را مطرح می‌کنند که در سایر کتاب‌ها و رساله‌های هم تکرار می‌شود که حکایت از سخت کوشی او برای فهم تعالیم و دیدگاه‌های پیشینیان است و از مجموع آنها می‌توان پی برد که او به جریان‌های فلسفی پیش از خود کاملا احاطه داشته است، هم اندیشه‌های ابن سینا و هم مکتب

مشایی متاخر و اندیشه های حکیمانی مانند خواجه نصیرالدین طوسی، اثیرالدین ابهری و سید حسین نصر در این باره می گوید: «و گواه این مطلب آن است که او هم بر بخش الهیات کتاب شفا شرح مبسوطی نوشته است و هم بر کتاب اثیرالدین ابهری شرحی نوشت که یکی از مهم ترین آثار او شد به گونه ای که در هندوستان رواج و رونق زیادی پیدا کرد.» (سید حسین نصر، ج ۳، ص ۱۹۲) علاوه بر فلسفه مشاء، ملاصدرا با نوشتن تعلیقه بر حکمه الاشراق، که یک شرح مفصل است، نشان داد که اشراف کاملی بر اندیشه های اشراقی دارد. در کنار این دو مکتب فلسفی ملاصدرا به خوبی با کلام آشنایی دارد و هم چنین مسلط بر تعالیم عرفا به ویژه اندیشه های ابن عربی است. احاطه علمی و گستردگی دانش ملاصدرا علاوه بر اینکه حاصل شاگردی او نزد اساتید بزرگی مانند میرداماد و شیخ بهایی است؛ محصول مطالعات عمیق و تتبعات او در آثار و کتبی است که در دسترس او بوده است خود او در این باره می گوید: «...و اقتفیت آثار الحكماء السابقین و الفضلاء اللاحقین مقتبسا من نتائج خواطرهم و انظارهم، مستفیدا من ابکار ضمائرهم و اسرارهم و حصلت ما وجدته فی کتب الیونانیین و الروساء المعلمین تحصیلا یختار اللباب من کل باب و یجتاز عن التطویل و الاطناب...» (ملا صدرا، ج ۱، ص ۲). حکیم معاصر استاد سید جلال الدین آشتیانی، که خود از زمره راه یافتگان به چشمه زلال حکمت است، معتقدند ملاصدرا در علوم الهیه و معارف حقیقیه و کثرت تحقیقات مربوط به مبدء و معاد بی همتا است و فضایی در او جمع شده که کمتر کسی از همه آنها با هم برخوردار است؛ دقت نظر در مباحث عقلی و تتبع و احاطه کامل به مباحث فلسفی و اقوال اهل دانش، سرعت انتقال و ذوق سرشار، قدرت فکری، قوت استدلال کم نظیر در تحقیق معضلات و حسن سلیقه در انتخاب مطالب، صفا و روشنی ضمیر، اعراض از تجملات ظاهری، اشتغال به ریاضات و مجاهدات شرعی، پیروی از طریقه حقه انبیاء و اولیاء علیهم السلام همه این فضایل در این مرد بزرگ جمع بود (سید جلال الدین آشتیانی، ج ۳، ص ۱۹۲).

یکی از ویژگی های خوب ملاصدرا که او را از سایر فیلسوفان و حکیمان متمایز و برجسته می کند، علاوه بر ادبیات فاخر و لطیف و شاعرانه ای که به ویژه در مقدمه رساله ها و کتاب هایش به کار می برد، این است که نکته های مختصر و مفیدی از احوال خود و روزگارش در اختیار خواننده می گذارد تا با او در نحوه دست یابی به آراء و دیدگاه ها هم داستان و همراه شود. در مقدمه رساله سه اصل می نویسد: «بعضی از دانشمندان نمایان پیرو شر و فساد و متکلمان خارج از منطق صواب و حساب و بیرون از دایره سداد و رشاد و متشرعان بری از شرع بندگی و انقیاد، منحرف از مسلک اعتقاد به مبدء و معاد، افسار تقلید در سر افکنده، نفی درویشان شعار خود کرده اند و دائما در مذمت حکمت و توحید و علم راه خدا و تجرید که مسلک انبیا و اولیا است می کوشند، و حال (آنکه) در چندین موضع از کتاب و حدیث به خوبی مذکور و بخیر و فضیلت ممدوح و مشکور است، مثل: و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا و مثل: «و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم» و حق جل و علا این علم را در کتاب خود نور خوانده، چنانکه گوید: قد جاءکم من

الله نور و کتاب مبین و گوید: نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم. و مراد از این علم نه علمی است که آن را فلسفه گویند و فلاسفه دانند بلکه مراد از آن ایمان حقیقی است به خدا...» (ملا صدرا، ص ۱۸، ۷) در این عبارت ها ملاصدرا آشکارا فلسفه را از حکمت جدا می کند و بر مبنای توصیف آیات قرآنی حکمت را همان فضل و نوری می داند که از جانب خداوند متعال به آن کس که شایستگی دارد، داده می شود. این نور که راه زندگی و مسیر پیش روی بنده را روشن می کند همان ایمان حقیقی است که در پرتو آن انسان می تواند به سعادت حقیقی برسد. از نظر ملاصدرا سعادت حقیقی و کمال اختصاصی انسان قرب و هم جواری با حضرت حق جل و علا و اتصال به معقولات است؛ «...و لا شک ان اقصی غایة یتاتی لاحد الموجودات الوصول الیها هو الکمال المختص به و الملائم المنسوب الیه. و کما انحط عنه فهو نقصان بحقیقته فیه و ان کان کمالا بالاضافة الی ما فی رتبة الوجود تالیه، و ما من دابة فما دونها الا و من شأنها البلوغ الی اقصی ما لها فی ذاتها مالم یعقها عائق. و لنوع الانسان کمال خاص لجوهر ذاته و حاق حقیقه لا یفوقها فیه فائق ولا یسبق به علیها سابق وهو الاتصال بالمعقولات ومجاورة الباریء و التجرد عن المادیات» (ملا صدرا، ج ۱، ص ۱) ملاصدرا تصریح می کند که همه موجودات هدف دار و جویای کمال اند و امتیاز انسان از دیگر موجودات این است که حقیقت وجودی و جوهر ذات انسان با رسیدن به کمال و آرام گرفتن در جوار قرب الهی ساخته و پرداخته می شود و این سعادت است. و اگر انسانی در این مسیر، که همان صراط مستقیم است، وارد نشود در نامیدن او به نام انسان باید احتیاط کرد. انسان با هر گامی که در مسیر زندگی بر می دارد، گویی ماهیت خود را می سازد و حد و مرتبه وجودی اش را تعیین می کند.

اما ملاصدرا تصریح می کند که رسیدن به حکمت و نور فقط با بحث و استدلال امکان پذیر نیست و اگر مجاهدت و ریاضت نباشد، صرفا در جازدن و اکتفا کردن به موقعیت های وهمی و فرصت های خیالی است، ملاصدرا در توصیف آنها به این آیه شریفه تمسک می کند که: «قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا» (سوره کهف،/ ایه ۱۰۴، ۱۰۳). برای رسیدن به سعادت حقیقی و جایگاه واقعی انسانی باید به عالم معنا نظر داشت، در مقدمه کتاب الشواهد الربوبیه می گوید: «و بعد، فاقول و انا الفقیر محمد الشهیر بـ «صدرالدین الشیرازی» نور الله بصیرته فی معرفة الدین و شرح صدره بنور الیقین انی بفضل الله و تاییده لما کثرت مراجعتی الی عالم المعانی و الاسرار و ملازمتی باب حکمة الله مفیض الانوار و طالت مهاجرتی عما اکب علیه طبائع الجمهور و الاعراض بالکلیه الی الحق القراح عما استحسنوه ثقة بما هو المشهود و قلدوه خلفا عن سلف اعتمادا علی مشافهة الحس للمحسوس و اغماضا عن مشاهدة الواردات علی القلوب و النفوس...» (ملا صدرا، ص ۲۴). ملاصدرا از توجه به عالم معنا و ملازمت با حقایق و اسرار الهی و اعراض و هجرت از آنچه عموم مردم به آن خو گرفته اند به نورانیت و یقینی دست پیدا می کند که در پرتو آن لطائف قرآنی و قواعد ربانی و مسائل و غوامض عرفانی برایش مکشوف و مشهود می شود؛ مطالبی که جز بر کسانی که قلبشان مصفای به صفای الهی نیست معلوم و آشکار نمی شود.

مجاهدت و اعراض از دنیا آنچنان جان این حکیم از خود رهاشده را صیقل داد که در اقیانوس پر هیبت و اسرار آمیز معارف الهی غوطه ورشد و گوهرهایی از صدف بیرون کشید که پیش از او به تور هیچ صیادی نیفتاده بود «...بل تفردت بامور شریفه خلت عن مثلها زبر الاولین و ان کانوا من الاساطین و کلت عن ادراکها افهام الآخیرین و ان کانوا من المتفطنین.» (ملا صدرا، ص ۳۴) رسیدن به چنین جایگاهی جز با قدم گذاشتن به وادی ایمن و صراط مستقیم در پرتو آفتاب نبوت و نور افشانی ستارگان ولایت مقدور و ممکن نبوده است «درود نا معدود مر خواجه کائنات و صفوه ممکنات را که به امداد او لوامع اشراقات صبحی آفتاب نبوتش و به طلوع تابشیر طلوع نور هدایتش جان‌های مردگان قبرستان طبیعت و روان‌های خفتگان خوابگاه قوالب بشریت زنده گشته از جای جنبیدند..... و بر آل پاکش که پیشوایان راه یقین و ستارگان آسمان توحید و ایمان و مشاعل منازل جنان و رضوانند.....» (ملا صدرا، ص ۵، ۴۶). نوری که از مجاهدت و ریاضت بوجود این حکیم الهی تابیده آنچنان روح افزا و هدایت گر بوده که از عمری که در تتبع آراء فلاسفه و جدال متکلمان صرف کرده استغفار می کند و اعتراف می کند که راه آنها غیر مستقیم و قیاساتشان عقیم است. راه مستقیم تنها با دل سپردن به ولایت خداوند و ولایت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام طی می شود تا آنجا که به مخاطبان اسفار و کسانی که قدم در راه حکمت متعالیه می گذارند نیز سفارش می کند که به تزکیه و تهذیب نفس بپردازند و نخست اساس معرفت و حکمت را محکم و استوار کنند تا بتوانند بر فراز قله های کمال و انسانیت قرار گیرند.

دوره مجاهدت و ریاضت ملاصدرا یکی از مهم ترین دوره های حیات معقول و معنوی اوست، او با اقامت در روستای کهک قم نه تنها از دستگاه مقتدر حکومت صفوی کناره گیری کرد و از پناه آوردن به آنها خودداری کرد، خود را از شر عالمان تنگ نظر و فقیهان متحجر که حکم تکفیر او را صادر کرده بودند نیز رها ساخت، ملاصدرا این گروه را «غاری الفهم» می خواند و آنها را به خفاش تشبیه می کند که چشمشان از دیدن فروغ معرفت و حکمت ناتوان است. (ملا صدرا، ج ۱، ص ۱) مهاجرت از شیراز به اصفهان و از اصفهان به قم هرچند با گمنامی و گوشه نشینی، و لزوماً تنگناهای مالی و گرفتاری‌های سیاسی-اجتماعی همراه بوده است اما فرجامی نیک و سرانجامی خیر داشت؛ «فلما بقیت علی هذا الحال من الاستتار و الانزواء و الخمول و الاعتزال، زمانا مدیدا و امدا بعیدا اشتعلت نفسی لطول المجاهدات اشتعالا نوریاً و التهب قلبی لکثرة الرياضات التهابا قویا ففاضت علیها انوار الملكوت و حلت بها خبایا جبروت و لحقتها الاضواء الاحدیة و تدارکتها اللطاف الهیه بل کل ما علمته من قبل بالبرهان عانیته مع زوائد بالشهود و العیان من الاسرار الهیه و الحقائق الربانیة و الودائع اللاهوتیه و المنايا الصمدانیة...» (ملا صدرا، ج ۱، ص ۲).

در واقع، هم چنان که اندیشمندان بزرگ پس از ملاصدرا گفته اند، تاسیس و تدوین حکمت متعالیه محصول آن دوره انزوا و عزلت بوده است که اگرچه آن حکیم متاله از نظر تمتعات ظاهری دنیایی بی بهره و در

عسرت بود اما از لذت های عقلی و معنوی در اوج التهاب و ابتهاج بود. تفاوت اساسی ملاصدرا با پیشینیانش در دست یابی به مبانی قویم و متین در این بود که او از دروازه اصلی به شهر علم و حکمت وارد شده بود و ندای «انا مدینه العلم و علی بابها» را به درستی دریافته بود: «...هذه رسالة اذكر فيها طائفة من المسائل الربوبية و المعالم القدسية التي انار الله قلبي بها من عالم الرحمة و النور و لم يكن وصلت اليها ایدی الافكار الجمهور و لم يوجد شيء من هذه الجواهر في خزانه احد من الفلاسفة المشهورين و الحكماء المتأخرين المعروفين حيث لم يؤتوا من هذه الحكمة شيئا و لم ينالوا من هذا النور الا ظلا و فيئا اذ لم يؤتوا البيوت من ابوابها فحرموا من شراب المعرفة بسرابها بل هذه قوالب مقتبسة من مشكوة النبوة و الولاية مستخرجة من ينابيع الكتاب و السنة من غير ان تكتسب من مناولة الباحثين او مزاوله صحلة الملعين...» (ملا صدرا، ص ۲۱۸) حکمت متعالیه اینچنین برای ملاصدرا دست یافتنی شد؛ او، مانند ابن سینا در دوره دوم حیات عقلی اش و سهروردی در بازسازی مشرب اشراقی نیاکانش، به درستی دریافت که درک و کشف حقایق علمی و فلسفی و پرده برداری از رازهای هستی با برهان منطقی و تفکر قیاسی صرف ممکن و شدنی نیست. و سالک مسیر حقیقت به غیر از این پای افزار، توشه و سرمایه دیگری برای طی طریق لازم دارد؛ تزکیه نفس که کشف و شهود را هموار کند و آینه وحی که در آن همه چیز آن چنان که هست در آن نشان داده شود. از نظر ملاصدرا کشف و شهود، که به مدد عمل به شریعت ممکن و هموار شده باشد، راه مطمئن تری برای رسیدن به حقیقت است؛ اگرچه در جملاتی که پیش تر از ایشان نقل شد اذعان می کنند آنچه را به کشف و عیان دیده است قبلا از راه برهان به دست آورده اما گویا مشاهده آن مطالب برهانی او را نسبت به یافته هایش مصمم تر و مطمئن تر می کند به گونه ای که علی رغم مخالفت ها و بی مهری های هم عصرانش قدمی از آنچه به دست آورده عقب نشینی نمی کند. این واقعیت تاریخی را نمی توان نادیده گرفت که اندیشه ها و آراء ملاصدرا در زمانه خودش مورد استقبال قرار نگرفت و شاید بهتر است گفته شود عمق اندیشه و گستره مبانی حکمت صدرایی در آن دوره به درستی شناخته نشد به گونه ای که دو شاگرد مهم او، فیض و فیاض، که از نزدیکان او نیز بودند با او هم داستان و هم راستا نشدند و به ساحت اندیشه او آنچنان که شاید و باید ورود نکردند و به آستانه فلسفه راه نیافتند.

به گواهی تاریخ و شهادت آنچه از او به دست ما رسیده، ملاصدرا نمونه یک مومن حقیقی، حکیم متاله، بود که از سر صدق و صفا سر بر آستان بندگی نهاد. به کار گیری گسترده و دقیق آیات و روایات در آثار مختلف به عنوان شاهد بر آنچه به برهان و عرفان به آن رسیده، نوشتن رساله های مستقل در تفسیر برخی آیات قرآنی و کتاب های روایی همه و همه نشان می دهد که سیره عملی او مطابق با ادعا ها و گفته هایش است و در بندگی و پیروی به حرف اکتفا نکرده است «انی اعلم یقینا انه لا یمکن لاحد ان یعبد الله کما هو اهله و مستحقه الا بتوسط من له الاسم الاعظم و هو الانسان الكامل خلیفة الله بالخلافت الكبرى...» (ملاصدرا، مقدمه ی مصحح، ص ۱۷) علاوه بر این ها او هفت بار پیاده به زیارت خانه خدا مشرف شد و بارها به زیارت

عتبات ائمه عليهم السلام شتافت؛ و در طول زندگی انسانی با تقوا و متعبد بود. (سید جلال الدین آشتیانی، ص ۲۲).

حکمت متعالیه

بدون شک اسفار مهم ترین اثر فلسفی ملاصدرا و حاصل حیات معقول اوست، او در مقدمه این کتاب آن را حکمت متعالیه می نامد: «فرتبت کتابی هذا طبق حركاتهم فی الانوار و الآثار علی اربعه اسفار و سمیته بالحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه...» و در این نامگذاری هم به تاسیس یک نظام حکمی - عقلی اشاره دارد و هم به روشی که بر اساس آن پایه ها و یافته های عقلی - کشفی اش را روی هم چیده است، و علاوه بر اینها به سیر و سلوکی که باید طی کرد. از آنجا که حکمت متعالیه حاصل سیر و سلوک عقلانی و عرفانی ملاصدرا است؛ هم اهل شهود را سیراب می کند و هم اهل بحث را قانع می سازد.

ملاصدرا همانطور که به فهم و کشف حرکت جوهری در بنیان عالم طبیعت و انسان رسید، دریافت که تنها راه وصول به حکمت متعالیه نیز حرکت جوهری در مسافت های سفرهای چهارگانه است. از منظر او هم راه و هم پای حرکت جوهری جسم انسان، روح نیز سیر و تحول جوهری دارد و اگر این سیر صعودی و رو به جلو باشد به حکمت می انجامد و شخص حکیم می شود و اگر این سیر نزولی و قهقرایی باشد از حکمت و اساسا انسانیت دور و دورتر می شود. همانطور که پیشتر اشاره شد درهای حکمت زمانی بر روی انسان گشوده می شود که عقل و وحی و شهود در کنار هم قرار بگیرند، یعنی ریاضت مشروع در کنار تفکر ناب عامل رسیدن به معارف عقلی الهی می شود. عقلی که با ریاضت مشروع تربیت شده باشد بر خیال و وهم نظارت و حکومت می کند و آماده دریافت فیض و درک کلیات و معقولات می شود.

دوره های زندگی ملاصدرا معمولا به سه دوره تحصیل و تحقیق، ریاضت و مجاهدت، تالیف و تعلیم تقسیم می شود. علامه طباطبایی در باره این سه دوره می فرماید؛ در دوره اول کاملا از طریقه تفکر عقلی پیروی کرده و سرگرم بحث در تتبع در آثار و آراء و افکار فلاسفه و متفکرین پیشین و هم عصران خود بوده است، در دوره دوم از یک طرف به عبادت و زهد و از طرف دیگر به کشف و شهود پرداخته و در دوره سوم که به منزله محصول دو دوره گذشته است به تالیف آثار و تربیت شاگردان پرداخته است. (به نقل از رساله سه اصل، مقدمه مصحح، ص ۱۷).

حکیم متاله معاصر، آیت الله جوادی آملی دوره های زندگی معقول ملاصدرا را به پنج دوره تقسیم می کنند، دوره سیر در افکار فلسفی و کلامی دیگران اعم از مشاء و اشراق و اشاعره و معتزله که این دوره را جزء ضایعات عمر می داند و از آن استغفار می کند، دوره سیر جوهری و تحول روحی از کثرت به وحدت و سفر از خلق به حق و مشاهده مبدء آفرینش، دوره حرکت جوهری و انقلاب روحی دیگر از وحدت به وحدت و

سفر از حق به حق و با همراهی حق و مشاهده اسمای حسناى خداوند سبحان که طولانی‌ترین سفر از سفرهای چهارگانه است، دوره سیر روحی و حرکت جوهری از وحدت به کثرت و سفر از حق به خلق و مشاهده آثار خدای سبحان در مظاهر گوناگون جلال و جمال حضرت حق سبحانه، و در نهایت سیر جوهری و تحول فکری دیگر از وحدت به کثرت و سفر از حق به سوی خلق به همراهی حق و رساندن پیام حق به مظاهر و خلائق در قالب تدریس و تالیف و تهذیب (جوادی آملی، ج ۱، ص ۲۶، ۲۷)، دوره دوم و سوم و چهارم که در ایام انزوا و گوشه نشینی صورت گرفته است، همان دوره ای است که تحولات بنیادین اندیشه ملاصدرا پایه گذاری می شود؛ هنگامی که با شهود حقیقت خود به علم حضوری دریافت که آنچه واقعیت و حقیقت دارد، هستی است نه چیستی و با تداوم آن شهود؛ بساطت و وحدت و تشکیک وجود و هم چنین تحول و اشتداد و حقیقت خود را مکاشفه و مشاهده کرد؛ و سپس علت ها و معلول های خود را به علم حضوری درک و دریافت نمود و از این راه با جهان خارج آشنا شد (جوادی آملی، ج ۱، ص ۳۰). مقدمات این کشف و شهودها علاوه بر استعداد درونی ملاصدرا و ریاضت‌های او، آشنایی او با عرفان است زیرا اصالت و بساطت وجود و وحدت حقیقت وجود از جمله مبانی و مطالبی است که در آثار عارف بزرگ ابن عربی و شاگردان او مطرح شده است. آیت الله جوادی آملی از دوره های حیات فکری و عقلی ملاصدرا نتیجه می گیرند که: «آنچه ملاصدرا در دوره اول می دانست علم حصولی بود که از مفاهیم ذهنی استنتاج شده بود و آنچه در دوره پنجم می دانست علم حصولی‌ای بود که از حقایق عینی و مشهود حکایت می کرد. آنچه در دوره اول می دانست مقدمه مناسبی برای تفسیر قرآن و نیل به اسرار باطنی آن نبود بلکه باعث جمود بر ظواهر قرآن می شد و از نشئه ناسوت فراتر نمی‌رفت و یا فقط به مرحله ملکوت نازل آن محدود می‌شد ولی آنچه در دوره نهایی می دانست وسیله خوبی برای حفظ ظاهر و نیل به باطن قرآن می‌شد...» (جوادی آملی، ج ۱، ص ۲۸).

ملاصدرا با حکمت متعالیه از تولد دیدگاه عقلانی جدید در عالم اسلام خبر داد که نه تنها اندیشه ها و مکاتب پیشین فرهنگ اسلامی را تلفیق کرد، یا بهتر است گفته شود در خود جذب و هضم کرد، بلکه به تالیف و توحید راه های مختلف دانش بشری پرداخت. در واقع ملاصدرا دستگاه فلسفی منسجم و نظام عقلی استواری را پدید آورد که با تکیه بر پایه های تنومند آن توانست بین دیدگاه‌های متفاوت و متخالف جمع کند و نشان دهد که هر رای و نظری به اعتباری درست است و در مواردی که جمع امکان پذیر نیست به مثابه یک داور منصف نشان داد که حق به جانب کیست؛ و با تکیه بر همان مبانی توانست مسائلی را حل کند و به این ترتیب غائله مشاء و اشراق را پایان بخشید. و مهم‌تر از همه اینها مسایل جدیدی را در فلسفه مطرح کرد که سابقه نداشت. (محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، ص ۲۹) علامه طباطبایی معتقدند که فلسفه در مکتب صدرالمتهلین هم روح کهنه و فرسوده خود را تبدیل به یک روح تازه نمود و قیافه دیگری به خود گرفت و هم مقدار قابل توجهی به بحث های فلسفی اضافه شد؛ ایشان تعداد مسائل فلسفی را در زمان

ملاصدرا و با ملاصدرا هفتصد مسئله می داند در حالی که پیش از او، در فلسفه یونان و اسکندریه، از دویست مسئله تجاوز نمی کند.

در قلب و مرکز حکمت متعالیه و فلسفه صدرایی، تجربه عرفانی وجود به عنوان «واقعیت مطلق» قرار گرفته است، بر خلاف مابعدالطبیعه ارسطو که بر مبنای شناخت و تجربه اشیاء به عنوان موجود پا گرفته است. ملاصدرا با بینش شهودی خود گویا از لایه های موجود عبور می کند و خود «وجود» را در می یابد، وجودی که در قالب و جامه ماهیت های مختلف در می آید و متعین می شود و بدین ترتیب جلوات عالم کثرت را همچون موجوداتی پدیدار می سازد که هر کدام به موجودیتی متمایز از دیگری وجود دارند (سید حسین نصر، ج ۳، ص ۱۹۶).

شهود حقیقت وجود به ملاصدرا این فرصت را می دهد که از قول به اصالت ماهیت، که به پیروی از استادش میرداماد به آن معتقد بود، برگردد و به این بینش برسد که آنچه از حق و مبدء اول صادر می شود وجود است نه ماهیت؛ و به این ترتیب اصالت وجود و به دنبال آن وحدت وجود به منزله قلب تپنده فلسفه صدرایی است که مبدء و منشا پایه های دیگر این نظام فلسفی می شود. علامه طباطبایی در این باره عقیده دارند که سه نظریه اساسی اصالت، وحدت و تشکیک وجود، تصور جهان را با هرچه در اوست به کلی عوض می کند این که ابتداء از راه تصور ساده گمان می رفت که عالم وجود عبارت از یک سلسله ماهیاتی است که هیچ گونه ارتباط ذاتی با هم نداشته و از هم دیگر بیگانه و جدا و هر کدام از دیگری گسسته و ناپیوسته است، به کلی از نظر فیلسوف محو شده و به جای آن حقیقت نوری وجود جلوه می کند که با صفت وحدت و یگانگی و خاصیت ارسال و اطلاق و احاطه منبسط گردیده و با درجات و مراتب مختلفی که در عین اختلاف، کمال ارتباط و پیوستگی داند ظهور نموده است، همه با هم مختلف و همه به هم مرتبط اند (ملا صدرا، مقدمه مصحح، ص ۲۱).

ایشان نتیجه می گیرند بنابر اصالت وجود جهان هستی یک محیط نوری نامتناهی است که کانون نوری آن با نیروی غیر متناهی خود در قلب این محیط قرار گرفته و پیوسته نور افشانی می کند و تشعشعات او با توجه به دوری و نزدیکی از کانون با آثار و خواص گوناگون ظهور و بروز می کنند، این جهان کجا و جهانی که براساس اصالت ماهیت از مجموعه ای از ماهیت های از هم گسسته تشکیل شده کجا.

مرحوم استاد سید جلال الدین آشتیانی هشت مسئله را از مسائل اساسی و مهم حکمت متعالیه می داند، ۱- اصالت وجود ۲- حرکت جوهری ۳- تجرد خیال و معتد جسمانی ۴- اتحاد عاقل و معقول ۵- اتحاد نفس با عقل فعال ۶- مسئله علم خداوند ۷- قاعده بسیط الحقیقه کل الاشیاء ۸- مثل نوریه (مثل افلاطونی)، اگرچه این مسائل بنیادی ترین مسائل فلسفه صدرایی است اما مسائل دیگری از دل آنها بیرون کشیده می شود مثل جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن نفس، حشر نفوس و قیامت کبر، تشکیک وجود، قاعده امکان

اخص، اثبات توحید خاصی و... ملاصدرا این مسائل و مباحث را در بیش از ۵۰ کتاب و رساله که از او به جا مانده است برهانی و مستدل کرده است.

نتیجه گیری

سلوک عملی و روش فکری-فلسفی ملاصدرا او را از سایر فیلسوفان و حکیمان پیش و هم عصر خود متمایز کرد و الگویی برای آیندگان شد. با او مرزهای فلسفه و کلام و عرفان برداشته شد و فیلسوف مجتهد و فقیه فیلسوف نامی و عنوانی آشنا و مناسب برای حکیم عارف متکلم شد.

با توجه به این اصل اساسی حکمت متعالیه که نفس انسان در آغاز پیدایش جسمانی است- و به تعبیر علامه طباطبایی همان بدن مادی است (ملا صدرا، ص ۲۳) - که تدریجاً با حرکت جوهری تجرد پیدا می-کند، ملاصدرا کمال روح و به تجرد رسیدن آن را در گرو طهارت و نزاهت روح می داند و این جز با دل کندن از دنیا حاصل نمی شود و محبت دنیا را اساس و مادر همه خطاها می داند. ملاصدرا در رساله سه اصل، حجاب هایی را که باعث غفلت انسان ها از حقیقت وجودی آنها می شود و باعث محرومیت از حکمت می گردد در سه مورد خلاصه می کند، جهل به معرفت نفس که حقیقت انسان است، حب جاه و مال و میل به شهوت و لذات و سایر تمتعات نفس حیوانی که جامع هر حب دنیایی است، و در آخر تسویلات نفس اماره و تدلیسات شیطان مکار که بد را نیک و نیک را بد می نماید و معروف را منکر و منکر را معروف می شمارد. بنابراین همانطور که این حکیم متاله در آثار مختلفش توصیه کرده است برای رسیدن به حکمت اول باید به خود رسید، خودشناسی گام اول برای رسیدن به حقیقت و حکمت است و دریافت خود وقتی امکان پذیر است که انسان روحش را آزاد کند و به او فرصت دهد تا با نور هستی شفاف وزلال شود.

فهرست منابع

- ۱- اسفار اربعه، ملاصدرا، جلد ۱ و ۹، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم ۱۹۸۱
- ۲- الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ملاصدرا، تصحیح و مقدمه سید مصطفی محقق داماد، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، چاپ دوم ۱۳۹۱
- ۳- تاریخ فلسفه اسلامی، جلد سوم، سید حسین نصر و الیور لیمن، انتشارات حکمت، تهران چاپ اول ۱۳۸۶
- ۴- تفسیر المیزان، جلد ۲، علامه طباطبایی، ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، چاپ چهارم ۱۳۶۷
- ۵- شرح آراء و احوال ملاصدرا، سید جلال الدین آشتیانی، نهضت زنان مسلمان، تهران، چاپ اول ۱۳۶۰

۶- شرح اسفار اربعه، محمدتقی مصباح یزدی، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، چاپ اول ۱۳۸۰

۶- ریحق مختوم، جلد اول، آیت الله عبدالله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چاپ چهارم ۱۳۸۹

۷- رساله سه اصل، ملاصدرا، تصحیح و مقدمه محمدخواجهوی، انتشارات مولی، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶

۸- عرشیه، ملاصدرا، ترجمه و شرح غلامحسین آهی ۱۳۴۱،

ولادت امام کاظم علیه السلام:

به نظر می رسد که روستای ابواء واقع در بین مکه و مدینه بیش از سایر اماکن قافله های حجاج اهل بیت را به سوی خود جلب می کرد زیرا آرامگاه مادر پیامبر آمنه دختر وهب در آنجا قرار داشته است. در راه بازگشت از حج بیت الله الحرام (بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۴، المحاسن، ج ۲، ص ۴۱۸) قافله امام ابو عبدالله الصادق (علیه السلام) در این روستا توقف کرد. آن روز بنا بر مشهورترین روایات ۷ صفر سال ۱۲۸ هـ. ق بود که امام برای میهمانانش سفره غذا گسترده بود که یکی از جانب زانش به سوی او آمد تا مزده ولادت خجسته فرزندش را به وی برساند. در روایتی که از منهال قصاب نقل کرده اند آمده است که (امام صادق علیه السلام) به قصد مدینه از مکه بیرون شدم و همین که به ابواء رسیدم شنیدم که امام صادق (علیه السلام) صاحب فرزند شده است. من زودتر از آن حضرت به مدینه وارد شدم و ایشان یک روز پس از من به مدینه رسید. ایشان (به خاطر ولادت نوزاد) سه روز به مردم طعام داد و من نیز یکی از کسانی بودم که بر سفره طعام امام حاضر می شدم و چنان غذا می خوردم که تا روز بعد نیازی به غذا نداشتم و روز بعد باز بر سفره او حاضر می شدم. من سه روز از طعام آن حضرت خوردم و تا فردا هیچ غذایی نمی خوردم.

پدر و مادر امام کاظم

پدرش: پیشوای هدایت ابو عبدالله جعفر بن محمد (علیه السلام) ملقب به صادق بود. مادرش: حمیده بربریه که شاید از مردم اندلس و یا از مردم مغرب بوده است. لقب این زن بزرگوار «حمیده مصفاه» بود. حمیده یکی از زنان با فضیلت به شمار می آمد زیرا به کار مهم نشر رسالت همت می گماشت و در این راه برخی از احادیث همسر بزرگوارش را نیز روایت می کرد.

از ابن سنان از سابق بن ولید از معلی بن خنیس روایت شده است که ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود:

«حمیده مثل شمش طلا از هر آلودگی و چرکی پیراسته است . فرشتگان پیوسته او را پاسبانی می کردند تا به من رسید و این کرامتی از خداوند بود در حق من و حجت پس از من». (بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۶ به نقل از کافی، ج ۱، ص ۴۷۷)

امامت

حضرت موسی کاظم علیه السلام ، از ۲۱ سالگی، رهبری مسلمانان را برعهده گرفتند و تا زمان شهادت، ۳۵ سال رهبر مردم بودند. به ایشان، به دلیل خوبی هایی که داشتند، لقب هایی چون کاظم (کسی که خشم خود را کنترل می کند)، صابر (صبر کننده)، صالح (درستکار) و امین داده اند. ایشان یک لقب مهم دیگر هم به نام باب الحوائج دارند. این لقب، به این معناست که اگر کسی خواسته و آرزویی از خداوند داشته باشد، با توسل و واسطه قرار دادن امام کاظم علیه السلام می تواند به آرزوی خود برسد.

شخصیت اخلاقی

او در علم و تواضع و مکارم اخلاق و کثرت صدقات و سخاوت و بخشندگی ضرب المثل بود. بدان و بد اندیشان را با عفو و احسان بیکران خویش تربیت می فرمود. شبها بطور ناشناس در کوچه های مدینه می گشت و به مستمندان کمک می کرد. مبلغ دویست، سیصد و چهارصد دینار در کیسه ها می گذاشت و در مدینه میان نیازمندان قسمت می کرد. صرار (کیسه ها) موسی بن جعفر در مدینه معروف بود. و اگر به کسی صره ای می رسید بی نیاز می گشت معذک در اطاقی که نماز می گذارد جز بوریا و مصحف و شمشیر چیزی نبود.

فرزندان امام

بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی کاظم (علیه السلام) سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هیجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است . عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته اند.

آنچه که تبلیغ را شیرین و مؤثر می‌کند....

نویسنده: مریم گلچین: معاون فرهنگی حوزه علمیه حضرت ولی عصر عج

از جمله امور مهم و بسیار اثرگذار در تبلیغ، مسئله‌ی آگاهی داشتن سخنران از مسائل روز اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است (که می‌تواند در مقابل مخاطبان به عنوان یک مجلس سخنرانی به روز و کارآمد باشد) که با عنوان کردن مسائل مهم روز اثر چشمگیری در زندگی مخاطبان داشته باشد و به او به عنوان یک مبلغ توانمند و آگاه به زمان نگاه کرده و مطالب مطرح شده توسط مبلغ در مجلس سخنرانی، از آنجائیکه با آگاهی به مسائل اجتماعی و روز جهلن اسلام و جامعه اسلامی ما است، طبعاً مورد توجه و استفاده مخاطبان قرار گرفته و بتواند از آن‌ها در زندگی روزمره‌ی خود به نحو احسن استفاده کنند.

حتی مسائل دینی و احکام شرعی نیز باید به گونه‌ای عنوان شود که کارآمدی لازم را در زندگی امروز جامعه و افراد داشته باشد و بتوانند به بهترین وجه آن‌را بطور عملی در زندگی خانوادگی خود پیاده کرده و اثر تربیتی خوبی داشته باشد.

چگونه زبان عربی را به صورت کاربردی بیاموزیم؟

نویسنده: فریده جان محمدی

در شماره قبل با ساخت و صرف فعل ماضی استمراری و روش منفی کردن آن در زبان فارسی و عربی آشنا شدیم. در این شماره با ساخت فعل ماضی نقلی و روش منفی کردن آن آشنا می‌شویم.

ماضی نقلی یا گذشته زنده: فعلی است که در گذشته انجام گرفته و اثر آن تا زمان حالی باقی مانده است. مثل اینکه بگوئیم «محمد به مدرسه رفته است. یعنی هنوز آنجاست». ماضی نقلی در زبان فارسی با افزودن فعل معین «است، اند، ای، اید، ام، ایم» به آخر صفت مفعولی «بن ماضی + هاء» ساخته می‌شود. «رفته است، رفته‌اند، رفته‌ای، رفته‌اید، رفته‌ام، رفته‌ایم». برای منفی کردن ماضی نقلی ابتدای آن حرف نفی «نون» آورده می‌شود. «نرفته است، نرفته‌اند، نرفته‌ای، نرفته‌اید، نرفته‌ام، نرفته‌ایم».

ماضی نقلی در زبان عربی با افزودن حرف تحقیق «قد» ابتدای ماضی ساده ساخته می‌شود. «قد ذهب، قد ذهباً، قد ذهبوا، قد ذهبت، قد ذهبتا، قد ذهبن، قد ذهبت، قد ذهبتما، قد ذهبتم، قد ذهبت، قد ذهبت».

ذَهَبْتُما، قَدْ ذَهَبْتُنَّ، قَدْ ذَهَبْتُ، قَدْ ذَهَبْنَا». البته حرف تحقیق «قد» معانی دیگری مانند «تأکید، نزدیکی فعل ماضی به زمان حال، ...» نیز دارد.

برای منفی کردن ماضی نقلی در زبان عربی دو روش وجود دارد.

روش اول: آوردن حرف نفی و جزم «لَمَّا» همراه فعل مضارع مجزوم، «لَمَّا يَذْهَبُ، لَمَّا يَذْهَبُوا، لَمَّا تَذْهَبُ، لَمَّا تَذْهَبُوا، لَمَّا يَذْهَبْنَ...»

روش دوم: آوردن حرف نفی و جزم «لَمْ» همراه فعل مضارع مجزوم و آوردن کلمه «بعد» پس از آن، «لَمْ يَذْهَبْ بعد، لَمْ يَذْهَبُوا بعد، لَمْ تَذْهَبْ بعد، لَمْ تَذْهَبُوا بعد، لَمْ يَذْهَبْنَ بعد، ...» در هر دو روش ترجمه عبارات چنین ترجمه می‌شوند. «هنوز نرفته است، هنوز نرفته‌اند، ...».

چگونه خوب بیاندیشیم، خوب در باره اندیشه‌های خود تحقیق کنیم و آن‌ها را مکتوب نماییم

نویسنده: ناهید سلیمانی، مقدم معاون پژوهشی حوزه علمیه حضرت ولی عصر عج

برای بدست آوردن هدف، نیاز است اول هر کسی با خود دوست شود، بدون در نظر گرفتن چیزی یا کسی شخص این را از منویات درونی خود بدست آورد که چه چیزی را دوست دارد و مورد علاقه‌اش است؛ منظور از مورد علاقه همان چیزی است که با بدست آوردنش حس خوشایندی به انسان دست دهد، حس موفقیت، حس رسیدن به خواسته، حس برطرف شدن نیاز، یک حسی که خب یک مرحله را گذرانده است و باید برای رسیدن به مرحله‌ی بعد شروع به حرکت نماید؛ اگر انسان بتواند این مورد خاص را بدست آورد مهم‌ترین گام زندگی را برداشته است.

بدست آوردن آنچه مورد علاقه است می‌تواند هدف را برای انسان رقم بزند و انگیزه‌ای را به شخص بدهد که هیچ چیزی نتواند مانع حرکت به طرف مقصود شود، در میانه‌ی راه سست شود و یا شخص بتواند هر آنی یک مسأله‌ی جدیدی را انتخاب کرده و از این شاخه به آن شاخه موردهای عملی و تصمیم‌گیری‌هایش را عوض کند.

پس بدست آوردن هدف و مصمم بودن برای رسیدن به آن مستقیماً مربوط می‌شود به دریافت کردن علاقه‌ای که از عمق وجود، اعتقادات، نیازها و توانمندی‌هایش برخاسته است، که در این صورت هیچوقت برای انسان خستگی ببار نمی‌آورد و هیچگاه تا رسیدن به هدف دست از آن برداشته نمی‌شود.

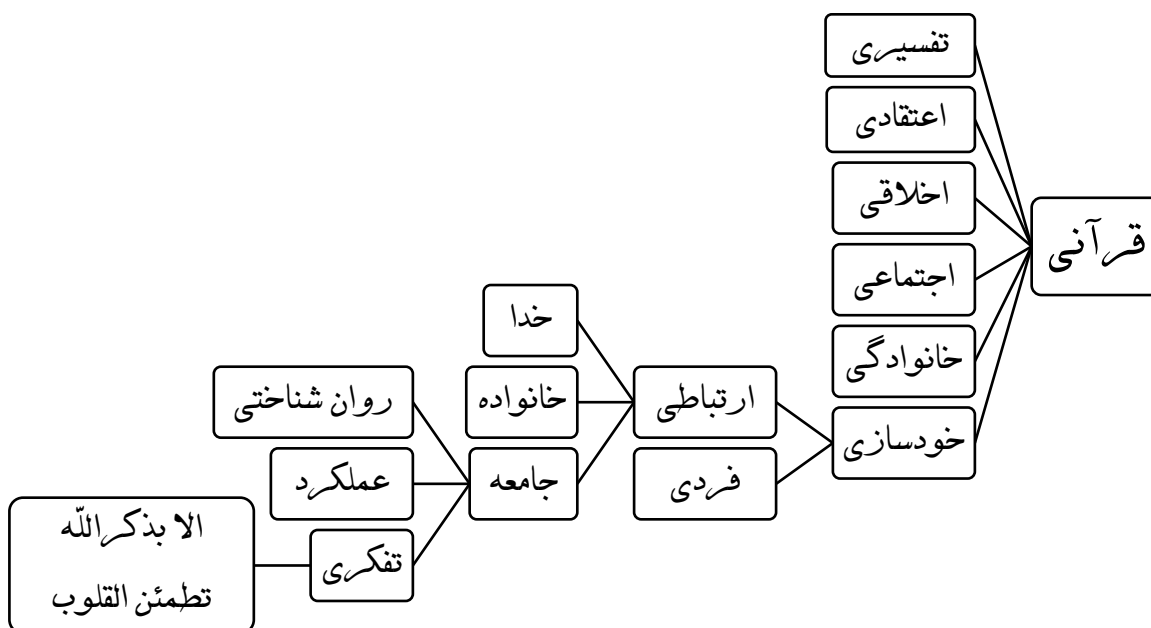
اما برای بدست آوردن موضوعمراحلی را باید طی کرد که آن را مرحله به مرحله بیان می‌کنیم.

اولین قدم مطابق علاقه‌ی خود، شاخه‌ی اصلی علم مورد نظر را مشخص کنید.

مثلاً شاخه‌های اصلی را می‌توان به این اقسام تقسیم کرد:

مهدویت، فقهی، اعتقادی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، ادبی، تاریخی، تربیتی، هنری، سیاسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی، زن، خانواده، فلسفی، نحوی، تفسیری، نحوی تفسیری و اخلاقی.

حال این شاخه‌ها کلی هستند و باید آن‌ها را از کلی به جزئی مشخص کرد مثلاً:



شعر

اربعین، حال غریبانهات عالم دارد
جرعه‌ای از غم عظمای محرم دارد
اربعین، عزم بزرگ است بزرگی باید
اربعین، راه بلند است اسیری باید
نفسم هم نفس نوگل زهرا تنگ است
قدمم هم قدم دختر مولا رنج است
اربعین، صبر عظیمی به خدا می‌خواهد
درک آن درد عظیمی به خدا می‌خواهد
اربعین، دین فصیح است کجا باید یافت
منشأ دین مبین نزد خدا باید یافت
قلم دین خدا کربلا شد یک دم
جوهرش خون حسین زهرا شد یک دم
با قلم، خون خدا کشته‌ی یا زهرا شد
ذکر معاصر قیامت، اخی یا واویلا شد

سمانه فتوحی

وحدت حوزه و دانشگاه محصول نابی از انقلاب اسلامی

از خجسته ترین پیامدهای انقلاب اسلامی، وحدت حوزه و دانشگاه است. طرح مسئله وحدت حوزه و دانشگاه را می توان از آثار انقلاب فرهنگی دانست که با بهره گیری از رهنمودهای امام خمینی رحمه الله در سال ۵۹ آغاز گردید. انقلاب فرهنگی هم چنان که حضرت امام رحمه الله در پیام نوروزی سال ۵۹ اعلام فرمود، گسترش پژوهش های علمی و معارف بلند و عمیق اسلام را به عنوان هدف اصلی دنبال می نمود. این آرمان بلند، دانشگاه و حوزه را برای تلاش مشترک به سوی هم کشاند و در فضای سیاسی آن زمان، باب مشارکت و وحدت حوزه و دانشگاه را بازکرد. بیست و هفتم آذرماه، یادآور عروج سرخ مجاهدی خستگی ناپذیر و عالمی ربانی، آیت الله مفتاح، است که از پیشروان اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه بود. این شهید والامقام در راه تحقق این اندیشه و آرمان بلند که از اندیشه بلند امام راحل رحمه الله برخاسته بود، تلاش های بی وقفه ای انجام داد. به پاس فعالیت های چشم گیر شهید مفتاح در راه تحقق وحدت حوزه و دانشگاه لزوم ارتباط، همکاری و هم فکری این دو قشر اندیشمند، روز ۲۷ آذر - که سالروز شهادت دکتر مفتاح نیز می باشد - روز وحدت حوزه و دانشگاه نام گذاری شده است.

شهید مفتاح اندیشمندی بزرگ و عالمی متعهد بود. وی از محضر بزرگانی چون سید محمد حجت کوه کمری، بروجردی، سیدمحمد محقق(داماد)، علامه طباطبایی و امام خمینی رحمه الله بهره برد و خود مدرّسی بزرگ در حوزه گردید. آیت الله مفتاح در حالی که در شهر قم به عنوان استادی بزرگ مطرح بود، پا به عرصه دانشگاه گذاشت. او همان گونه که در حوزه به درجه اجتهاد رسیده بود، در دانشگاه نیز موفق به اخذ درجه دکتری شد. دکتر مفتاح پس از گذراندن دوره دانشگاه، علاوه بر تدریس در حوزه به تدریس در دبیرستان های شهر مقدس قم پرداخت.

در نظام گذشته تلاش های بسیاری برای منزوی کردن روحانیت و از سوی دیگر غربی کردن کشور و نهادهای فرهنگی و آموزشی، به ویژه دانشگاه ها، صورت پذیرفت. با پیروزی انقلاب و در سایه رهبری امام رحمه الله دو قشر روحانی و دانشجو برای پیروزی انقلاب اسلامی پیشگام گردیدند. روحانی و دانشجو با درک موقعیت حساس و مهم خود همواره نقش خود را در انقلاب حفظ کردند و پیشاپیش سایر اقشار برای ایفای مسئولیت های خویش وارد عمل شده اند. به دلیل اهمیت نقش این دو قشر در هدایت جامعه است که وحدت میان آنها همواره مدّ نظر امام راحل رحمه الله و مقام معظم رهبری(مدظله العالی) بوده و هست.

امام خمینی رحمه الله ، رهبر کبیر انقلاب، درباره ضرورت وحدت حوزه و دانشگاه در بیاناتی فرموده اند: «امروز یکی از ضروری ترین تشکل ها بسیج دانشجویی و طلبه است. طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه ها باید با تمام توان خود در مراکزشان از انقلاب و اسلام دفاع کنند. فرزندان بسیجی ام در این دو مرکز، پاسدار اصول تغییر ناپذیر نه شرقی نه غربی باشند، امروز دانشگاه و حوزه از هر محلی بیشتر به اتحاد و یگانگی احتیاج دارند. وحدت حوزه و دانشگاه راه برد اساسی امام خمینی رحمه الله برای تحقق اسلام ناب محمدی است و بدون این وحدت، انقلاب اسلامی کم فروغ است. هم چنین وحدت و همکاری این دو پایگاه فکری - فرهنگی جامعه، برای حفظ فرهنگی اصیل، در مقابل هجوم ارزش های غربی، ضروری می باشد. وحدت و همکاری میان این دو نهاد، نه یک وحدت فیزیکی و شکلی، بلکه تقارب و یکی شدن در مبانی معرفت شناختی، ارزش های فرهنگی و دغدغه ها و حساسیت های سیاسی - اجتماعی است؛ و همین حالت است که هر یک از این دو قشر را در جایگاه واقعی خود قرار داده است.

اگرچه در راه وحدت حوزه و دانشگاه تلاش های بسیاری صورت گرفته، اما کارشکنی های متعددی نیز در راه مقابله با این هدف شکل گرفته است. بدون شک هستند کسانی که می خواهند بار دیگر بین این دو مرکز ارزشمند و میان این دو قشر مهم و تأثیرگذار جدایی افکنند. کسانی که دشمنان نظام اسلامی را می شناسند نباید اجازه دهند تا غبار کدورت، فضای آکنده از مهر و جوّ سالم علمی کشور را تیره و بیمار سازد. روز وحدت حوزه و دانشگاه فرصت خوبی است برای طرح مجدد و عالمانه این موضوع و آسیب شناسی و آفت زدایی از این شجره طیبه و تحکیم یکی از بزرگ ترین آرمان های انقلاب اسلامی.

بنیان گذار انقلاب اسلامی - که همیشه با نگاهی ژرف به مسائل می نگریست - جدایی حوزه و دانشگاه را توطئه استکبار می دانست. ایشان در سخنانی فرموده اند: «حالا که می بینند یک تحولی پیدا شده است، و [دانشگاهی متمایل شده است به روحانی] و [روحانی متمایل شده است به دانشگاهی] و باهم هستند و می- خواهند باهم کشور خودشان را به پیش ببرند، حالا شیاطین بیشتر در فکر هستند که روحانی را از یک طرف بکوبند و دانشگاهی را از یک طرف و فساد کنند بین این دو تا ... چشم هایتان را باید خیلی باز کنید. در این زمان چشم و گوش ها باید خیلی باز باشد که یک وقت می بینید از داخل خود دانشگاه و از داخل خود فیضیه شما را به فساد می کشانند، شما رابه تفرقه می کشانند. اینهایی که نمی خواهند این کشور یک کشور صحیح و سالم باشد و ارباب های آنها که از اول هم نمی خواستند، نمی توانند ببینند که شما باهم مجتمع شدید و می خواهید باهم کار کنید ... آنها در صدد این هستند که نگذارند شماها باهم باشید.

شاید نخستین مانع در راه وحدت حوزه و دانشگاه عدم وضوح و تبیین دقیق مفهوم آن نزد طرفین باشد. به نظر می رسد که این موضوع به صورت جدی بررسی نشده و در عوض، برخی نتایج علمی و احتمالی این وحدت در زمینه های مختلف مورد تأکید بوده است. نبود همدلی و خوش بینی متقابل نیز می تواند مانع دیگری در راه وحدت حوزه و دانشگاه به شمار آید. موضع گیری ها و سخنان غیردوستانه برخی از طرفین به تدریج همدلی و خوش بینی متقابل را گم رنگ ساخته و می سازد. یکی دیگر از موانع وحدت، عدم شناخت دقیق از خصوصیات و توانایی های خود و طرف مقابل است. هر کدام از این موارد خود نیازمند بررسی

جداگانه و دقیق است تا موانع وحدت و همدلی این دو قشر فرهیخته از میان رفته و پیوندهای دوستی و اتحاد، مستحکم تر گردد.

برای همکاری حوزه و دانشگاه زمینه های گسترده ای وجود دارد که به چند مورد اشاره می کنیم. یکی از ملموس ترین و عینی ترین زمینه های تقارب و همکاری این دو نهاد اتخاذ شیوه های مشترک آموزشی - پژوهشی است. تبادل اطلاعات، تشکیل شبکه های مشترک پژوهشی - اطلاع رسانی، مبادله استاد و مدرس و نیز ایجاد ارتباط سیاسی - فرهنگی می تواند سهم بسزایی در همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه داشته باشد.

مقام معظم رهبری (دام عزه)، راه کارهای وحدت حوزه و دانشگاه را این چنین تبیین کرده اند: «در نظام اسلامی، علم و دین پا به پا باید حرکت کند. وحدت حوزه و دانشگاه یعنی این. وحدت حوزه و دانشگاه معنایش این نیست که حتماً بایستی تخصص های حوزه ای در دانشگاه و تخصص های دانشگاهی در حوزه دنبال بشود نه، لزومی ندارد. اگر حوزه و دانشگاه به هم وصل و خوش بین باشند و به هم کمک بکنند و با یکدیگر همکاری نمایند، دو شعبه از یک مؤسسه علم و دین هستند. این مؤسسه دو شعبه دارد: یک شعبه، حوزه های علمیه و شعبه دیگر، دانشگاه ها هستند ... طلاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند. احساس خویشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاه ها عملاً کوشش کنند که نمونه های کامل عالم دین و طلبه علوم دینی را به طلاب و دانشجویان و دانشگاهیان ارائه بدهند و نشان دهند که هر دو، نسبت به یکدیگر، با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری می کنند. این، همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است. البته برای این کار باید برنامه ریزی و سازمان دهی بشود.

روز وحدت حوزه و دانشگاه از یادگارهای ارزشمند امام بزرگوار ماست. این مسئله هم مثل همه تدابیر و تصمیم های مهمی که در راه جریان صحیح و اسلامی جامعه ما، آن حکیم عالی مقام و آن انسان والا و بصیر مطرح کردند، یکی از برکات وجودی ایشان بوده و هست و ان شاء الله خواهد بود.

از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با طلاب و دانشجویان ۶۹/۹/۲۸

مرحوم شهید مفتاح، علاوه بر این که یک روحانی برجسته و فداکار و روشنفکر و آشنای به نیاز زمان بود، خصوصیتی داشت که در تعداد معدودی از فضایی آن زمان این خصوصیت وجود داشت؛ و آن قدرت ارتباط گیری با نسل جوان و دانشجویان و کسانی که مایل بودند پیام دین را با زبان روز از یک روحانی و یک عالم به دین بشنوند ... تصادفی هم نیست که روز اتحاد دانشجو و روحانی، یا حوزه و دانشگاه روز شهادت ایشان قرار داده شده است، چون انصافاً حلقه وصلی بود متناسب با چنین خصوصیتی. خدای متعال پاداش این شهید عزیز را داد و آن شهادت بود. شهادت پاداش بزرگ و اجر عظیمی است و خدای متعال بندگان صالح خود - از جمله این بنده صالح - را از این اجر محروم نکرد؛ امیدواریم درجاتش روزبه روز عالی باشد.

طلّاب جوان و عزیز و زحمتکش و قانع و مومن در حوزه‌های علمیه و نیز دانشجویان عزیز، این جوانان، این فرزندان و این جگرگوشه‌های ملت، این بهترین و پاکترین عناصر جامعه ما در دانشگاهها؛ باید در خط اسلام و در جهت عظمت کشور و بلند کردن پرچم اسلام و بیدار کردن ملت‌های عالم و روح بخشیدن به این دنیای مرده بوسیله دست‌های استکباری، درس بخوانند و کار و تلاش کنند تا مطمئن شوند که فردای ایران اسلامی، به مراتب از امروز بهتر خواهد بود. این هدف شماسست. این هدف وحدت حوزه و دانشگاه است.

وحدت حوزه و دانشگاه، یعنی حرکت پایه‌پای علم و دین

۶۸/۹/۲۹

طلّاب و دانشجویان قدر یکدیگر را بدانند، با یکدیگر آشنا و مرتبط باشند، احساس بیگانگی نکنند، احساس خویشاوندی و برادری را حفظ کنند و روحانیون در دانشگاهها عملاً - قبل از قولاً - کوشش کنند که نمونه‌های کامل عالم دین و طلبه علوم دینی را به طلّاب و دانشجویان ارایه بدهند و نشان بدهند که هر دو نسبت به یکدیگر؛ با حساسیت مثبت و با علاقه همکاری می‌کنند، این همکاری و وحدت حوزه و دانشگاه است.

از بیانات مقام معظم رهبری در روز ملی مبارزه با استکبار ۷۳/۸/۱۱

ما دو نهاد اصیل دانشجویی داریم. یکی متوجه به کسب علوم مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسایل روز و حادث شونده در زندگی است که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسایل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه شؤون زندگی، آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کُنج محراب یا خانه است بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر، این گروه این را باید یاد بگیرند، احکام جدیدش را تحقیق کنند، ناخالصی‌ها و ناسره‌ها را از آن بزدایند و آن را با زبان مناسب در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برسانند. این وظیفه آن نهاد حوزه‌ای است و اسمش حوزه علمیه است. یک نهاد دانشجویی دیگر داریم که این نهاد ناظر است به اداره امور زندگی مردم منهای مسایل مربوط به دین، مردم معاش دارند، کسب دارند، راه دارند، ساختمان دارند، جسم دارند، شناسایی‌های گوناگون لازم است. تحقیق در امور زندگی مردم لازم است علوم مختلف و انواع و اقسام دانشها، برای بهتر کردن و راه انداختن زندگی مردم، وجود دارد. این نهاد هم مشغول فراگیری این دانشهاست که اینها را فرا بگیرد... و آنها را برای پیاده شدن در جامعه آماده کند. تحقیقات نو، دنیایی را جذب کند و خودش به نوبه خود، تازه‌هایی در این دانشها بیافریند و به بشریت عرضه کند. این هم یک نهاد دانشجویی دیگر. حالا اگر هر دوی این نهادهای دانشجویی خوب کار کنند و با هم رابطه متقابل دوستانه و از خود دانستن یکدیگر داشته باشند معنایش این خواهد شد که این جامعه، هم دینش، هم دنیایش آباد خواهد شد. آنها جهت گیری زندگی او را تصحیح میکنند و اینها حرکات زندگی او را تسهیل می‌کنند. آنها

فکر و ذهن و روح او را آنچنان که از زشتی‌ها و نادرستی‌ها می‌آیند که بفهمد به کجا باید حرکت کند و اینها وسیله این حرکت را به دست او می‌دهند تا حرکت کند.

منبع:

پایگاه اطلاع رسانی حوزه

۷ مهرماه؛ روز آتش‌نشانی و ایمنی در ایران

آتش‌نشانی یا اطفاء حریق مجموعه اقداماتی است که برای مقابله با آتش بوسیله خاموش کردن، کنترل و یا هدایت آتش‌های ناخواسته انجام می‌گیرد. اهداف آتش‌نشانی حفاظت از سلامت افراد، جلوگیری از آسیب به اموال و حفاظت از محیط زیست است.

در روز ۷ مهر ۱۳۵۹ وقتی که دشمن بعثی به پالایشگاه آبادان حمله هوایی کرد، آتش‌نشانان منطقه و شهر های اطراف برای مهار آتش به پالایشگاه رفتند که در حین عملیات خاموش کردن آتش، مجدداً هواپیماهای دشمن اقدام به بمباران پالایشگاه می‌کنند که منجر به شهادت تعداد زیادی از آتش‌نشانان می‌شود

طرح تعیین روز آتش‌نشانی و ایمنی در سال ۱۳۷۹ توسط ستاد هماهنگی امور ایمنی و آتش‌نشانی کشور پیشنهاد و توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی کشور تأیید شد. این روز با هدف ترویج ایمنی و پیشگیری از حوادث در سطح کشور هم‌چنین یادآوری حماسه آفرینی‌ها و از خود گذشتگی‌های آتش‌نشانان میهن اسلامی در عرصه دفاع مقدس نامگذاری شده است. ایجاد زمینه‌های مناسب برای آموزش همگانی مردم در جهت پیشگیری از بروز حوادث مختلف و حفاظت از سرمایه‌های ملی نیز از دیگر اهداف نامگذاری این روز است.

اولین ایستگاه آتش‌نشانی در شهر تبریز در سال ۱۲۲۱ شمسی ساخته شده است. وجود برج تاریخی آتش‌نشانی (یانقین) در این شهر گواهی بر این مدعاست. از آنجا که ایجاد و احداث برج آتش‌نشانی اساس و شالوده تشکیلات آتش‌نشانی در جهان به شمار می‌آید، بنابراین تاسیس اولین اطفائیه در کشور را با توجه به وجود اولین برج آتش‌نشانی در آن به شهر تبریز نسبت می‌دهند شب‌ها بر بالای این برج فردی به نگهبانی مشغول بود. این نگهبان به محض مشاهده آتش یا آثاری از دود و آتش‌سوزی محل حریق را مشخص کرده و اطفائیه‌چی‌ها را که در زیر برج به حال آماده‌باش بودند با به صدا درآوردن زنگ برنزی بزرگی که در بالای برج بود با خبر می‌کرد.

روش‌های اطفاء حریق بستگی به نوع آتش دارد. برای مقابله با آتش باید یکی یا بیشتر از عوامل اصلی مثلث آتش یعنی هوا، ماده سوختنی و یا حرارت را کنترل کرد. همچنین می‌توان آتش‌نشانی و یا اطفاء حریق را به دو گروه دستی و اتوماتیک تقسیم کرد؛ که در نوع اول یعنی دستی، عملیات اطفاء حریق به صورت دستی و توسط افراد و یا آتش‌نشانان صورت می‌پذیرد و در نوع دوم یعنی اطفاء حریق اتوماتیک، این عملیات به صورت خودکار و بدون حضور عوامل انسانی صورت می‌پذیرد.

آتش‌نشانی هوایی گونه‌ای از عملیات مقابله با آتش است که در آن از مسیر هوا و هواگرد به منظور عملیات اطفاء آتش استفاده می‌شود. این گونه عملیات بیشتر در آتش‌سوزی‌های جنگل‌ها و مهار آتش‌سوزی‌هایی که در مناطقی که از راه‌های زمینی غیرقابل دسترسی هستند، انجام می‌شود. در این گونه عملیات از اقسام مختلف هواگرد که توانایی حمل مواد ضد آتش را دارند استفاده می‌شود ولی هواپیما و بالگرد دو گونه پر کاربرد در این گونه ماموریت‌ها به حساب می‌آیند. ایده هواپیماهای آتش‌نشان نیز به مانند ایده هواپیمای آب‌نشین به منظور کمک رسانی و اطفاء حریق در مناطقی مطرح شد که به شکل‌های گوناگون دسترسی به آنها مشکل است.

ایالات متحده آمریکا نخستین پیشگام در این زمینه بود و با بهره‌گیری از الگوی بمب‌های ناپالم که برای اولین بار در جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفته بود، به طراحی و ساخت بمب‌های آبی روی آوردند که بر روی محوطه دچار حریق شده پرتاب شود و باعث خاموش شدن آتش شود؛ ولی به دلیل عدم موفقیت این روش، گزینه دیگری مطرح شد که همانا استفاده از مخازن آب است که پس از پر شدن از آب و یا مایعات ضد آتش، با استفاده از هواگرد بر روی محل آتش‌سوزی پاشیده می‌شود؛ که این روش موفقیت آمیز بوده و تا به امروز به عنوان روشی استاندارد برای اطفاء حریق هوایی به کار می‌رود.

مهم‌ترین وظایف سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی:

- ارتباط و همکاری و هماهنگی و مشورت با مراکز علمی، نظامی، پزشکی و سایر سازمان‌ها و اشخاص مربوط.

- تعیین صلاحیت فنی و امکانات شرکت‌های خصوصی و دولتی با عنوان‌های مختلف اعم از طرح ایمنی یا شارژ کننده و فروشنده و سازنده ماشین‌ها، قطعات، ادوات و تجهیزات مختلف مربوط به امور ایمنی و نجات و آتش‌نشانی در سطح جامعه.

- اشاعه و به کارگیری رشته‌های ورزشی بین کارکنان سازمان مخصوصاً نیروهای عملیات به منظور تقویت و آمادگی جسمانی و بالا بردن روحیه افراد که لازمه این حرفه است.

منابع:

fa.wikipedia.org

پنجاه سال عبادت کرده‌اید و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و تفکر کنید.

امام خمینی

ای امت حزب اللهی! اسلام مکتب انسان‌سازی است و انقلاب اسلامی با رهنمودها و رهبری صحیح امام امت (خمینی بت شکن) می‌رود تا جهانی شود و تمامی ابر قدرتها را نابود کند و انقلاب را به صاحب اصلی - اش امام زمان (عج) تحویل دهد پس بر همه شما وظیفه شرعی ست که در هر کجا که باشید، از اسلام و جمهوری اسلامی دفاع کنید... از ولایت فقیه و روحانیت مبارز اطلاعات و پشتیبانی کنید که هر دو ضامن پیروزی و پشتوانه اسلام هستند.

اعتراض و افشاگری امام خمینی علیه پذیرش کاپیتولاسیون

کاپیتولاسیون، به قراردادهایی گفته می شود که از لحاظ تاریخی، سابقه ای طولانی دارد و به موجب آن، اتباع یک دولت در قلمرو کشور دیگر، مشمول قوانین کشور خود می شوند. این قراردادها اغلب بین دولت های اروپایی با دولت های آسیایی و آفریقایی بسته شده و در این صورت، قدرت اروپایی بر یک کشور تسلط پیدا کرده و اتباع آن از تمامی حقوق و امتیازات برخوردار می شدند. به عنوان مثال اگر در آن کشور یک فردی را به قتل می رساندند، دستگاه قضایی آن کشور نمی توانست فرد خاطی را طبق قوانین کشور خودش محاکمه کند. این قانون از جمله قوانینی است که مدعیان حقوق بشر، مرتکب آن شده و با روح قوانین الهی، به ویژه، دین اسلام، سازگار نیست. کاپیتولاسیون در ایران نیز به دلیل ضعف قدرت پادشاهان، همواره امتیازاتی یک طرفه در ارتباط با کشورهای اروپایی به آنان داده شده، نفوذ بیگانگان و دخالت آنان در مصالح کشور و نیز غارت سرمایه ها، بیشتر از همین راه، یعنی کاپیتولاسیون بوده است. کاپیتولاسیون، به مفهوم کامل آن در زمان قاجاریه، توسط روس ها و با امضای قرارداد تجاری ترکمنچای به ایران تحمیل شد. این قرارداد موجب شد تا دیگر دولت های خارجی هم، کاپیتولاسیون را به نفع اتباع خود در ایران به دست آورند. برخی از دولت ها در ضمن قراردادهای خود، صریحاً از کاپیتولاسیون نام می بردند و به این امتیاز دست می یافتند و برخی نیز با عناوینی مانند قرارداد صلح و تجارت از این امتیاز بهره می بردند. پس از انقراض قاجاریه و روی کار آمدن رضاشاه، انگلیس مایل بود که شاه ایران، برخی از امتیازات را که دیگر بی فایده شده بود، لغو کند تا به این وسیله به وجهه و اعتبار خود بیفزاید. یکی از این امتیازات که لغو شد، کاپیتولاسیون بود که به دست رضاشاه و با نظر موافق انگلیس در سال ۱۳۰۶ صورت گرفت. کاپیتولاسیون در قرن بیستم رفته رفته لغو شد. ابتدا ژاپن آن را لغو کرد و پس از آن ترکیه، تایلند، ایران، مصر و چین، اما این قانون ننگین در سال ۱۳۴۳ در زمان دولت اسدالله علم و حسن علی منصور دوباره به نفع اتباع امریکا در ایران به تصویب رسید. روشننگری امام خمینی (ره) پس از تصویب فرمایشی لایحه کاپیتولاسیون و در فضایی آکنده از سانسور و خفقان، در دفاع از عزت، ملیت و اسلامیت ایران، با این لایحه ننگین به مخالفت برخاست. امام (ره) در ۴ آبان ۱۳۴۳ ه.ش مردم و علما را به قیام دعوت کرد. او با سخنرانی افشاگرانه خود و با اعلام عزای عمومی، شاه، مجلس، دولت و امریکا را به شدت مورد انتقاد قرار داد. امام خمینی (ره) با پشتوانه الهی و توکل بر خداوند، مقابل قانونی که استقلال و عزت ایران را به خطر می انداخت، ایستاد و پس از آن، رنج های تبعید چند ساله از وطن را به جان خرید. بخشی از پیام افشاگرانه امام خمینی علیه لایحه ننگین کاپیتولاسیون چنین است: «مجلس به پیشنهاد دولت، سند بردگی ملت ایران را امضا کرد... بدون اطلاع ملت با چند ساعت صحبت های سری، ملت ایران را در تحت اسارت امریکایی ها قرار داد... اکنون من اعلام می کنم که این رأی ننگین مجلسین، مخالف اسلام و قرآن است». «ما را فروختند، استقلال ما را فروختند و باز هم چراغانی کردند و پایکوبی کردند. اگر من به جای اینها بودم... می گفتم بیرق سیاه بالای سر بازارها بزنند... به حسب این رأی ننگین، اگر یک مستشار امریکایی یا یک خادم مستشار امریکایی به یکی از مراجع تقلید ایران، به یکی از افراد محترم ملت، به یکی از صاحب منصبان عالی رتبه ایران هر جسارتی بکند، هر جنایتی بنماید، پلیس حق بازداشت او را ندارد؛ محاکم ایران حق رسیدگی ندارند؛ ولی

اگر به یک سگ آنها تعرض بشود، پلیس باید دخالت کند، دادگاه باید رسیدگی نماید! «پی‌آمدهای تصویب کاپیتولاسیون ۱- تبعید حضرت امام خمینی به ترکیه اقدام شجاعانه امام خمینی بر ضد منافع نامشروع آمریکا در ابان ماه سال ۴۳، باعث شد تا رژیم پهلوی، شتاب زده و بزدلانه، اقدام به دستگیری و تبعید امام به ترکیه کند. به دنبال آن، اعتراض‌ها و اقدام‌های مسلحانه آغاز شد که به قتل حسن علی منصور از مسببان تصویب لایحه کاپیتولاسیون منجر شد. امام خمینی در مصاحبه‌ای در پاریس در سال ۱۳۵۷ درباره تبعات مخالفتش با لایحه کاپیتولاسیون فرموده است: «پانزده سال قبل که شاه قصد داشت به دستور آمریکا، لایحه مصونیت مستشاران امریکایی را به تصویب برساند، من این خیانت شاه را نسبت به ملت ایران در طی یک سخنرانی و صدور یک اعلامیه محکوم نمودم و ملت ایران را از این سیاست استعماری مطلع ساختم، که پس از چند روز مرا از ایران، پس از آن که شبانه به منزلم در قم حمله کردند، دستگیر و سپس به ترکیه تبعید نمودند. و در آنجا هم دولت ترکیه تحت فشار افکار عمومی از دولت ایران خواست که محل تبعید مرا کشوری غیر از ترکیه قرار دهد، که سرانجام به عراق تبعید شدم و سرانجام پس از حدود پانزده سال، دولت عراق تحت فشار شاه، مخالفت خود را با فعالیت‌های اسلامی من علیه رژیم سلطنتی و شاهنشاهی ابراز کرد و از این جهت، تصمیم گرفتم که به کویت که یک کشور اسلامی است بروم. تا در آنجا در محل مورد اقامت تصمیم بگیرم و با داشتن ویزای آن کشور، دولت کویت از ورود من به آن کشور جلوگیری نمود و به ناچار به فرانسه آمدم. ۲- وابستگی ایران به آمریکا تصویب لایحه کاپیتولاسیون، نقض آشکار استقلال و حاکمیت ایران بود. از این رو هر که ماجرای این لایحه را می‌شنید، نسبت به دولت و شاه خشمگین می‌شد. امام خمینی از این مسئله به «سند بردگی ملت ایران» تعبیر کرد. ۳- حضور گسترده امریکاییان در ایران اعطای مصونیت قضایی برای مستشاران امریکایی، بعدها خانواده‌های آنان و نیز کارکنان غیرنظامی را هم شامل شد که هزینه‌های سنگینی را بر دوش دولت و مردم ایران تحمیل کرد، به طوری که تنها بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۸ میلادی، تعداد امریکایی‌های حاضر در ایران از کمتر از هشت هزار نفر به حدود پنجاه هزار نفر رسید. ۴- اشاعه فساد حضور امریکایی‌ها در ایران و برخورداری آنان از مصونیت قضایی، زمینه مناسبی شد برای افزایش جرایم و اشاعه فساد. تعارض‌های فرهنگی و رفتار اهانت‌آمیز آنان نسبت به آداب و رسوم جامعه مسلمان ایران، حس مذهبی مردم را می‌آزرد و موجب اوج‌گیری احساسات ضد امریکایی شد. در نهایت و سه ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، با تصویب شورای انقلاب، دولت موقت لایحه کاپیتولاسیون را لغو کرد و برای امریکاییان محدودیت‌های زیادی ایجاد شد. تصویب و اجرای کاپیتولاسیون، آسیب‌ها و صدمات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بیشماری را بر ایران وارد کرد، که اقدام به موقع امام، موجب سرنگونی نظام استبدادی و پوشالی شاهنشاهی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۸، با تصویب شورای انقلاب، لایحه کاپیتولاسیون لغو شد.

خبرگزاری صدا و سیما - مه‌آباد

تسخیر لانه جاسوسی و مبارزه با امریکا

۱۳ آبان در کشور ما محمل پیدایش حوادث مختلفی بوده است که در شکل دهی تاریخ کشور و انقلاب اسلامی نقشی بزرگ و سرنوشت ساز داشته‌اند: ۱۳ آبان ۴۲ تبعید حضرت امام خمینی (ره) در پی قیام مردمی ۱۵ خرداد و اعلام مخالفت ایشان با قانون استعماری آمریکایی کاپیتالاسیون، ۱۳ آبان ۵۷ شهادت جمع زیادی از دانش‌آموزان و دانشجویان در مقابل دانشگاه تهران در زمان اوج‌گیری انقلاب و بالاخره ۱۳ آبان ۵۸ تسخیر لانه جاسوسی ایالات متحده توسط دانشجویان پیرو خط امام.

در این میان، واقعه اخیر با توجه به ابعاد و پیامدها و همچنین گستره ملی بین‌المللی آن از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای در تاریخ انقلاب اسلامی برخوردار شده است به طوری که با گذشت بیش از ربع قرن از آفرینش آن، پیامدها و آثارش همچنان در صحنه سیاست داخلی و خارجی کشور، اثرگذار و بحث‌انگیز است.



این اقدام متهورانه یکی از منحصر به فردترین حرکت‌ها در تاریخ انقلاب‌های اصیل و مردمی جهان بود. پیروزی انقلاب اسلامی جدای از تاثیراتی که در زمینه اندیشه سیاسی و پارادایم حاکم بر مقولات دولت، ملت و ساختار حکومت داشت، تاثیرات عمیقی نیز بر استراتژی‌های امنیتی منطقه و توازن قدرت بین غرب و شرق داشت به طوری که کشور ایران را که به عنوان خط مقدم جبهه غرب در مقابله با نفوذ کمونیسم از جایگاه ویژه‌ای نزد دولت مردان ایالات متحده برخوردار بود به یکباره تبدیل به یک هژمون منطقه‌ای با شعار وحدت جهان اسلام و درهم نوردیدن مرزهای جغرافیایی کشورهای مسلمان کرد، که برای هر دو ابر قدرت شرق و غرب خطرناک جلوه می‌کرد.

انقلاب اسلامی استراتژی «دو ستونی» آمریکا در منطقه را که از مدت‌ها پیش بر پایه‌های قدرت اقتصادی عربستان سعودی و قدرت نظامی ایران برای حفظ منافع منطقه‌ای آمریکا و مقابله با نفوذ شوروی بنا شده بود با چالش جدی مواجه کرد به طوری که «سایروس ونس» وزیر امور خارجه دولت کارتر در این باره می‌گوید: «رفتن ایران از صف کشورهای متحد آمریکا و افتادن این کشور به دست رژیم‌هایی که دوست ما نیست، ضربه‌ای اساسی به منافع سیاسی - امنیتی ما در آسیای جنوب غربی و خاورمیانه به شمار می‌رود.

آمریکا که تمام تلاش خود را در حمایت از رژیم شاه و جلوگیری از پیروزی انقلاب به کار بسته بود، با پیروزی انقلاب اسلامی سفارت خود را به عنوان پایگاهی برای طراحی و اجرای توطئه علیه انقلاب تبدیل نمود، تا بتواند آن بخش از اقداماتش را که می‌توانست در پوشش دیپلماتیک برای شکست یا به انحراف کشاندن نظام نو پای اسلامی انجام دهد، با مرکزیت سفارت به اجرا درآورد.

پس از پیروزی انقلاب در بهمن ماه ۱۳۵۷ و اخراج مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکا که در واقع نقش آنتن‌های اطلاعاتی را برای سازمان سیا بازی می‌کردند، ایالات متحده فعالیت‌های جاسوسیش را که از درون سفارت رهبری و هدایت می‌شدند به شدت افزایش داد تا خلاء ناشی از خروج مستشاران را جبران کند.

افسران سازمان سیا (CIA) با استفاده از شرایط نابسامان بعد از انقلاب و درهم ریختگی و نامشخص بودن حوزه مسئولیت‌ها که نتیجه طبیعی هر انقلابی است، سعی کردند تا با نفوذ در مناطق کلیدی و حساس انقلاب اسلامی از تعمیق و گسترش هر چه بیشتر آن جلوگیری نمایند. لانه جاسوسی آمریکا با ایجاد شبکه‌های جاسوسی و اطلاعاتی در پی آن بود تا با بحران آفرینی، تضعیف نیروهای اصیل انقلاب و جایگاه و شخصیت حضرت امام و همچنین ایجاد گسست و شکاف میان رهبری و نسل جوان، فعال‌ترین و انقلابی‌ترین نیروی اجتماع را از رهبری دور کند تا بتواند با تاثیر بر آنها و نفوذ در ارتش، حرکت انقلابی مردم ایران را آسیب‌پذیر نماید. از طرفی سفارت آمریکا مسئول انحراف افکار عمومی از خطرات شیطان بزرگ در ایران نیز بود. به همین دلایل مسئولین سفارت آمریکا در پی آن بودند تا با برقراری ارتباط با مسئولین دولت موقت راه رسیدن به اهدافشان را تسهیل کنند.

با پیروزی انقلاب، حضرت امام خمینی، مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن علایق حزبی و گروهی به عنوان نخست وزیر دولت موقت منصوب کردند. بازرگان در اقدامی تأمل برانگیز اکثر اعضای دولت موقت را از جناح لیبرال انتخاب کرد و درهای دولت موقت را تقریباً بر روی دیگر نیروهای انقلاب بست. لیبرال‌ها تضاد اصلی و عامل مهم مبارزه و انقلاب را استبداد داخلی و نه استعمار خارجی می‌دانستند و علاوه بر آن اعتقاد به تغییر بنیادین در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور نداشتند و تنها اکتفا به برخی اصلاحات سطحی را کافی می‌دانستند. بر همین اساس دولت موقت تنها به تعویض مهره‌های کلیدی و بالای رژیم اکتفا نمود و از تغییرات بنیادین و خصوصاً از تجدید نظر در رابطه امپریالیستی و نابرابر ایران با آمریکا، پرهیز و اجتناب می‌کرد.

به این موضوع در کتاب خاطرات کارتر اشاراتی شده است: «مهدی بازرگان... و اعضای کابینه‌اش که بیشتر آنها تحصیل کرده غرب بودند با ما همکاری داشتند. آنها از سفارت ما حفاظت می‌کردند و از ژنرال فیلیپ گاست... مراقبت به عمل می‌آوردند تا بدون خطر رفت و آمد کند و برای ما پیام‌های دوستانه می‌فرستادند. بازرگان به طور علنی اعلام کرد که مایل است با آمریکا روابط حسنه‌ای داشته باشد، اما افراتیون طرفدار آیت الله خمینی برای او به صورت مشکلی درآمده بودند.» (امیررضا ستوده و حمید کاویانی، بحران ۴۴۴ روزه تهران، ص ۲۰)

«اسناد لانه جاسوسی نیز نشان می‌دهد که ایالات متحده چگونه برای خارج کردن امام از صحنه سیاسی کشور در صدد جذب افراد موثر و مهم دولت موقت از جمله بنی صدر و امیر انتظام برآمده بود و مثلاً در مورد جذب بنی صدر، در ظاهر به عنوان مشاور اقتصادی یک شرکت آمریکایی با حقوق ماهانه ۱۰۰۰ دلار دعوت به همکاری می‌شد، اما در واقع رابط سازمان سیا تلاش می‌کرد تا وی را به استخدام این سازمان درآورد.» (دکتر بهرام نوازی، الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۰ - ۱۳۵۷) مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۹۸)

دولت آمریکا در پی آن بود تا با ایجاد ائتلافی از لیبرال‌های سیاسی، چهره‌های دینی میانه‌رو، سکولارها، ملی

گرایان و سران ارتشی متمایل به غرب تحت لوای دولت موقت موجبات حذف تدریجی نیروهای وفادار به امام را از صحنه سیاسی کشور ایجاد نماید.

به همین دلیل وزارت خارجه آمریکا ماموریت اصلی سفارت خود در ایران را تلاش برای هماهنگی فعالیت‌های نیروهای لیبرال و میانه روهای مذهبی و پیوند دادن آنها با عناصر ملی گرا و سلطنت طلبان و طرفداران رژیم سابق بر علیه انقلابیون مذهبی قرار داده بود.

اقدامات آمریکا بر علیه جمهوری اسلامی ایران فقط به اقدامات سفارت این کشور در تهران محدود نشد. در پی اعدام‌های انقلابی سران رژیم گذشته در روزهای اولیه پیروزی انقلاب، ۲ تن از اعضای سنای آمریکا به نام‌های جاکوب جاوتیس و هنری جکسون که از طرفداران پروپاقرص رژیم پهلوی بودند در ۲۷ اردیبهشت ۵۸ (۱۷مه ۷۹) قطع نامه‌ای را از تصویب سنا گذراندند که ایران را به خاطر این اعدام‌های انقلابی با لحن شدیدی محکوم می‌کرد.» (پیشین ص ۱۰۳)

بعد از تصویب قطعنامه ضد ایرانی در سنای آمریکا، روابط دو کشور وارد مرحله تازه‌ای شد. با این که، قطعنامه هیچگونه ضمانت اجرایی نداشت ولی ایران آن را نشانه موضع خصمانه ایالات متحده و کاری در جهت انزوای ایران دانست.



به عقیده کارل کلمنت، که از کارشناسان با سابقه وزارت خارجه آمریکا است، ایالات متحده اشتباهی استراتژیک را در مورد ایران انجام داده است و آن دل بستن به دولت موقت و عدم مذاکره و دیدار مستقیم با حضرت امام بود کاری که رقبای ایالات متحده یعنی فرانسه و شوروی در آغازین روزهای پیروزی انقلاب انجام داده بودند.

بعد از تصویب این قطعنامه و ایجاد مسایل اختلاف برانگیز بین دو کشور، آمریکا در پی آن بود تا فرستاده‌ای ویژه را با هدف جذب ایران و جلوگیری از نفوذ شوروی در این کشور، به سوی ایران بفرستد ولی حضرت امام در واکنش به تصویب این قطع نامه از پذیرش فرستاده مذکور که چارلز نام داشت و از دیپلمات‌های کار کشته وزارت خارجه ایالات متحده بود خودداری کرد و علاوه بر آن پذیرش والتر کاتلر در سمت سفیر که آماده می‌شد به ایران سفر کند، از سوی دولت رد گردید هر چند که جمهوری اسلامی پیش از آن موافقت خود را با اعزام او به ایران به عنوان سفیر اعلام کرده بود.

«پس از این فعل و انفعالات دولت آمریکا به بهانه حفظ امنیت منطقه و با این ادعا که احتمال داده می‌شود که یک نفت کش در خلیج فارس ربوده شود، ناوگان خود را در تنگه هرمز به حال آماده باش درآورد.» (پیشین ص ۱۰۶).

امام خمینی در ۷ آبان ۵۸ به قراردادهای استعماری بین ایران و آمریکا شدیداً اعتراض کردند. اما در مقابل دولت موقت هیچ توجهی به این اعتراض‌ها نشان نمی‌داد و در پی بهبود روابط با ایالات متحده بود و در موضع‌گیری‌های رسمی و غیر رسمی بیشترین واگهی خود را از شوروی ابراز می‌داشت.

حرکت‌های سازش کارانه دولت موقت تا به آنجا پیشرفت که بدون اطلاع امام در روز ۱۱ آبان ۵۸ در جشن انقلاب الجزایر، مهدی بازرگان با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کاخ سفید دیدار کرد و به مدت یک ساعت و نیم با او به مذاکره نشست.

برژینسکی مشاور امنیت ملی دولت کارتر برخلاف سایروس ونس، وزیر خارجه که در برخورد با جمهوری اسلامی قائل به راهبردهای دیپلماتیک و گفتگو و مذاکره سیاسی بود، از طرفداران جدی سرکوب و مداخله نظامی انقلاب و یکی از طراحان اصلی کودتای ۲۱ بهمن ۵۷ برای پیشگیری از انقلاب بود.

او برای پذیرش شاه در آمریکا تلاش فراوانی به عمل آورد، اما اعضای دولت موقت دوستانه به پیشواز برژینسکی رفتند و با او به گپ زدن مشغول شدند جالب این که این ملاقات به گفته برژینسکی نه به تقاضای او بلکه به درخواست بازرگان، نخست وزیر ایران صورت گرفت.

محمدرضا پهلوی که پس از فرار از ایران در کشورهای مختلفی آواره شده بود، و ملت ایران خواستار بازگشت و محاکمه وی بودند با مساعدت مقامات آمریکایی به یکباره سر از آن کشور درآورد. در حقیقت دولت آمریکا و مسئولین آن به خاطر بذل و بخشش‌های شاه خود را مدیون او می‌دانستند. هزینه‌های زیادی از سوی شاه به برخی جناح‌های سیاسی آمریکا برای مبارزات انتخاباتی پرداخت می‌شد و بعضی از مسئولین دولتی آمریکا پورسانت‌های گزافی از محل قراردادهای تسلیحاتی ایران با شرکت‌های آمریکایی دریافت می‌کردند. از سوی دیگر رژیم آمریکا از آن بیم داشت که عدم پذیرش شاه موجب هراس و نگرانی حکام وابسته‌اش در منطقه شود به همین دلیل شاه به بهانه معالجه در آمریکا رحل اقامت افکند .

پذیرش شاه از سوی آمریکا خشم ملت و امام را صد چندان کرد. امام که از دولت موقت قطع امید کرده بود، در ۹ آبان ۵۸ طی سخنانی فرمودند:

«ای جوان‌هایی که در مقابل توپ و تانک رفتید ای خواهرهایی که جوانان خود را از دست داده‌اید... حفظ کنید خودتان را، نهضت خودتان را حفظ کنید ننشینید دیگران برای شما کار کنند، اینها برای شما کاری نمی‌کنند».

همچنین حضرت امام طی پیامی در ۱۲ آبان ۵۸ در اعتراض به پذیرش شاه از سوی رژیم آمریکا اعلام کردند:

«دانشگاهیان، دانش‌آموزان و طلاب علوم دینی با قدرت تمام مبارزه خود را علیه آمریکا گسترش دهند».

بدنبال اعلام این مواضع از سوی حضرت امام نمایندگان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام چهار دانشگاه امیرکبیر، تهران، شهید بهشتی و صنعتی شریف با تشکیل جلسه‌ای به برنامه ریزی برای تصرف سفارت آمریکا پرداختند.

یکشنبه ۱۳ آبان ۵۸ (۴ نوامبر ۱۹۷۹) در تاریخ انقلاب، روزی بزرگ و فراموش نشدنی است. روزنامه اطلاعات مورخ ۱۴ آبان ۵۸ در صفحه دوم خود، شرح وقایع آن روز را این‌گونه گزارش می‌کند:

«ساعت ۳۰ و ۱۰ دقیقه صبح گروهی (حدود ۴۰۰ نفر) از دانشجویان (که از یک چهار راه قبل از سفارت آمریکا شروع به حرکت کرده بودند) که در حال شعاردادن در خیابان آیت الله طالقانی به سوی دانشگاه (تهران) در حرکت بودند هنگامی که جلوی در اصلی سفارت آمریکا رسیدند، مسیر خود را تغییر دادند و پس از گشودن زنجیرهای این در به داخل سفارت رفتند. در همان زمان گروهی از دانشجویان نیز از دیوار خود را به داخل سفارت رساندند و پیشروی به سوی ساختمان‌های داخلی سفارت را آغاز کردند. از همان لحظه‌های اول تصرف سفارت آمریکا، گروه‌های مختلف مردم در مقابل در سفارت اجتماع کردند و به دادن شعارهای ضد آمریکایی می‌پرداختند دانشجویان در سه بیانیه‌ای که تا ساعت ۱۸ (همان روز) از طریق بلندگو پخش کردند، اعلام کردند که ساختمان اصلی سفارت تا ساعت ۱۵ به تصرف کامل درآمد... دانشجویان اعلام کردند که هر چند تصرف ساختمان با مقاومت سه ساعته و همراه با پرتاب گاز اشک آور از جانب تفنگداران آمریکایی بود، هیچ‌گونه آسیبی به طرفین وارد نیامد.

از ساعت ۱۶ (همان روز) آزاد کردن گروهی از ایرانیانی که به عنوان ارباب رجوع یا کارمند در داخل سفارت بودند آغاز شد و آمریکاییان را با چشم بسته به محل دیگری منتقل شدند».

پیش از آنکه دانشجویان اصلی سفارت برسند، دیپلمات‌های آمریکایی، مقداری از اسناد را در دستگاه‌های مخصوص خرد کن ریختند و از بین بردند و مقدار زیادی از اسناد را نیز سوزاندند و به خصوص نوارهای میکروفیلم و حافظه‌های کامپیوتری را نابود کردند.

در جریان اشغال سفارت آمریکا، ۷۲ آمریکایی به عنوان گروگان بدست دانشجویان افتادند. سه تن از دیپلمات‌های آمریکایی آن روز برای مذاکره با وزیر خارجه به وزارت امور خارجه رفته بودند. پس از اشغال سفارت تا شب به امید حل شدن موضوع همان جا ماندند ولی بعد از آن در وزارت خارجه به صورت تحت نظر در اختیار دانشجویان قرار گرفتند.

پس از تسخیر سفارت، دانشجویان که خود را دانشجویان مسلمان پیرو خط امام می‌نامیدند، با صدور بیانیه‌هایی به تشریح علل، انگیزه‌ها و چگونگی انجام این اقدام انقلابی پرداختند. در یکی از اولین بیانیه‌ها آمده است:

(ما دانشجویان مسلمان پیرو خط امام از موضع قاطعانه امام در مقابل آمریکای جنایتکار به منظور اعتراض به

دسیسه‌های امپریالیستی و صهیونیستی، سفارت جاسوسی آمریکا در تهران را به تصرف درآوردیم تا اعتراض خود را به گوش جهانیان برسانیم).

عنوان دانشجویان مسلمان پیروخط امام، از یک سو بیانگر تبلور خشم انقلابی امام و ملت مسلمان ایران از آمریکا بود و از سوی دیگر هر گونه شائبه وابستگی دانشجویان به گروهها و دستجات سیاسی متعدد را منتفی می‌ساخت و امکان بهره برداری از آن را به نفع جریان‌های مختلف، محدود می‌ساخت.

برای این اقدام انگیزه‌های متفاوتی ذکر می‌گردد: اعتراض نسبت به پذیرش شاه از سوی دولت آمریکا، اعتراض به عملکرد دولت موقت، که کم کم به سمتی گرایش پیدا می‌کرد که دوباره دست آمریکا را در ایران باز کند، شناسایی جاسوسان آمریکایی و عوامل داخلی آن‌ها، پایان دادن به توطئه گری و سلطه جوی‌های آمریکاییان در ایران، نشان دادن ضربه شستی به ایالات متحده به تلافی طراحی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، اعتراض به آمریکا به علت ایجاد فشار تبلیغاتی موسوم و انحصاری و کمک و حمایت از افراد ضد انقلاب و فراری علیه انقلاب اسلامی.

گرچه خواسته‌های دانشجویان از ابتدا تازمانی که این موضوع به حل و فصل انجامید، تغییرات زیادی را نشان می‌دهد؛ اما اصلی‌ترین خواسته آنها که رسماً و با صراحت تمام همواره ثابت ماند، عبارت بود از «عدم دخالت ایالات متحده در امور داخلی ایران».

درخواست‌های دیگر از قبیل تحویل شاه مخلوع و همسرش فرح برای محاکمه در ایران، تحویل اموال خاندان سلطنتی و دیگر فراریان از ایران به دولت ایران، رفع تحریم‌های اقتصادی و مالی و آزاد کردن اموال و دارایی‌های ایران در آمریکا و شعب بانک‌های آمریکایی» از جمله خواسته‌هایی بودند که بعدها با به درازا کشیدن موضوع و اتفاق دیگر که در واکنش‌های متعدد و متفاوت آمریکاییان خلاصه می‌شود، اضافه شدند.

این حادثه پیامدها و بازتاب‌های بسیاری بر جای گذاشت. حرکت انقلابی دانشجویان مسلمان قبل از هر چیز دیگر، هیئت حاکمه آمریکا را به شدت گیج کرد. آمریکا که به لطف لیبرال‌های حاکم در دولت موقت توانسته بود موقعیت از دست رفته خود در ایران را به تدریج باز یابد، با این ضربه سهمگین به شدت برآشفته گردید.

کارتر در کتاب خاطرات خود می‌گوید:

۴ نوامبر ۱۹۷۹ ۱۳ آبان ۵۸ (تاریخی است که من آن را هرگز فراموش نخواهم کرد... ما شدیداً نگران بودیم وی می‌افزاید: «در روزهای نخست تصور می‌کردم گروگان‌ها به زودی آزاد خواهند شد، اما پس از آنکه بازرگان، نخست وزیر دولت موقت در کوشش‌های اولیه خود برای آزادی گروگان‌ها با شکست مواجه شد، نگرانی‌ها افزایش یافت».

در بین حاکمان دولت آمریکا نیز در مورد راه برخورد با ایران اختلافاتی پیش آمده بود. گروهی به نمایندگی

سایروس ونس وزیر خارجه، راههای دیپلماتیک و گفتگو و در نهایت تحریمهای اقتصادی و پروازی را پیشنهاد می‌کردند و گروهی دیگر به رهبری زبیبگینو برژینسکی مشاور امنیت ملی، دخالت نظامی را برای حل مساله گروگان‌گیری لازم می‌دانستند. این اختلاف تا به آنجا پیش رفت که سایروس ونس پس از حمله نظامی آمریکا در صحرای طبس که منجر به شکست آمریکا شد، استعفا کرد.

آمریکا در اولین واکنش، اقدام به تحریم اقتصادی ایران و بلوکه کردن اموال و دارایی‌های ایران در بانک‌های آمریکایی و بانک‌های خارجی مستقر در آمریکا کرد و از سوی دیگر اقدام به آزار واذیت ایرانیان مقیم آمریکا نمود و در جهان نیز تضيیقاتی را برای ایران ایجاد کرد. در هر حال تسخیر لانه جاسوسی هرچند از سوی دول استعماری وابسته به شرق و غرب محکوم گردید، اما از سوی ملل محروم و تحت ستم جهان و نهضت‌های آزادی بخش جهان به شدت مورد استقبال قرار گرفت و باعث نضج گرفتن حرکت‌های ضد استعماری گسترده‌ای در سطح جهان و خصوصا خاور میانه شد.

این حادثه بزرگ پیامدهای گوناگونی را در پی داشت که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: پایان یافتن رابطه استعماری ایران و آمریکا، روشن شدن ماهیت ننگین ایالات متحده که پشت صورتک حقوق بشر و آزادی مخفی شده بود، جلوگیری از ایجاد بحران و آشوب با تسخیر مرکز بحران آفرینی آمریکا، از بین رفتن گروه‌های مارکسیستی، گروه‌هایی که تا پیش از آن خود را تنها سردمدار مبارزه با امپریالیسم آمریکا می‌دانستند، بازگشت مردم به صحنه که با توطئه‌های دولت موقت خانه‌نشین شده بودند، شکست هیمنه و اسطوره جهانی آمریکا و بالاخره شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۰.

کارتر که با ژست‌های حقوق بشری و همچنین حل مشکلات بین آمریکا و چین و امضای موافقت نامه کمپ دیوید بین مصر و اسرائیل وجهه ای صلح طلب برای خود کسب کرده بود، با تسخیر لانه جاسوسی تمامی وجهه و نفوذ خود را از دست داد به طوری که حتی نتوانست در مقابل حمله نظامی شوروی به افغانستان موضع مناسبی اتخاذ کند و کم کم موجبات افول حکومت خود و حزبش را فراهم کرد.

همیلتون جردن رییس ستاد انتخاباتی کارتر در انتخابات سال ۸۰ می‌گوید: «برای من روشن بود که کلید انتخابات در دست کسان دیگر در آن سوی دنیا است که تصمیم و عملشان تا آخرین لحظه قابل پیش بینی نیست، کارتر در هواپیما به من گفت: عجیب است که سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری کشور بزرگ ما نه در شیکاگو یا نیویورک بلکه در تهران تعیین می‌شود.

منبع: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

ولادت حضرت محمد مصطفی(ص) و امام جعفر صادق(ع)

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در عام الفیل (سال ۵۷۰ میلادی) در ماه ربیع الاول دیده به جهان گشود. مورخان شیعه، ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در صبح جمعه‌ی هفدهم ربیع الاول و اکثر علمای اهل سنت، در روز دوازدهم همان ماه می‌دانند.

امام صادق(ع) به نقل از سلمان فارسی فرمود:

پیامبر اکرم(ص) فرمود: خداوند متعال مرا از درخشندگی نور خودش آفرید نیز امام صادق(ع) فرمود: خداوند متعال خطاب به رسول اکرم(ص) فرمود: «ای محمد! قبل از این که آسمان‌ها، زمین، عرش و دریا را خلق کنم. نور تو و علی را آفریدم...».

ثقه الاسلام کلینی(ره) می‌نویسد: امام صادق(ع) فرمود:

«هنگام ولادت حضرت رسول اکرم(ص) فاطمه بنت اسد نزد آمنه (مادر گرامی پیامبر) بود. یکی از آن دو به دیگری گفت: آیا می‌بینی آنچه را من می‌بینم؟ دیگری گفت: چه می‌بینی؟ او گفت: این نور ساطع که ما بین مشرق و مغرب را فرا گرفته است! در همین حال، ابوطالب(ع) وارد شد و به آن‌ها گفت:

چرا در شگفتید؟ فاطمه بنت اسد ماجرا را گفت. ابوطالب به او گفت: می‌خواهی بشارتی به تو بدهم؟ او گفت: آری. ابو طالب گفت: از تو فرزندی به وجود خواهد آمد که وصی این نوزاد، خواهد بود.

سیمای محمد(ص)

امام جعفر صادق(ع) فرمود: امام حسن(ع) از دائی‌اش، «هند بن ابی‌هاله» که در توصیف چهره پیامبر(ص) مهارت داشت، در خواست نمود تا سیمای دل‌آرای خاتم پیامبران(ص) را برای وی توصیف نماید. هند بن ابی‌هاله در پاسخ گفت:

«رسول خدا(ص) در دیده‌ها با عظمت می‌نمود، در سینه‌ها مهابتش وجود داشت. قامتش رسا، مویش نه پیچیده و نه افتاده، رنگش سفید و روشن، پیشانی‌ش گشاده، ابروانش پرمو و کمانی و از هم گشاده، در وسط بینی برآمدگی داشت، ریشش انبوه، سیاهی چشمش شدید، گونه‌هایش نرم و کم گوشت. دندان‌هایش باریک و اندامش معتدل بود. آن حضرت هنگام راه رفتن با وقار حرکت می‌کرد. وقتی به چیزی توجه می‌کرد به طور عمیق به آن می‌نگریست، به مردم خیره نمی‌شد، به هر کس می‌رسید سلام می‌کرد، همواره هادی و راهنمای مردم بود.

برای از دست دادن امور دنیایی خشمگین نمی‌شد. برای خدا چنان غضب می‌نمود که کسی او را نمی‌شناخت. اکثر خندیدن آن حضرت تبسم بود، برترین مردم نزد وی کسی بود که، بیشتر موااسات و احسان و یاری مردم نماید...»

مصونیت و پیراستگی پیامبر از خلاف و خطا، بسان دیگر پیامبران دارای مراحل سه‌گانه است، و این مراحل عبارتند از:

۱- مصونیت مطلق (عمدی و سهوی) در تبلیغ شریعت.

۲- عصمت از خلاف و گناه در رفتار و گفتار.

۳- پیراستگی از خطا و لغزش در جریانهای عادی.

امام صادق (ع)

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب جعفری (شیعه) در روز ۱۷ ربیع الاول سال ۸۳ هجری چشم به جهان گشود.

پدرش امام محمد باقر (ع) و مادرش "ام فروه" دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر می‌باشد.

کنیه آن حضرت: "ابو عبدالله" و لقبش "صادق" است. حضرت صادق تا سن ۱۲ سالگی معاصر جد گرامیش حضرت سجاد بود و مسلماً تربیت اولیه او تحت نظر آن بزرگوار صورت گرفته و امام (ع) از خرمن دانش جدش خوشه‌چینی کرده است.

پس از رحلت امام چهارم مدت ۱۹ سال نیز در خدمت پدر بزرگوارش امام محمد باقر (ع) زندگی کرد و با این ترتیب ۳۱ سال از دوران عمر خود را در خدمت جد و پدر بزرگوار خود که هر یک از آنان در زمان خویش حجت خدا بودند، و از مبدأ فیض کسب نور می‌نمودند گذرانید.

بنابراین صرف نظر از جنبه الهی و افاضات رحمانی که هر امامی آن را دارا می‌باشد، بهره‌مندی از محضر پدر و جد بزرگوارش موجب شد که آن حضرت با استعداد ذاتی و شمع علمی و ذکاوت بسیار، به حد کمال علم و ادب رسید و در عصر خود بزرگترین قهرمان علم و دانش گردید.

پس از درگذشت پدر بزرگوارش ۳۴ سال نیز دوره امامت او بود که در این مدت "مکتب جعفری" را پایه‌ریزی فرمود و موجب بازسازی و زنده نگهداشتن شریعت محمدی (ص) گردید.

منابع: تلخیص از aviny.com

roshangari.ir

محمد مفتاح

او در سال ۱۳۰۷ در خانواده‌ای روحانی در روستای کله سر در بخش فامنین از توابع شهر همدان متولد شد. پدرش، شیخ محمود مفتاح، از روحانیان همدان بود. در همدان نزد افرادی چون آخوند ملا علی، دروس اولیه فقه را فرا گرفت و در سال ۱۳۲۲ و در ۱۵ سالگی برای ادامه تحصیل راهی شهر قم شد. در آنجا در محضر درس: سید روح‌الله خمینی، سید حسین طباطبایی بروجردی، سید محمدرضا گلپایگانی، سید محمدحسین طباطبایی، داماد و حاج آقا رحیم ارباب حضور یافت و به آموختن درس آنان همت گماشت. اما علاقه او باعث شد تا به تحصیلات جدید نیز بپردازد. با گذشت زمان، علاوه بر این که یکی از مدرسین معروف حوزه علمیه شد، موفق به اخذ درجه دکتری در رشته فلسفه گردید. در طول این مدت در دبیرستانها تدریس می‌کرد و مدتی نیز مدرس حوزه بود.

او همراه با درس و بحث به منبرها می‌رفت و سخنرانی می‌کرد. مقالات متعددی در روزنامه‌ها و مجلات اسلامی علیه حکومت پهلوی به رشته تحریر درمی‌آورد و به جذب دانشجویان و طلاب می‌پرداخت. به شهرهای مختلف ایران از جمله: آبادان، اهواز، خرمشهر، کرمان، اصفهان، یزد و شیراز مسافرت می‌کرد. در جلسات سخنرانی چند هزار نفری شرکت می‌کردند و علیه حکومت پهلوی سخنرانی می‌کرد. به خاطر فعالیت‌های سیاسی و مخالفت با حکومت پهلوی وی را به زاهدان تبعید کردند و از ورود به استان خوزستان ممنوعشان کردند. در سال ۴۸ پس از آزادی به تهران آمد و در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، همگام با مرتضی مطهری به تدریس پرداخت.

پس از تعطیل شدن حسینیه ارشاد در مسجد جاوید یک گروه آشوب تشکیل داد، و ریاست آن را به عهده گرفت. در این مسجد کلاسهای فلسفه، نهج البلاغه و تفسیر قرآن تشکیل داد تا از این راه جوانان و دانشجویان را به طرف مسجد بکشاند. در سال ۵۴ حکومت، مسجد را تعطیل و مفتاح را به زندان انداختند. پس از آزادی از زندان، مبارزات نیمه مخفی خود را همراه با روحانیت مبارز آغاز کرد و این بار در سال ۵۵ امام جماعت مسجد قبا تهران شد. پس از پیروزی انقلاب ۵۷ و مراجعت امام خمینی به ایران یکی از اعضای اصلی تشکیل دهنده کمیته استقبال بود. سپس سرپرستی کمیته ۴ انقلاب اسلامی و دانشکده الهیات را برعهده گرفت.

در روز عید فطر سال ۱۳۵۷ مفتاح در تپه‌های قیطریه پیش‌نماز بود. جمعیت حاضر نماز را به امامت مفتاح برگزار کرد و به اولین تظاهرات چند ده هزار نفری پرداخت در این راهپیمایی مردم دعوت به راهپیمایی دیگری در ۱۶ شهریور شدند در روز ۱۶ شهریور ماموران حکومت پهلوی مفتاح را به شدت مضروب کردند و روز بعد وی را دستگیر و به مدت دو ماه در زندان انداختند.

وی در ۲۷ آذر ۱۳۵۸ هنگام ورود به دانشگاه تهران توسط گروه فرقان هدف گلوله قرار گرفت و به همراه دو محافظش جواد بهمنی و اصغر نعمتی در مقابل دانشکده الهیات دانشگاه تهران با رگبار گلوله کشته شد.

در این ترور چهار نفر دست داشتند، یکی راننده بود، دو نفر مأمور پاسدارها بودند و کمال یاسینی شخصاً ترور محمد مفتاح را به عهده گرفته بود. کمال یاسینی جوان نوزده بیست ساله‌ای بود. سن اینها اقتضا

نمی‌کرد که با مفتاح ارتباطی داشته باشند و اگر هم رفت‌وآمدی بوده، به همان صورتی که دیگران به مسجد قبا می‌آمدند. کمال یاسینی در واقع مسئول و برنامه ریز ترورهای گروه فرقان بود. در دادگاه گفتند که یک بار در مدرسه عالی پارس برنامه ترور مفتاح را ریخته بودند که پاسداران ایشان متوجه می‌شوند که خاکریز نزدیک آنجا وضعیت طبیعی ندارد و از این که ماشین را در آنجا پارک کنند، پشیمان می‌شوند و جای دیگری می‌روند و در دادگاه معلوم شد که آن خاکریز را فرقانی‌ها ساخته بودند و می‌خواستند همان روز، مفتاح را بکشند که با تیزهوشی راننده نقشه‌شان عقیم ماند. یاسینی در دادگاه می‌گفت که چندین بار سعی کرده بودند مفتاح را ترور کنند که موفق نشدند و این بار شخصاً این کار را به عهده گرفتیم و دانشکده الهیات و ساعت ورود ایشان و همه جوانب را بررسی و شناسایی و بعد هم در آن روز نقشه‌مان را اجرا کردیم.

وی را در صحن حرم معصومه دفن کردند. امام خمینی روز کشته شدن او را «روز وحدت حوزه و دانشگاه» نامید.

(ایرج مصداقی به نقل از خانواده یاسینی به نقل از کمال یاسینی) درباره نحوه ترور مفتاح می‌نویسد:

بعد از آن که مفتاح از ماشین پیاده می‌شود و به سمت دانشکده می‌رود، کمال به طرف او شلیک می‌کند. تیر اول به پای مفتاح اصابت می‌کند و او شروع به فرار می‌کند. نرسیده به پله‌های جلوی ساختمان، تیر دوم به شانه او اصابت می‌کند. بالای پله‌ها، قبل از این که مفتاح در را باز کند و وارد ساختمان دفتر کارش شود به عقب بر می‌گردد که ببیند کمال کجاست. کمال تیر سوم را شلیک می‌کند که به سر او می‌خورد و منجر به مرگش می‌شود.

مصداقی همچنین می‌نویسد: که ظاهراً عملیات از قبل لو رفته بود. اما از آنجایی که خود رژیم و یا بخش‌هایی از آن دل خوشی از مفتاح نداشتند، دست فرقان را برای انجام عملیات باز گذاشته بودند. مفتاح که از اعضای اولیه شورای انقلاب بود چندماه پس از پیروزی انقلاب با برکناری بدون سر و صدا از شورای انقلاب، به پست حاشیه‌ای و کم‌اهمیتی مانند رئیس دانشکده الهیات و عضویت در شورای گسترش آموزش عالی کشور رسید. این که فرقان قصد ترور مفتاح را دارد مثل روز برای مسئولان نظام روشن بود. اعضای گروه فرقان قبل از عملیات چندین مرتبه با پاسداران محافظ وی تماس گرفته بودند و به آنها گوشزد کرده بودند که عن‌قریب مفتاح را مجازات خواهند کرد و از آن‌ها خواسته بودند که دخالتی در این امر نکنند.

آثار

- اسلام بر سر دوراهی
- زیارت خرافه حقیقت
- کودک نیل یا مرد انقلاب
- ره آوردهای استعمار
- روش اندیشه

- دعا عامل پیشرفت یا رکود

منابع

۱.

- http://www.iichs.org/index.asp?id=۹۶۱&doc_cat=۷

- • <http://hamshahrionline.ir/details/۶۸۹۰۰>

۳. • [نوری زاده، بانک مرکزی جعلیات و عصاره ژورنال‌یسم بی اعتبار](#)

- مفتاح، محمد امین. *منادی وحدت*. چاپ چهارم تهران: نشر نیکان، ۱۳۸۰.
- برزگر، محمد. *حدیث عاشقی*. چاپ اول: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- تدوین مرکز بررسی اسناد اسناد تاریخی وزارت اطلاعات. *یاران امام به روایت اسناد ساواک شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتاح*. چاپ اول: انتشارات مرکز بررسی اسناد اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲. * قاسمی، آرزو. *زندگینامه شهید آیت‌الله دکتر محمد مفتاح*. چاپ اول تهران: موسسه هاتف شهر، ۱۳۸۷.

سید حسن مدرس

سیدحسن طباطبایی قمشه (ملقب به آیت اله مدرس) (۱۲۴۹-۱۰ آذر ۱۳۱۶) [سیاست‌مدار](#) و روحانی شیعه بود.

سیدحسن طباطبایی قمشه ملقب به آیت اله مدرس در سال (۱۲۴۹ برابر ۱۲۸۷) [قمری](#) در روستای سرا به شهرستان اردستان از توابع استان اصفهان متولد شد؛ و پس از مدتی سکونت جهت درس خواندن به قمشه نزد پدر بزرگش میرعبدالباقی رفت و پس از درگذشت میرعبدالباقی در شانزده سالگی برای ادامه تحصیلات به اصفهان رفت. او تحصیل خود را در علوم اسلامی در [اصفهان](#) نزد علامه [شیخ مرتضی ریزی](#)، [جهانگیر خان قشقایی](#) و [سامرا](#) و [نجف](#) ادامه داد. در نجف نزد مراجعی چون [میرزای شیرازی](#)، [آخوند خراسانی](#) و [سید محمدکاظم یزدی](#) به تحصیل پرداخت. وی تحصیلات حوزوی اش را تا درجه [اجتهاد](#) ادامه داد؛ آنگاه به [اصفهان](#) بازگشت و مشغول تدریس [فقه](#) و اصول شد.

اصالت سید حسن مدرس به روستای سرابه اردستان برمی گردد، زیرا میرعبد الباقی پیشتر از اردستان به قمشه یا همان شهرضا امروزی در استان اصفهان مهاجرت کرده و در این شهر به فعالیت‌های علمی و تبلیغی مشغول بود و اکنون نیز خانه‌ی پدری و زادگاه او در روستای سرابه اردستان محل بازدید تاریخ دوستان و فرهنگ دوستان است. (رسائل الفقیهیه که به کوشش استاد ابوالفضل شکوری) بتازگی انتشار یافته است. (فاطمه مدرسی تهرانی سیمین فردین) که [عفت ماهباز](#) از زندانیان سیاسی و همسر [علی رضا اسکندری](#) از اعدام شدگان [کشتار تابستان ۱۳۶۷](#) او را نوه سید حسن مدرس معرفی کرده است، از زندانیان سیاسی [چپ توده](#) پس از [انقلاب ۱۳۵۷ ایران](#) و اعدام شدگان در سال ۱۳۶۸ بود.

فعالیت سیاسی او با عضویت در [انجمن مقدس ملی اصفهان](#) آغاز شد در [۱۲۸۹](#) هم‌زمان با تشکیل دوره دوم [مجلس شورای ملی](#) که پس از [استبداد صغیر](#) برپا شد، [نورالله نجفی اصفهانی](#) از سوی [آخوند خراسانی](#) و [عبدالله مازندرانی](#) به‌عنوان یکی از مجتهدان طراز اول به [مجلس شورای ملی](#) معرفی گردید که وی نیز مدرس را برای این امر معرفی نمود و از سوی مجلس نیز پذیرفته شد. وی در دوره سوم نیز از طرف مردم [تهران](#) به نمایندگی انتخاب شد؛ ولی این مجلس به علت فشار خارجی و آغاز [جنگ جهانی اول](#) یکسال بیشتر دوام نیاورد.

در (۱۲۹۳ ۱۳۳۲ [قمری](#)) که [جنگ جهانی اول](#) شروع شد، دولت ایران رسماً اعلام بی‌طرفی کرد، اما نیروهای روسیه، انگلیس و عثمانی، بدون توجه به این بی‌طرفی وارد کشور شدند به درگیری با یکدیگر پرداختند. در (۱۲۹۵ ۱۳۳۴ [قمری](#)) بیست و هفت نفر از نمایندگان مجلس و گروهی از رجال سیاسی و مردم عادی به منظور مقابله با تجاوزات روس و انگلیس به ایران، به طرف [قم](#) حرکت کردند و در آن شهر «کمیته دفاع ملی» را تشکیل دادند و یک هیئت ۴ نفری را برای اداره امور برگزیدند که مدرس یکی از آنان بود.

در (۱۲۹۸ ۱۳۳۷ [قمری](#))، [وئوق‌الدوله قرارداد ۱۹۱۹](#) را با انگلستان منعقد کرد که براساس آن اختیار امور مالی و نظامی دولت ایران در دست مستشاران انگلیسی قرار می‌گرفت. [وئوق‌الدوله](#) تصمیم داشت تا این

قرارداد را در مجلس به وسیله طرفداران و دست نشانندگان خود به تصویب برساند؛ اما بر اثر مخالفت‌های مدرس در مجلس و افکار عمومی، مجلس قرارداد مذکور را رد کرد و وثوق‌الدوله به ناچار از کار برکنار گردید.

مدرس که یکی از پنج مجتهد ناظر مجلس دوم مشروطه بود، مخالفت شدیدی با حق رأی و انتخاب زنان به نمایندگی مجلس داشت. او در توضیح مخالفت خود در مجلس چنین استدلال کرده بود:

از اول عمر تا به حال بسیار در بر و بحر ممالک اتفاق افتاده بود برای بنده، ولی بدن بنده به لرزه درنیامد و امروز بدنم به لرزه آمد. اشکال بر کمسیون اینکه اسم نسوان را در منتخبین برد، که از کسانی که حق انتخاب ندارند نسوان هستند... خداوند قابلیت در این‌ها قرار نداده است که لیاقت حق انتخاب داشته باشند، مستضعفین و مستضعفات و آن‌ها از این نمره‌اند که عقول آن‌ها استعداد ندارد. گذشته از اینکه در حقیقت نسوان در مذهب اسلام تحت قیمومیت‌اند، الرجال قوامون علی النساء، در تحت قیمومیت رجال هستند .

پس از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ که توسط رضاخان و سید ضیاء‌الدین طباطبایی صورت گرفت، بسیاری از آزادیخواهان دستگیر شدند. از جمله آنان مدرس بود که به قزوین تبعید و در آنجا زندانی شد. وی بیش از ۳ ماه در حبس بود و پس از عزل سید ضیاء آزاد شد.

پس از آزادی به نمایندگی مردم تهران در مجلس چهارم انتخاب شد و به عنوان نایب رئیس مجلس و رهبری اکثریت مجلس برگزیده شد. دوره پنجم مجلس در ۱۳۰۲ افتتاح شد و در این دوران پراهمیت تاریخ مشروطه که با تغییر سلسله قاجاریه و روی کار آمدن رضاخان همراه بود، مدرس رهبری اقلیت مجلس را بر عهده داشت. یکی از وقایع مهم مجلس پنجم استیضاح رضاخان، سرانجام در روز ۷ مرداد ۱۳۰۴، مدرس به همراه شش تن دیگر از نمایندگان مخالف بود که رضاخان رئیس‌الوزراء را به دلیل سوء سیاست داخلی و خارجی، قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه استیضاح نمودند. جلسه استیضاح تبدیل به محل منازعات طرفداران سردار سپه و طرفداران مدرس گردید. طرفداران مدرس که عموماً از مردم عادی بودند فریاد «زنده باد مدرس» سر دادند و طرف داران سردار سپه که نظامیان بودند فریاد «مرده باد مدرس». مدرس از هوادارانش خواست تا ساکت شوند و آن گاه خطاب به طرف داران سردار سپه گفت «اگر مدرس بمیرد دیگر کسی به شما پول نخواهد داد .

اما، رضاخان توانست مقدمات تصویب انقراض قاجاریه را فراهم کند و در تاریخ ۹ آبان ۱۳۰۴ این کار را عملی کرد و خود به پادشاهی ایران رسید.

یک بار از طرف رضا خان مبلغ بسیار هنگفتی را می‌آوردند که به مدرس بدهند او به فرستاده رضاخان می‌گوید به شرطی این مبلغ را قبول می‌کنم که علیه رضاخان استفاده کنم! فرستاده با اسب برمی‌گردد و پول را برمی‌دارد و می‌رود .

سید موسی شبیری زنجانی از مراجع تقلید خاطره‌ای را که از پدرشان شنیده می‌گوید: «ایشان می‌فرمود: ... مدرس راجع به مخالفینش که خیلی نطّاقی می‌کردند و قبلاً همراه مدرس بودند ولی بعداً برگشتند می‌گفت: «آنان که به صد زبان سخن می‌گفتند، آیا چه شنیدند چه دیدند چه گرفتند چه خوردند که خاموش شدند؟!» «ایشان در جای دیگری از همان کتاب می‌گوید: "معروف است که رضاخان گفته بود که: از من چه می‌خواهی؟ مدرس گفته بود که: می‌خواهم که نباشی حاج میرزا فخرالدین جزایری نقل می‌کرد می‌گفت که: تشک و مانند آن زیر خودش نمی‌انداخت. عمامه اش را روی متکا می‌گذاشت و روی زمین می‌خوابید و عبای خودش را روی خودش می‌کشید و آن هم لحافش بود. می‌گفت: این شخص باید زندان ببیند. اگر قرار بشود که روی تشک و امثال اینها بخوابد، نمی‌تواند زندان را تحمل کند!

در سال ۱۳۰۵ وی مورد سوءقصد قرار گرفت که از ترور جان سالم به در برد. مدرس در جریان قیام [نورالله نجفی اصفهانی](#) در دیماه ۱۳۰۵ شمسی در قم علیه اقدامات رضاشاه طی تلگرافی از قیام ایشان حمایت کرد.^{۱۴۱} رضاخان در طی برگزاری انتخابات مجلس هفتم، با مداخله آشکار در انتخابات و حذف آرای وی، اجازه نداد مدرس به مجلس راه یابد و سپس در [۱۶ مهر ۱۳۰۷](#) دستگیر و به [دامغان](#) و [مشهد](#) و سپس به [خواف](#) تبعید کرد.

مدرس ۷ سال در خواف توسط مأموران زیر نظر بود و در [۲۲ مهر ۱۳۱۶](#) از [خواف](#) به [کاشمر](#) منتقل شد. در این زمان [رضا شاه](#) دستور قتل مدرس را به رئیس شهربانی کاشمر داد ولی او به این کار تن نداد و در نتیجه این مأموریت به جهانسوزی، متوفیان و خلج واگذار شد. آن‌ها در شب [۱۰ آذر ۱۳۱۶](#) برابر با [۲۷ رمضان ۱۳۵۶ \(قمری\)](#) او را کشتند و جنازه را خاک کردند.^{۱۴۲}

قبر مدرس پس از شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضا شاه از ایران، توسط اهالی محل مشخص گردید. [آرامگاه وی](#) در شهر کاشمر واقع است.

منابع

« • [آیت‌الله سید حسن مدرس، زندگی و مبارزات](#) ». مرکز اسناد انقلاب اسلامی. بازبینی‌شده در ۸ آذر ۱۳۸۴.

« • • [شهادت آیت‌الله مدرس و روز مجلس](#) ». مرکز اسناد انقلاب اسلامی .

« • • [اعدام نوه آیت‌الله مدرس تهرانی با 'حکم ویژه'](#) .بی‌بی‌سی فارسی، ۲۸ ژانویه ۲۰۱۲. بایگانی‌شده از نسخه اصلی در ۱ دسامبر ۲۰۱۵ .

«[Iran: Women Prisoners of Conscience](#)» • • [بنیاد عبدالرحمن برومند](#) .بایگانی‌شده از

نسخه اصلی در ۲۳ مه ۲۰۱۶ .

• • [«Fatemeh Modarresi»](#) • بنیاد عبدالرحمن برومند. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۲۳ مه ۲۰۱۶.

• • عبدالمهدی رجایی، تاریخ مشروطیت اصفهان، ۱۳۸۵، صفحه ۱۱۰.
• • [موسی نجفی](#)، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، ۱۳۸۴ صفحه ۲۸۴.
• • [«آیت‌الله سیدحسن مدرس، زندگی و مبارزات»](#). مرکز اسناد انقلاب اسلامی. بازبینی شده در ۸ آذر ۱۳۸۴.

• • داوود فیرحی. «شیعه و نظام سیاسی مشروطه». در *نظام سیاسی و دولت در اسلام*. چاپ اول. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، بهار ۱۳۸۲. ص ۲۲۷ و [ISBN ۹۶۴-۴۵۹-۲۲۸](#).
[۷۰۱-X](#).

• • تاریخ بیست ساله ایران. [حسین مکی](#). امیر کبیر. جلد سوم ۱۳۵۷ تهران
• • با تصرف و تلخیصی از کتاب جرعه‌ای از دریا ج ۱ ص ۵۴۹. سید موسی شبیری زنجانی از مراجع تقلید
• • کتاب جرعه‌ای از دریا، ج ۱، ص ۵۴۶
• • همان، ج ۱، ص ۵۴۷
• • موسی نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت حاج آقا نورالله اصفهانی، ۱۳۸۴ صفحه ۳۷۳ و ۳۷۴

سید محمدحسین طباطبایی

سید محمدحسین طباطبایی معروف به علامه طباطبایی (زاده ۱۲۸۱ خورشیدی در تبریز، درگذشته ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰ خورشیدی در قم (نویسنده تفسیر المیزان، فقیه، فیلسوف و مفسر قرآن، شیعه و ایرانی است

اهمیت وی به جهت زنده کردن حکمت و فلسفه و تفسیر در حوزه‌های تشیع بعد از دوره صفویه بوده است. به ویژه اینکه وی به بازگویی و شرح حکمت صدرایی بسنده نکرده، به تأسیس معرفت‌شناسی در این مکتب می‌پردازد. همچنین با انتشار کتب فراوان و تربیت شاگردان برجسته در دوران مواجهه با اندیشه‌های غربی نظیر مارکسیسم به اندیشه دینی حیاتی دوباره بخشیده، حتی در نشر آن در مغرب زمین نیز می‌کوشد.

در سال ۱۲۸۱ در تبریز متولد شد. در پنج سالگی مادر و در نه سالگی پدر خود را از دست داد. وصی پدر او و تنها برادرش علامه الهی را برای تحصیل به مکتب فرستاد. تحصیلات ابتدایی شامل قرآن و کتب ادبیات فارسی را از ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۶ فراگرفت و سپس از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۴ به تحصیل علوم دینی پرداخت و به تعبیر خود «دروس متن در غیر فلسفه و عرفان» را به پایان رساند.

خود درباره دوران تحصیلش نوشته است: «در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این رو هر چه می‌خواندم، نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذراندم. پس از آن یک باره عنایت خدایی دامن گیرم شده عوض کرد و در خود یک نوع شیفتگی و بیتابی نسبت به تحصیل کمال، حس نمودم. به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث، برابر می‌پنداشتم. بساط معاشرت غیر اهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی، به حداقل ضروری قناعت نموده باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد به ویژه در بهار و تابستان که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد با هر خودکشی بود حل می‌نمودم و وقتی که به درس حضور می‌یافتم از آنچه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس را پیش استاد نبردم.

سید محمد حسین به مدت شش سال (۱۲۹۰ تا ۱۲۹۶ هـ ش) پس از آموزش قرآن که در روش درسی آن روزها قبل از هر چیز تدریس می‌شد آثاری چون گلستان، بوستان و... را فراگرفت. علاوه بر آموختن ادبیات، زیر نظر میرزا علینقی خطاط به یادگیری فنون خوشنویسی پرداخت. چون تحصیلات ابتدایی

نتوانست به ذوق سرشار و علاقه وافر ایشان پاسخ گوید به همین دلیل به مدرسه طالبیه تبریز وارد شد و به فراگیری ادبیات عرب و علوم نقلی و فقه و اصول پرداخت و از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۴ هـ ش مشغول فراگیری دانش‌های مختلف اسلامی شد. علامه طباطبایی بعد از تحصیل در مدرسه طالبیه تبریز همراه برادرشان به نجف می‌روند و ده سال تمام در نجف به تحصیل علوم دینی و کمالات اخلاقی و معنوی مشغول می‌شوند. علوم ریاضی را در نجف اشرف نزد سید ابوالقاسم موسوی خوانساری نوه سید ابوالقاسم خوانساری فراگرفت. او دروس فقه و اصول را نزد استادانی چون محمد حسین نائینی و محمدحسین غروی اصفهانی خواندند و مدت درس‌های فقه و اصول ایشان در مجموع ده سال بود. استاد او در فلسفه حکیم متأله، سید حسین بادکوبه‌ای بود که سالیان دراز در نجف اشرف در معیت برادرش سید محمدحسن الهی طباطبایی، نزد او به درس و بحث مشغول بودند.

و اما معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث را نزد سیدعلی قاضی طباطبایی آموختند و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانیه و ریاضات شرعیه تحت نظر و تعلیم و تربیت آن استاد کامل بودند .

علامه طباطبایی بعد از مدتی اقامت در تبریز تصمیم می‌گیرد به قم برود و بالاخره تصمیم‌اش را در سال ۱۳۲۵ عملی می‌کند.

برطبق نقل دینانی، پس از مدتی که به اصرار برخی علما مجلس درس روزانه اسفار او تعطیل شد، با اصرار طلاب، تدریس شفا را آغاز نمود. در این میان، وی به تشکیل کلاس‌های شبانه اسفار پرداخت که هفته‌ای دو شب (شب پنج‌شنبه و جمعه) و به صورت سیار در خانه شاگردان تشکیل می‌شد و تعداد معدودی (کمتر از ده تن) شاگرد ثابت در آن شرکت می‌کردند. حضور در این کلاس‌ها بدون اجازه خود او مقدور نبود. دینانی معتقد است محتوای این کلاس‌ها بیشتر درس خارج فلسفه بود .

حلقه فلسفی همراه با هانری کربن

از دیگر اتفاقات حیات فکری علامه در دوره زندگی در قم، آمدن هانری کورین از فرانسه به ایران و ملاقات با علامه طباطبایی در قم و تهران است. این ملاقات‌ها که باعث شکل‌گیری حلقه فلسفی مهمی در آن دوران می‌شود، به همت هانری کربن تشکیل شد و بسیاری از فلاسفه بعدی ایران معاصر به همراه کربن در محضر علامه طباطبایی به فلسفه آموزی و مباحث عمیق فلسفی پرداختند. کربن فیلسوفی هایدگری بود که در پی پاسخ‌های بی‌جواب خود، در نهایت سر از ایران درآورده بود تا در حضور علامه طباطبایی به عنوان مفسر فلسفه شیعی، پاسخ‌هایی برای پرسش‌های بی‌جواب خود بیابد. خود کربن اذعان داشت که علامه پاسخ‌های دقیق و قانع‌کننده‌ای به او می‌داده است. کربن هنگامی که به ایران آمد، با بسیاری از اساتید ایرانی ارتباط برقرار نمود. با این حال علاقه کربن بیشتر در جهت ارتباط با اساتیدی بود که به ادبیات، هنر و فلسفه ایرانی می‌پرداختند و نه افرادی که تحت عنوان «روشنفکر» شناخته می‌شدند و غالباً از میان کسانی بودند که مدتی در غرب به تحصیل پرداخته بودند. هم کربن و هم علامه بر نقش تأویل در معرفت تأکید داشتند. علامه طباطبایی معتقد بود معنویت حقیقی بدون تأویل غیرممکن است؛ و این افق مشترکی در مقابل آندو

فیلسوف قرار می‌داد که بتوانند با یکدیگر به گفتگو بنشینند. جلسات با حضور غالب اساتید ایرانی فلسفه و الهیات مدت‌ها در شمال تهران برگزار می‌گردید و بحث‌های پرحاشیه‌ای در باب [فلسفه شیعی](#) در آن جا درمی‌گرفت. ارتباط با اساتیدی چون علامه و [سید جلال الدین آشتیانی](#)، یکی از مهمترین اتفاقات در زندگی کربن بود؛ چرا که او معتقد بود اینان ادامه‌دهندگان همان حکمت الهی‌ای هستند که از ایران باستان تا کنون چراغ آن در ایران خاموش نگشته است. از نظر کربن تفکر ایرانی نگهبان و حافظ میراثی است که فراتر از یک نگرش ملی محدود، همچون یک عالم معنوی است که در آن میهمانان و زایرانی که از نقاط دیگر آمده‌اند مورد پذیرش و پذیرایی قرار گرفته‌اند. کربن عمیقاً اعتقاد داشت که حکمت ایرانی-اسلامی، حکمتی زوال‌ناپذیر است و همواره از «استعداد زوال‌ناپذیر روحیه ایرانی» سخن می‌گفت.

نوشتار اصلی: [آثار علامه طباطبایی](#)

علامه طباطبایی دو اثر شاخص دارد، که بیشتر از سایر آثار وی مورد توجه قرار گرفته‌است. نخست [تفسیر المیزان](#) است، که در ۲۰ جلد و طی ۲۰ سال به زبان عربی تألیف شده‌است. در این تفسیر، از روش «[تفسیر قرآن به قرآن](#)» استفاده شده‌است، و علاوه بر تفسیر آیات و بحث‌های لغوی در بخش‌هایی جداگانه با توجه به موضوع آیات مباحث [روایی](#)، [تاریخی](#)، [کلامی](#)، [فلسفی](#) و [اجتماعی](#) نیز دارد. این اثر به دو شکل منتشر شده‌است: نخست در چهل جلد، و سپس، در ۲۰ جلد. این اثر توسط [سیدمحمد باقر موسوی همدانی](#) به زبان [فارسی](#) ترجمه شده‌است.

اثر مهم دیگر او [اصول فلسفه و روش رئالیسم](#) است. این کتاب شامل ۱۴ مقاله فلسفی است، که طی دهه‌های ۲۰ و ۳۰ شمسی تألیف شده و توسط [مرتضی مطهری](#) و با رویکرد [فلسفه تطبیقی](#) شرح داده شده‌است. این کتاب نخستین، و یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که به بررسی مباحث فلسفی، با توجه به رویکردهای حکمت فلسفی اسلامی و فلسفه جدید غربی پرداخته‌است.

آثار محمدحسین طباطبایی (به استثنای [تفسیر المیزان](#)) (را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد):

کتاب‌های به زبان عربی

○ کتاب توحید که شامل ۳ رساله‌است: [رساله در توحیدرساله در اسماءالله رساله در افعال](#)

[اللهرساله در افعال اللهرساله در افعال الله](#)

○ کتاب انسان که شامل ۳ رساله‌است: [انسان قبل الدنياالانسان قبل الدنياالانسان فی الدنيا](#)

۲. [رساله وسائط](#) که البته همگی این رساله‌ها در یک مجلد جمع‌آوری شده و به نام هفت رساله معروف است.

۳. [رساله الولاية](#)

۴. [رساله النبوة و الامامة](#)

۵. [بدایة الحکمة](#)

۶. نهایة الحکمة

(این دو کتاب از متون درسی فلسفی حوزه و دانشگاه محسوب می‌شود)

کتاب‌های به زبان فارسی

۱. شیعه در اسلام
۲. قرآن در اسلام به بحث دربارهٔ مباحث قرآنی از جمله نزول قرآن، آیات محکم و متشابه ناسخ و منسوخ و... پرداخته‌است)
۳. وحی یا شعور مرموز
۴. اسلام و انسان معاصر
۵. حکومت در اسلام
۶. سنن النبى دربارهٔ سیره و خلق و خوی پیامبر اسلام در بخش‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی ایشان است)
۷. اصول فلسفه و روش رئالیسم در مورد مبانی فلسفی اسلامی و نیز نقد اصول مکتب ماتریالیسم دیالکتیک است.
۸. علی و فلسفه الهی
۹. خلاصه تعالیم اسلام
۱۰. رساله در حکومت اسلامی
۱۱. نسب‌نامه خاندان طباطبایی (اولاد امیر سراج الدین عبدالوهاب)

منابع

۱. صفحه دانشوران گوگل .
- گفتگو با همسر علامه طباطبایی
- روزنامه همشهری؛ ۲۵ آبان ۱۳۸۴؛ خردنامه؛ صفحه ۱
- زندگی نامه سید محمدحسین طباطبایی
- عبدالله نصری، آئینه‌های فیلسوف: گفتگوهایی در باب زندگی، آثار و دیدگاه‌های استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی، چاپ دوم، سروش: تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۵-۳۷
- فدایی مهربانی، مهدی، ایستادن در آن سوی مرگ: پاسخ‌های کربن به هایدگر از منظر فلسفه شیعی، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱: ۵۴-۵۵
- کربن، هانری، روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲: ۳۵

- • [یحیی بونو](#)، در ضیافت عالم معنوی، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت یکصدمین سال تولد هانری کربن، مؤسسه حکمت و فلسفه، ۱۳۸۵: ۸۹
- • [زندگی نامه خودنوشت علامه طباطبایی](#)، عرفان و حکمت
- • [اصول فلسفه و روش رئالیسم، مرتضی مطهری](#)
- [بازخوانی دوستی علمی علامه طباطبایی \(ره\) و هانری کربن، پرسمان، آبان ۱۳۸۲، شماره ۱۴](#)

درباره کتاب و کتابخوانی

نویسنده: سیدحسین اسحاقی، منیره زارعان

کتاب مثل اقیانوس بیکرانی است که ناشناخته‌های بسیاری دارد و هر کس به فراخور حالش دل به ژرفای آن می‌سپارد و با انبانی پُر باز می‌گردد. در این دریای عمیقِ معرفت، گوهرهای نابی وجود دارد که تنها تلاشگران چیره دست می‌توانند به آن دست بیابند.

کتاب میراثی ماندگار و پدیده‌ایی شکوهمند و با ارزش است که زندگی بشر را روشن می‌کند و خداوند بزرگ معجزه ابدی آخرین فرستاده‌اش را کتاب قرار داد؛ کتابی که سرآمد همه کتاب‌هاست. آیین آسمانی ما، پرچمدار کتاب و کتابخوانی است. اگر در تاریخ اسلام کاوش کنیم، این حقیقت را که اسلام، دین اندیشه و معرفت، آیین دانش و معنویت است به روشنی در می‌یابیم. ما وارث نظام گران‌بها و فرهنگ پویا و تمدن والای اسلامی هستیم، تا به چه میزان با برخورداری از آثار مکتوب در راه احیای این فرهنگ بکوشیم.

کتاب را باید یکی از زیباترین و مهم‌ترین جلوه‌های فرهنگی بدانیم و آن را از گرانسنگ‌ترین پدیده‌ها و میراث بشر به حساب بیاوریم. شکوه این ارزش را باید در تابش «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ؛ پروردگاری که به قلم آموخت» جستجو کنیم. خداوند یگانه به قلم و حرمتش سوگند یاد کرده و معجزه همیشه جاوید آخرین سفیر سعادت را کتاب آسمانی دانسته است.

تمامی ادیان آسمانی و مردان بزرگ تاریخ، از طریق کتاب جاودانه مانده‌اند و این گویای اهمیت عنصر کتاب در پویایی جامعه است. روابط و تبادل فرهنگی جوامع بشری نیز در پرتو کتاب پر رونق شده است. با ایمان و اخلاص می‌شود آثار خوب و زیبایی وجود آورد. یک کتاب خوب زمانی می‌تواند تأثیرگذار و خاطره‌انگیز و ماندگار باشد که نیازهای خوانندگان را بر آورده و به سؤالاتشان پاسخی قانع کننده و استوار بدهد. امروز همپای همه تحولات، در کار تحقیق کتاب جهش‌های مطلوبی انجام شده است. نیاز به صرف وقت کمتر و دقت و سرعت در پژوهش از ره آورد چنین تحولاتی می‌توان باشد. تلاش برای بهینه‌سازی آثار

هم در همین راستاست. براستی چرا نباید برای استفاده بهتر و ثمربخش‌تر از کتاب؛ شتاب بیشتری به خرج بدهیم؟

به وجود آوردن زمینه‌های پیوند و دوستی با کتاب، از اهمیتی خاص برخوردار است، کتابخوانی علاوه بر ایجاد ارتباط بین ما و مطالعه، درهای دانش و بینش را بر روی ما باز می‌کند و آگاهی‌های روشنی‌بخشی به خواننده می‌دهد و افقهای جدیدی از اندیشه و فهم را در برابر آدمی می‌گشاید. آنچه که می‌تواند زیبایی‌ها و زشتی‌های پنهان در دل هر کتاب را فراروی قرار بدهد، نقد و بررسی است. نقد و بررسی به عنوان تلاشی لازم و ارزشمند می‌تواند به پویایی و بالندگی آرا و آثار مدد برساند و به نویسنده یاری بدهد. مسیر رشد و تعالی را طی کند و آثاری قوی و گرانسنگ ارایه بدهد که نقاط ضعفش کم باشد.

بی‌ماندترین گوهر بسیاری از کتاب‌ها صدف‌های گرانبهایی هستند که تنها با یک بار خواندن، گوهر وجودشان را نمی‌توان به دست آورد. این آثار نیاز به تدبیر دوباره‌خوانی و کند و کاو دارند؟ کتاب‌های استاد شهید مرتضی مطهری از این نمونه‌اند.

بیان خشک و رسمی معمولاً با استقبال کمتری از سوی مخاطبان مواجه می‌شود، اما اگر نوشته به زیور زیبای هنر آراسته شود، توجه و نگاه‌ها را به خود می‌کشاند، دلها را مجذوب می‌کند و روانها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

سازمان‌ها و مؤسسات فرهنگی و مسئول، باید پیش‌تازان عرصه فکر و فرهنگ باشند و اهل قلم را ترغیب کنند. به مطالعه و تحقیق بپردازند و حاصل تلاش‌هایشان را در دسترس همگان قرار بدهند. و به این وسیله به پویایی و بالندگی فرهنگ جامعه مدد برسانند. ارایه آثار شایسته و ارزشمند، جلوه‌هایی از روح پاکند، این کتاب‌ها چراغ‌های روشنی هستند که می‌توانند رهروان طریق دانش و بینش را هدایت کنند. بهترین، مهم‌ترین و اصیل‌ترین کتاب مرجع برای کارهای مطالعاتی و تحقیقاتی، کلام آسمانی حق یعنی قرآن کریم است، مبدا در مراجعه به این کتاب ارزشمند و بهره‌وری از این منبع شگرف الهی، کوتاهی کنیم و از دریای بیکران رحمت و شفای آن غافل بمانیم. اگر توانایی خواندن آن را نداریم، دست کم ترجمه آن را بخوانیم و با آن انس و پیوند داشته باشیم، تا چاره درد و رنج خود کنیم و به تشویش‌ها و پریشانی‌ها پایان دهیم، زیرا شفای دردمندان در آن است.

یکی از راه‌های علاقه‌مند کردن کودکان به کتاب و کتابخوانی این است که بزرگترها آثار برتر کودکانه‌ای را گزینش کنند و در فرصت مناسب برای بچه‌ها بخوانند. این کار باعث می‌شود کودکان و فرزندانمان، کتابدوست و علاقه‌مند به کتابخوانی بار بیابند و این عشق و علاقه در وجودشان نهادینه و ماندگار بشود. تهیه و خرید کتاب و تشویق و ترغیب بچه‌ها به مطالعه و همراهی به آنها در بازدید از نمایشگاهها و کتابفروشی‌ها و هدیه دادن کتاب می‌تواند تأثیر زیادی در علاقه‌مند کردن کودکان به کتاب و کتابخوانی داشته باشد.

برای تهیه کتاب‌های بزرگ باید ناشران معروف و معتبر را شناخت و آثار چاپ شده توسط آنان را برای فرزندان و دیگران، تهیه کرد.

در دنیا روش‌هایی پیش‌بینی شده تا کتابخوانی در میان مردم رایج شود و در هر فرصتی کتاب بخوانند. شاید فلسفه چاپ کتاب‌های جیبی همین باشد. هر قدمی که مردم را به کتابخوانی تشویق بکند، ارزشمند است، مثلاً برگزاری نمایشگاه‌های دائمی کتاب و مسابقه کتابخوانی.

باعث تأسف است عادت به مطالعه هنوز در جامعه ما رواج نیافته و هنوز عده‌ای کتاب و حتی روزنامه نمی‌خوانند باید برای رشد فرهنگ عمومی تلاش بکنیم، تا همه اهل مطالعه باشند، به هنگام کارهای روزمره رفت و آمد و در دیگر فرصت‌های زندگی، لحظه‌های ارزشمندی وجود دارند که می‌توانیم از آن بهترین بهره را ببریم و همت کنیم. همراه خود، کتاب یا هر سرگرمی مفید و آموزنده دیگری را داشته باشیم، تا عمر و وقتمان هدر نرود. زمان‌های بسیاری از دست می‌دهیم که فرصت آن باز نمی‌گردد و از بسیاری از لحظه‌های آموختن، کمترین سود و استفاده را می‌بریم! راستی چرا همواره کتاب یا هر آفرینش فرهنگی ممکن، در دست و کنار و همراه ما نیست!؟

کتاب، ابزار مناسبی برای بازتاب نور و جلوه جمال فرهنگ اسلامی و انسانی بر دل‌های ماست، در پرتو کتاب می‌توانیم شکوفایی و سرسبزی و بالندگی فرهنگ دینی و انسانی را به نظاره بنشینیم و خودمان را برای رشد و تعالی آماده کنیم.

فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی، در گذشته و حال، هزاران کتاب در رشته‌های مختلف نوشته و به بشر هدیه داده است، آثاری که در میان کتاب‌های دیگر، مثل آفتاب عالمتاب و همچون نسیم بهاران، روح نواز و سلامتی بخش است. پاسداری از این میراث شکوهمند یکی از وظایف ما می‌تواند باشد. نگارش و چاپ و نشر کتاب خوب و کمک به گسترش فرهنگ کتابخوانی می‌تواند یکی از تکالیف مهم همه فرهنگ دوستان به شمار آید.

کتاب غذای روح آدم است، اگر سالم و نشاط‌آور و نیروبخش باشد، اما اگر مسموم و زیان‌آور باشد، حتی اگر با ظاهری آراسته و دلربا عرضه شود، باید فضای جان و دل را از آن دور نگه داریم و مواظب باشیم دل و دین ما را فاسد نکند. نویسنده با ایمانی که با عشق و سوز می‌نویسد، می‌داند اثر و کارش بسیار ثمربخش و مؤثر است، او می‌داند بازتاب و نتیجه کارش پر دامنه و گسترده است. نویسندگی یکی از هنرهای ارزشمندی است که امکان پرواز اندیشه‌ها را فراهم می‌آورد و با ایجاد ارتباط می‌تواند زمینه‌ساز تحولات و دگرگونی‌های فردی و اجتماعی باشد. نویسنده هنرمندی است که با پدید آوردن آثار پر جاذبه خود، شور زندگی را در ما پایبند می‌کند.

آثار ارزشمند نویسنده‌های خوب، مثل گنج و دارایی‌هایی هستند که همگان را بهره‌مند می‌سازند. نویسندگان باید پاسخگوی سؤال‌ها و مشکلات خوانندگان به ویژه جوانان باشند و با دنیای جوانان ارتباط برقرار کنند و دست آنها را گرفته، مشکلاتشان را حل کنند. نوشتن تلاشی در راه خدمت به فرد و جامعه و مدد رساندن به آنها برای پیدا کردن راه‌های بهتر زندگی است، زندگی مفید و پرثمر و با انگیزه و هدف. نام کتاب که می‌آید، افتخار می‌کنیم «قرآن»، بزرگ‌ترین و شریف‌ترین کتاب آفرینش از آن ماست. سربلندیم به این که «قرآن»، کتاب نور و هدایت، شفا و رحمت و خیر و برکت متعلق به ماست. به همه عالم فخر می‌کنیم که به این کتاب ایمان داریم و در سایه آن از هر گزند محفوظیم.

خسته از بطالت بی‌حاصلگی ایام، از صداهای آزار دهنده و جار و جنجال، از قدم زدن‌های بیهوده در کوچه و خیابان‌های شهر، درمانده از ندانستن و تهی و ناآشنا بودن، به سوی روزنه‌ای از نور می‌روم؛ نور سپیدی که از پنجره می‌تابد، دلم را به میهمانی گل‌ها می‌برد. پیچک‌های شور و نشاط به تمام وجودم می‌پیچد و نسترن‌های امید در جانم می‌روید. صدها کتاب، هر کتاب با صدها برگ معرفت، صدها باغ پر از گل‌های دانستن، فهمیدن و پر از زلال بیداری، بهترین دوست تنهایی من است.

کتاب دریچه‌ای است گشاده با دنیایی از تازگی‌ها، از آسمان و زمین، از عمق کهکشان، از دور دستهای تاریخ گذشتگان، از رازهای خلقت، از گفتارهای نیک و از پندهای شیرین که روح عطشناک انسان را سیراب می‌کند. اما افسوس که خفاشان بدخواه گاه دریچه‌های دانستن را رو به تاریکی‌ها می‌گشایند تا چشمان ما به روشنی باز نشود، دریغ از ما که از این دریچه‌ها به جهان بنگریم. کتاب غذای روح، دوست و هم صحبت غربت و نشان دهنده الگوی زندگی ماست، در انتخاب بهتر آن، بکوشیم.

در سال گذشته چند کتاب خوانده‌ای؟ نام کتاب‌هایی را که خوانده‌ای بیاد داری؟ گاهی نام کتابی را که می‌خوانیم و یا نام نویسنده آن را نمی‌دانیم و فقط چون شیرین است و جذاب، آن را می‌خوانیم؛ غافل از این که شاید، گرگی باشد در لباس میش. سپس بیایید با چشمانی باز و هوشیار، بخوانیم.

شکست، مقدمه پیروزی و خود، تجربه‌ای است. اما اگر بخواهی برای هر فهمیدن یک بار تجربه کنی، تمام زندگی را به شکست‌ها و تلاش‌های بیهوده خواهی گذراند، حال آن که می‌توان با خواندن کتاب - که گنجینه تجارب دیگران است - صدها قدم جلوتر از زندگی پیش رفت و موفق بود. کتاب، چشمه ساری است جاری و روان که روح عطشناک انسان را سیراب می‌کند. اگر آب این چشمه از سرزمین پاکی و وابستگی سرچشمه بگیرد، زلال آن، مایه حیات و تعالی دهنده روح کمال جوی انسان است و اگر نا پاکی و تیرگی‌ها سرچشمه این نهر باشند، سمی مهلک برای روح تشنه کمال خواهد بود.

خواندن کتاب، بهترین و آسان‌ترین راه برای دستیابی به انتخاب صحیح است؛ راهی برای مهم‌ترین انتخاب، یعنی انتخاب مسیر و مشی زندگی. کتاب خوب، ما را منحرف نمی‌کند و با نشانه‌های هشدار دهنده، بهترین انتخاب را می‌نمایاند؛ انتخاب راه مستقیم با تلاش بی‌وقفه.

فروشنده پرسید: چه کتابی می‌خواهی؟ گفتم: کتابی که مهربان باشد و چهره ایمانی روحم را به ناخن مادیگری و بی‌دینی نخراند، کتابی که روح تشنه مرا در کویر جهل و نادانی رها نکند، کتابی که همدل و همزبان من باشد و مرا در غربت بیگانگان و اجنبی‌ها فرو نبرد. کتابی که راستگو باشد و در دل من به جای پاشیدن بذر واقع‌گرایی، بذر دروغ و نفاق و کج فهمی نکارد؛ کتابی که دوست و خیرخواه من باشد.

صبح که می‌شد، در شکل و شمایل یک دوره‌گرد، با چرخ دستی‌اش، در کوچه‌ها جار می‌زد: «آی کتاب دارم کتاب، ارزان و زیبا، از من بخرید.» کتاب‌هایش جذاب بودند. کودک و بزرگ دورش حلقه می‌زدند و کتاب می‌خریدند. چیزی نگذشت که بیماری تمام محله را گرفت، کتاب‌هایش آلوده بود و او آدمک شیطان صفت دنیاگرایی بود که سم مهلک را در پوشش کتاب به جان محله ریخته بود. فاجعه‌ای که به سادگی قابل جبران نبود. بهوش باشید این دوره‌گرد در محله شما سرک نکشد.

وقتی که کتابی را می‌خوانی، گویی با دوستی سخن گفته و شنیده‌ای. اگر کتاب، موج خداجویی و کمال‌طلبی را در تو به جوشش درآورد، هم صحبتی نیکو و الگویی شایسته یافته‌ای و اگر حس دنیاپرستی و

خواهش‌های نفسانی را در تو بیدار سازد، بدان آن کتاب گردابی هولناک است. به هوش باش در دریای پر گوهر کتب، در کام گرداب‌های جهل و غفلت اسیر نگردی.

اگر هر روز فرصت سر زدن به کتابخانه‌مان را نداریم، امروز که نوروز کتاب و کتابخوانی است، باید پا در بوستان پر گل کتابخانه‌مان بگذاریم و در زلال بهاری کتاب‌ها غرق شویم. دستی به سر و روی کتاب‌های یاس و افاقیا - که عطر ایمان و انسانیت را به مشام جان می‌رساند - بکشیم و کتاب‌های هرز غربگرایی و مادیگرایی را از ریشه بکنیم. باغچه کوچک کتاب‌هایمان را از غبار کتاب‌های باطل و بی سود بزدایم و در آسمان، یک دنیا باران درک و فهم بباریم. در نوروز کتاب باغچه اندیشه‌تان آباد و سرسبز باد.

منبع: ماهنامه گلبرگ

اربعین

شیعیان در این روز به زیارت بارگاه حسین در بین‌الحرمین می‌روند.

اربعین در لغت به معنی چهلم است و در اصطلاح به بیستم صفر ۶۱ هجری قمری، چهلمین روز کشته شدن حسین بن علی فرزند علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا، امام سوم شیعیان اطلاق می‌گردد. اربعین، مطابق نظر شیخ مفید در مسارالشیعه و شاگردش شیخ طوسی در مصباح‌المتهجد، زمان بازگشت اهل حرم از شام (دمشق) به مدینه است. همچنین بنا بر نقل ایشان، جابر بن عبدالله انصاری صحابی برجسته محمد به عنوان نخستین زائر حسین بن علی، یا لاقلاً از نخستین زائران او، در این روز وارد کربلا شده و زیارت اربعین را بجا آورده است. ابراهیم آیتی نیز می‌نویسد: «جابر بن عبدالله انصاری ... بیستم ماه صفر، درست چهل روز بعد از شهادت امام وارد کربلا شد و سنت زیارت اربعین امام به دست او تأسیس گردید.» بر این اساس «از همان آغاز که تاریخش معلوم نیست، شیعیان به حرمت آن، زیارت اربعین می‌خوانده‌اند.» زیارت اربعین تنها درباره حسین بن علی وارد شده و هیچ پیشینه‌ای را نمی‌توان برای اربعین و اعمال مربوط به این روز تا پیش از حادثه عاشورا تصدیق کرد و این ویژگی و امتیاز، تنها برای حسین بن علی دانسته شده است در تقویم رسمی ایران این روز تعطیل می‌باشد.

البته در باب علت اهمیت این روز نزد عرف شیعیان، برخی گزارش‌های تاریخی مبنی بر حضور بازماندگان اهل بیت امام در کربلا در روز اربعین از عوامل توجه خاص ایشان به اربعین است. در برخی منابع تاریخی مانند کتاب نزه‌الزاهد اسیران شام یعنی بازماندگان کشته‌شدگان کربلا در چهلمین روز کشته شدن حسین بن علی به کربلا رسیدند. گرچه نه‌تنها این مطلب در متون تاریخی پیش‌تر از قرن هفتم هجری نیامده است، با تصریح متقدمینی مانند شیخ مفید که بازگشت اسرا را به مدینه دانسته‌اند نیز در تضاد است. سه روایت و گزارش در موضوع اربعین حسین بن علی آمده است:

زیارت اول روایت [حسن عسکری](#) علامات مؤمن پنج چیز است: اقامه پنجاه و یک رکعت [نماز](#) در شبانه روز (هفده رکعت واجب و سی و چهار رکعت نافله)، زیارت اربعین، انگشتر به دست راست کردن، جبین را در [سجده](#) بر خاک گذاشتن، در نماز بسم الله الرحمن الرحيم را بلند گفتن. که [شیخ طوسی](#) در کتاب [تهذیب الاحکام](#) و [شیخ حرّ عاملی](#) در [وسائل الشیعه](#) این روایت را آورده‌اند. این روایت، اهمیت زیارت اربعین را آن هم در کنار اقامه نماز به عنوان یکی از نشانه‌های [مؤمن](#) یا [ایمان](#) بیان می‌کند و اگر لفظ مؤمن به معنی شیعه باشد، زیارت اربعین هم از نشانه‌های شیعه بودن خواهد بود. همان‌طور که سجده بر خاک داشتن و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در نماز هم تقریباً از مختصات شیعیان است.

در این گزارش به متن خاصی برای زیارت اربعین اشاره نشده و می‌توان اینطور برداشت کرد که مطلق زیارت به معنای عرفی آن، در روز اربعین دارای این ویژگی است که [زائر](#) را دارای نشان ایمان می‌نماید. خصوصاً با ضمیمه روایات دیگر که زیارت اباعبدالله را مختص به حضور در [کربلا](#) ندانسته و بر سلام از راه دور هم زیارت اطلاق کرده‌اند. برای نمونه: «قال اباعبدالله: إصعد فوق سطحك، ثم التفت يمنةً و يسرةً، ثم ترفع رأسك إلى السماء، ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام عليك ياأباعبدالله السلام عليك ورحمة الله وبركاته، تكتب لك زورة، والزورة حجة وعمره» «پس می‌توان این نتیجه را گرفت که [سلام](#) و درودی که در روز اربعین به سمت حضرت صادر شود، این شاء الله گوینده را مزین به زینت و علامت ایمان می‌گرداند. البته ممکن است گفته شود ذکر حضرت عسکری از لفظ اربعین در این سخن، اشاره به سخن جدش [جعفر صادق](#) باشد که زیارتی را تعلیم صفوان کرده‌اند. آن همان متن معروف زیارت اربعین در [مفاتیح الجنان](#) است و در روایت سوم خواهد آمد. در نتیجه خواندن این زیارت از نشانه‌های ایمان خواهد بود. لکن این احتمال بعید به نظر می‌رسد چراکه القای خطاب حضرت عسکری لزوماً به آگاهان از روایت جعفر صادق نبوده است، لذا این روایت، سخن و بیان جدیدی دانسته می‌شود. لکن این نیز پذیرفته است که متیقن از روایت حسن عسکری، زیارت زائر در کربلا نزد قبر حسین و به لفظ تعلیمی از جعفر صادق است.

دوم: زیارتی است که از [جابر بن عبدالله انصاری](#)، اولین یا از اولین زائران حسین بن علی در اربعین نقل شده است. در این گزارش آمده است که وقتی جابر به [غاضریه](#) رسید در آب فرات [غسل](#) کرد، پیراهن پاکیزه‌ای پوشید، آنگاه قدری از بوی خوش بر سر و بدن پاشید و پابره‌نه روانه شد تا نزد سر مبارک امام حسین علیه السلام ایستاد و سه مرتبه [الله اکبر](#) گفت. پس افتاد و بیهوش شد، چون به هوش آمد می‌گفت: «السلام علیکم یا ال‌الله...» جملات جابر در اینجا تقریباً همان زیارت حضرت سیدالشهدا در نیمه [رجب](#) است و جز در چند کلمه تفاوت ندارد، که احتمالاً ناشی از اختلاف نسخه هاست. متن کامل این زیارت را [علامه مجلسی](#) در [بحار الانوار](#) آورده‌اند.

سوم: این زیارت در کتاب [تهذیب الاحکام](#) و ... آمده که [صفوان](#) از [جعفر صادق](#) نقل می‌کند و می‌گوید: «مولایم امام صادق علیه السلام درباره زیارت اربعین به من فرمود: هنگامی که قسمت قابل توجهی از روز برآمده، این زیارت را بخوان...» و این همان زیارت معروف اربعین است. متن این زیارت در ویکی‌نبشته آمده است.

در ایران سوگواری بیشتر در ماه‌های محرم و صفر و به ویژه اربعین برگزار می‌شوند. معمولاً هر مجلس روضه از دو بخش زنانه و مردانه تشکیل می‌شود. برخی روضه‌ها ممکن است کاملاً زنانه باشند و گاه کاملاً مردانه. مجلس روضه ممکن است در خانه تشکیل شود و یا در تکیه‌ها، مساجد و حسینیه‌ها برپا شود؛ که مجلس روضه معمولاً با قرائت قرآن و یا زیارت عاشورا شروع می‌شود و از سخنرانی و ذکر مصیبت هم تشکیل می‌شود.

در سال‌های اخیر، جمعیت حاضر در مراسم سوگواری اربعین در عراق در صدر یکی از بزرگترین اجتماعات مسالمت‌آمیز جهان قرار دارد. به گفته رئیس شورای استان کربلا، تعداد زائران اربعین حسینی در سال ۱۳۹۴ (۲۰۱۵ میلادی، ۱۴۳۷ قمری) به ۲۷ میلیون نفر رسیده است. این تعداد زائر در طول ۱۰ روز وارد کربلا شده و پس از زیارت خارج شده‌اند. در دسامبر ۲۰۱۴ (۱۴۳۶ هـ ق) حدود ۲۰ میلیون جمعیت در عراق مجتمع شدند. اغلب زائران مسیر نجف به کربلا به طول ۸۰ کیلومتر را پیاده، در مدت سه روز در یک راهپیمایی مسالمت‌آمیز طی می‌کنند. دولت ایران در تلاش است تا مراسم اربعین حسینی را بطور مشترک با کشور عراق، به عنوان میراث معنوی در فهرست آثار معنوی یونسکو ثبت کند.

منابع

- مسار الشیعة، شیخ مفید، ص ۲۶
- مصباح المتهدج، شیخ طوسی، ص ۷۸۷
- جعفریان، رسول. تاملی در نهضت عاشورا. انصاریان، دی ۱۳۸۶. شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۰۵۱۸-۹-۶-۴.
- بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهیم آیتی، ص ۲۲۱
- دلیل بزرگداشت اربعین چیست، رسول جعفریان
- رک: اربعین در فرهنگ شیعه، سید محمد محسن حسینی طهرانی، ص ۷۵
- رک: نفس المهموم ترجمه شعرانی، ص ۴۳۰؛ نزهه الزاهد، ص ۲۱
- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۵۲
- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۷۳، ح ۱
- رک: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۸۵
- رک: وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۰، ص ۳۸۵؛ برای نمونه: «قال اباعبدالله: إصعد فوق سطحک، ثم التفت یمنه و یسره، ثم ترفع رأسک إلى السماء، ثم تنحو نحو القبر فتقول: السلام علیک یاأباعبدالله السلام علیک ورحمة الله وبرکاته، تکتب لک زوره، والزوره حجه وعمرة»
- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۹۸، ص ۳۲۹، باب ۲۵
- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۱۱۳
- http://www.aftabeyazd.ir/۲۰۸۳۱-۲۷-۲۵-میلیون-زائر-در-مراسم-اربعین.html

- • <http://www.irna.ir/fa/News/۸۱۸۶۵۰۹۱/>
- • <http://www.presstv.ir/DetailFa/۲۰۱۵/۱۲/۰۳/۴۴۰۱۱۷/Imam-Hussein-Karbala-Iran-Iraq>
 - • <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۳۰۹۲۳۰۰۱۴۶۷>
 - • <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۳۰۹۲۲۰۰۰۳۸۶>
 - • [۱۷,۵ million pilgrims in Karbala for Arba'een: Iraq presstv.com](http://www.presstv.com)
- • [The Iraqi government confirmed that the number of pilgrims in the city of Karbala for the annual Arbaeen \(Arbain\) pilgrim has reached a record ۱۷,۵ million this year. ibtimes.co.in](http://www.ibtimes.co.in)
- • [وصل لغایه الان الی نحو ۱۹ میلیون زائراً فی محافظة](http://www.alalam.ir)
- • [وصل لغایه الآن الی نحو ۱۹ میلیون زائراً فی محافظة کربلاء](http://www.almanar.com)

۲۳. • [اربعین در یونسکو ثبت می‌شود](http://www.irna.ir) . خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) <http://www.irna.ir>)

- طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشیعۀ المرتضی (ط - القدیمة) - نجف، چاپ: دوم، ۱۳۸۳ ق. ص ۷۴
- اربعین و زیارات آن، محمد مهدی محب الرحمان، حریم امام (نشریه آستان مقدس امام خمینی)، سال دوم، شماره ۹۷، آذرماه ۱۳۹۲

شهادت امام رضا علیه السلام

شهادت [امام رضا علیه السلام](#) بنابه قول مشهور در بین شیعه در روز ۳۰ [صفر](#) واقع گردیده است. آن حضرت توسط [مامون خلیفه عباسی](#) و با خوراندن سم به شهادت رسیدند.

درباره تاریخ شهادت امام رضا علیه السلام گفتار مورخان و سیره نگاران مختلف است: [شیخ مفید](#) در [مسارالشیعه](#)، آن را در روز ۲۳ [ذی القعدة](#) سال ۲۰۳ می‌داند. به همین جهت، برای [زیارت](#) آن حضرت در این روز تأکید فراوانی به عمل آمده. برخی، روز ۲۳ ماه [رمضان](#) را روز [شهادت](#) آن حضرت دانستند. عده‌ای هم، شهادتش را در ماه [صفر](#) ذکر کرده‌اند ولیکن برخی از آنان روز چهاردهم، برخی روز هفدهم و برخی دیگر آخرین روز صفر را تاریخ شهادتش می‌دانند. معروف و مشهور میان علما و مورخان شیعه آن است که آن حضرت در آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ قمری در طوس به شهادت رسید و این، گفتار شیخ مفید در ارشاد نیز است.

ابن اثیر، طبری، ابوالفداء، ابن العبری، یافعی و ابن خلکان درباره نحوه درگذشت امام رضا علیه السلام نوشته‌اند امام بر اثر زیاد خوردن انگور وفات نمود. سید جعفر شهیدی پس از نقل این نظر آن را مردود دانسته در مورد آن می گوید: راستی که این حرفها عجیب است. آخر چگونه انسان می تواند چنان پرخوری را درباره یک آدم معمولی بپذیرد تا چه رسد به امامی که همه به دانش، حکمت، زهد و پارسائیش اعتراف داشتند.

عده ای در این باره فقط خود حادثه را گزارش کرده اند ولی هیچ گونه ذکری از علت آن ننموده اند و فقط بر سیل تردید چنین آورده اند: «گفته می شود که او مسموم شد و درگذشت». (مانند یعقوبی در جلد دوم ص ۸۰). عده ای دیگر مسموم شدن امام را پذیرفته اند ولی معتقدند که این جنایت به دست عباسیان صورت گرفت. سید امیرعلی دارای همین عقیده بود که احمد امین نیز بدان اشاره کرد او خود گفته است: «اگر براستی او را مسموم کرده باشند، حتما این سم را کسی غیر از مامون به او خورانیده، یعنی یکی از مدعیان حکومت برای خاندان عباسی». برای این نظر سند تاریخی جز آن چه که «ربلی» نقل کرده، وجود ندارد. وی عبارتی مبهم در این باره نوشته: «چون دیدند که خلافت به اولاد علی انتقال یافته علی بن موسی را سم دادند و او در رمضان به طوس درگذشت».

برخی دیگر گفته اند که امام به مرگ طبیعی درگذشت و هرگز مسمومیتی در کار نبود. برای اثبات این موضوع دلایلی ذکر کرده اند. یکی از این افراد «ابن جوزی» است که پس از نقل قول از دیگران که نوشته اند پس از یک استحمام در برابر امام علیه السلام بشقابی از انگور که بوسیله سوزن زهرآلود مسموم شده بود، نهادند و او با تناول انگورها مسموم شده بدرود حیات گفت، ابن جوزی می نویسد که این درست نیست که بگوییم مامون عامل مسموم کردن وی بوده باشد. چه اگر این طور بود پس چرا آن همه در مرگ امام ابراز حزن و اندوه می کرد. این حادثه چنان بر مامون گران آمد که از شدت اندوه چند روز از خوردن و آشامیدن و هرگونه لذتی چشم پوشیده بود.

دکتر احمد محمود صبحی نیز چنین پنداشته که داستان مسمومیت امام رضا علیه السلام از مطالب ساختگی شیعه است که هرگز بین موقعیت امام در نزد مامون که از آن همه ارجمندی برخوردار بود با خوراندن سم به او، تناقضی احساس نمی کنند.

کسانی که بر این عقیده اند گروه بزرگی را تشکیل می دهند که ابن جوزی نیز بدان ها اشاره کرده است. و شیعیان بطور کلی این نظر را تایید کرده اند مگر مرحوم ربلی در کشف الغمّة که خود را هم عقیده با ابن طاووس و شیخ مفید دانسته است. ولی ظاهر امر چنین است که شیخ مفید نیز قایل به مسمومیت امام بوده، چه نوشته است: آن دو - یعنی مامون و رضا - با همدیگر انگوری را تناول کردند سپس امام علیه السلام بیمار شد و مامون نیز خود را به بیماری زد !!!

از اهل سنت و دیگران نیز گروه بسیاری از دانشمندان و مورخان هستند که منکر مرگ طبیعی امام علیه السلام بوده و یا لاقلاً مسمومیت وی را قولی مرجح دانسته اند. مانند این افراد:

- ابن حجر در صواعق، ص ۱۲۲ - ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، ص ۲۵۰.
- مسعودی در اثبات الوصیة، ص ۲۰۸، التنبیه والاشراف، ص ۲۰۳، مروج الذهب، ۳، ص ۴۱۷.
- قلقشندی در مآثر الانافه فی معالم الخلافه، ۱، ص ۲۱۱.
- قندوزی حنفی در ینابیع الموده، ص ۲۶۳ و ۳۸۵.
- جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی، ۲، بخش ۴، ص ۴۴۰، و در صفحه آخر از کتاب امین و مامون.
- ابوبکر خوارزمی در رساله خود - احمد شلبی در تاریخ اسلامی و تمدن اسلامی، ۳، ص ۱۰۷.
- ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبین - ابوزکریا موصلی در تاریخ موصل ۳۵۲/۱۷۱ - ابن طباطبا در الآداب السلطانیة، ص ۲۱۸ - شبلنجی، در نور الابصار، ص ۱۷۶ و ۱۷۷ چاپ سال ۱۹۴۸.
- سمعانی در انسایش، ۶، ص ۱۳۹.
- در سنن ابن ماجه به نقل تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ص ۲۷۸ - عارف تامر در الامامة فی الاسلام، ص ۱۲۵.
- دکتر کامل مصطفی شیبی در الصلة بین التصوف والتشیع، ص ۲۲۶ و بسیاری دیگر...

رویداد شهادت امام رضا علیه السلام بوسیله زهر در شهر طوس در روایاتی از پیامبر یا ائمه اطهار علیهم السلام سال ها پیش از آن حضرت پیش بینی شده بود. به عنوان نمونه شیخ صدوق به سند خود از نعمان بن سعد روایت کرده که گفت: امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

به زودی مردی از فرزندان من در سرزمین خراسان از روی ستم و جور به زهر کشته می شود، اسم او اسم من، و اسم پدرش اسم موسی بن عمران است بدانید هر کس او را در غربتش زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد و لو این که به تعداد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد.

و سید هاشم بحرانی در مدینه المعجز می نویسد: از سلیمان بن حفص مروزی روایت شده که گفت: از موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: پسر من علی را با سم مظلومانه به قتل می رسانند و او در جنب قبر هارون در طوس مدفون می شود، کسی که او را زیارت کند مانند کسی است که رسول خدا را زیارت نموده است.

همچنین دسته ای از روایات از خود امام رضا علیه السلام نقل شده که در آنها از شهادت خود به دست مامون و از دفنش در طوس کنار قبر هارون خبر داده است، از جمله: اباصلت هروی گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می فرمود: به خدا نیست از ما ائمه احدی، مگر این که کشته یا شهید می شود. عرض شد: ای فرزند رسول خدا، پس ترا چه کسی به قتل می رساند؟ فرمود: بدترین مخلوق خدا در زمان خودم مرا به زهر می کشد، و سپس در یک خانه تباه شده در دیار غربت دفن می کنند. آگاه باشید هر کس مرا در غربتم زیارت کند خداوند به او اجر صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج و عمره کننده و صد هزار جهادگر می نویسد و در زمره ما محشور می گردد و در بالاترین درجات بهشت رفیق ما قرار داده می شود.

شیخ مفید در کتاب ارشاد دو روایت مختلف در مورد نحوه شهادت آن حضرت به دست مامون به شرح زیر نقل می کند :

روایت اول

روزی آن حضرت با مامون طعامی خوردند و حضرت از آن طعام بیمار شد و مامون نیز خود را به تمارض زد. سپس مفید در تفصیل این جریان غم انگیز آورده است که: محمد بن علی بن حمزه از منصور بن بشیر از عبدالله بن بشیر روایت کرده که گفت: مامون به من دستور داد ناخن‌های خود را بلند کنم و این کار را برای خود عادی نمایم و برای کسی درازی ناخن خود را نشان ندهم، من نیز چنان کردم، سپس مرا خواست و چیزی به من داد که شبیه به تمر هندی بود و به من گفت: این را به دو دست خود بمال، و من چنان کردم سپس برخاسته و مرا به حال خود گذارد و پیش حضرت رضا علیه السلام رفته، گفت: حال شما چگونه است؟ فرمود: امید بهبودی دارم. مامون گفت: من نیز بحمدالله امروز بهترم و کسی از پرستاران و غلامان به خدمت تو آمده‌اند؟ حضرت فرمود: نه. مامون خشمناک شد و به غلامان فریاد زد که چرا به آن حضرت رسیدگی نکرده‌اند. سپس گفت: هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای رفع این بیماری چاره‌ای جز خوردن آن نیست. برادر عبدالله بن بشیر گوید: پس به من گفت: انار برای ما بیاور، و من اناری چند حاضر کردم، مامون گفت با دست خود آن را فشار بده و من فشردم مامون آب آن را با دست خود به امام رضا علیه السلام خورانید و همان سبب مرگ آن حضرت شد و پس از آن، دو روز بیشتر زنده نماند که از دنیا رفت. مرحوم مفید در ادامه گزارش خود از اباضت هروی روایت کرده که گفت: پس از آن که مامون (در آن روز) از نزد آن حضرت بیرون رفت بر آن جناب وارد شدم، حضرت به من فرمود: ای اباضت اینان کار خود را کردند و زبانش به ذکر خدا گویا بود.

روایت دوم

شیخ مفید در روایت دیگر از محمد بن جهم نقل می نماید که گفت: حضرت رضا علیه السلام انگور را زیاد دوست می‌داشت، پس قدری انگور برای آن حضرت تهیه کردند، و در دانه‌های آن چند روز سوزن‌های زهرآلود زدند، سپس آن سوزن‌ها را کشیده و آن انگور را به نزد آن بزرگوار آوردند حضرت به همان بیماری که پیش از این گفته شد، مبتلا بود، از آن انگور زهرآلود میل فرمود و سبب شهادتش گردید.

بحار الانوار به نقل از امالی شیخ صدوق و عیون اخبار الرضا نقل می کند که: ابا صلت گفت در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم فرمود داخل این قبه‌ای که هارون مدفون است برو از چهار طرف آن خاک بردار بیاور داخل قبه شدم و خاک را آوردم ملاحظه فرمود گفت این قسمت از خاک را که مربوط به طرف راست است بمن بده تقدیم کردم بو کشیده ریخت فرمود در اینجا می‌خواهند برایم قبر حفر کنند سنگی پدیدار خواهد شد که اگر تمام کلنگهای خراسان را جمع کنند نمی‌توانند آن را بردارند در مورد خاکی که از پائین پا و بالای سر آورده بودم همین فرمایش را تکرار نمود.

آنگاه فرمود: این خاک را بمن بده که خاک مدفن من است فرمود: در اینجا برای من قبر می‌کنند بگو هفت پله پائین روند و ضریحی بکشایند اگر امتناع ورزیدند می‌گوئی باندازه یک متر لحد قرار دهند خداوند اگر بخواهد آن را وسعت می‌دهد. پس از آماده شدن قبر در قسمت سر رطوبتی خواهی دید دعائی که بتو می‌آموزم خواهی خواند لحد پر از آب می‌شود و ماهی‌های کوچکی در آن می‌بینی از همان نانی که بتو می‌دهم برای آنها ریزه می‌کنی خواهند خورد وقتی تمام شد یک ماهی بزرگ آشکار می‌گردد ماهیهای کوچک را می‌خورد بطوری که یکی هم نمی‌ماند و بعد دیده نمی‌شود. در این موقع که ماهی بزرگ دیده نشد دست بر روی آب بگذار و دعائی که بتو می‌آموزم بخوان آب فرو می‌رود و چیزی از آن باقی نمی‌ماند تمام این کارها را در پیش مأمون انجام بده پس از آن فرمود: فردا می‌روم پیش این نابکار وقتی خارج شدم اگر سرم پوشیده نبود با من حرف بزن جواب میدهم چنانچه سرم پوشیده بود با من صحبت مکن. ابا صلت گفت: صبحگاه فردا لباس پوشید در محراب بانتظار نشست در این موقع غلام مأمون وارد شده گفت امیر المؤمنین شما را می‌خواهد کفش پوشیده از جای حرکت نمود و رفت، منم از پی آن جناب رفتم تا وارد بر مأمون شد جلو مأمون ظرفی از انگور و چند ظرف دیگر از میوه‌های مختلف بود یک خوشه انگور بدست داشت که مقداری از آن را خورده بود همین که چشمش بحضرت رضا افتاد از جای حرکت کرده او را در بغل گرفت و پیشانیش را بوسید آن جناب را پهلوی خود نشانید امام فرمود انگور خوب انگور بهشتی است مأمون درخواست کرد از آن انگور بخورد فرمود مرا معاف دار گفت ممکن نیست شاید بمن اطمینان نداری مأمون خوشه را گرفت و چند دانه از آن را خورد برای مرتبه دوم بدست حضرت رضا علیه السّلام داد آن جناب سه دانه از انگور خورد به گوشه‌ای پرت کرده از جای حرکت نمود. مأمون گفت: کجا می‌روی؟ فرمود: به جایی که فرستادی، وقتی خارج شد عبا را بر سر کشیده بود چیزی عرض نکردم تا داخل خانه شد دستور داد درها را ببندم در رختخواب خوابید من با حزن و اندوه داخل حیاط ایستاده بودم. در همین موقع مشاهده کردم جوانی خوش روی با موی‌های مجعد شبیه بحضرت رضا علیه السّلام وارد شد پیش رفته عرض کردم از کجا آمدی درها که بسته بود فرمود کسی که مرا از مدینه در این ساعت بطوس آورده از درهای بسته نیز داخل کرده. گفتم: شما کیستی؟ «فقال انا حجة الله عليك يا ابا صلت انا محمد بن علي» من حجت خدایم بر تو. من محمد بن علی هستم. به طرف اطلاق علی بن موسی - الرضا علیه السّلام رفت به من نیز فرمود: وارد شوم. همین که چشم حضرت رضا علیه السّلام به او افتاد از جای جست و فرزندش را در آغوش گرفت و بسینه چسبانید پیشانیش را بوسید بجانب خود کشانید. امام جواد پیوسته پدر را می‌بوسید و آرام با او سخنانی میگفت که من نفهمیدم.

در این هنگام کفی بر دهان حضرت رضا علیه السّلام آشکار شد سفیدتر از برف حضرت جواد آن کف را مکید امام دست در گریبان خود کرد چیزی شبیه گنجشک خارج کرده بحضرت جواد داد آن را بلعید. در این موقع حضرت رضا علیه السّلام از دنیا رفت. حضرت جواد فرمود: ابا صلت حرکت کن از انبار تخت بیاور با آب تا پدرم را غسل دهم. عرض کردم: در انبار تخت و آب نیست فرمود هر چه می‌گویم بجای آور داخل انبار شدم تخت و آب بود بیرون آوردم دامن بکمر زدم تا امام را غسل دهم. فرمود تو یک طرف برو کسی هست که بمن کمک کند حضرت رضا را غسل داد باز فرمود داخل انبار شو زنبیلی که در آن کفن و حنوط

پدرم هست بی‌اور وارد شدم زنبیلی دیدم که قبلا در آنجا ندیده بودم آوردم خدمت ایشان پدر خود را کفن کرد و بر بدنش نماز خواند. آنگاه فرمود تابوت بی‌اور، عرض کردم بروم پیش نجار بگویم تابوت بسازد فرمود داخل انبار تابوت هست وارد شدم تابوتی دیدم که در آنجا قبلا ندیده بودم جسم پاک امام را در آن تابوت نهاد دو رکعت نماز خواند هنوز تمام نشده بود تابوت بلند شد و سقف شکافته گردید از خانه خارج شد. عرض کردم: یا ابن رسول الله هم اکنون مأمون می‌آید حضرت رضا را از من میخواهد، چه کنم؟ فرمود: ساکت باش الان بر میگردد هر پیغمبر اگر چه در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب خداوند بین ارواح و اجساد آنها جمع خواهد کرد هنوز سخن امام جواد تمام نشده بود که سقف شکافته شد و تابوت بر زمین آمد، از جای حرکت نمود پیکر پاک امام را از تابوت بیرون آورد و در رختخوابش گذاشت مثل اینکه نه غسل داده شد و نه کفن گردیده.

فرمود: حرکت کن در را برای مأمون بگشا همین که در را گشودم دیدم مأمون و غلامان ایستاده‌اند با گریه داخل شد گریبان چاک زد و بر سر خود میزد با صدای بلند میگفت: آه آقای من ترا از دست دادم، کنار بستر حضرت رضا نشست و دستور داد آماده غسل و کفن شوند امر کرد برایش قبر بکنند. تمام آنچه حضرت رضا فرموده بود آشکار گردید. خواست قبر پدرش را قبله قبر حضرت رضا قرار دهد یکی از اطرافیان گفت مگر نمیگویی این شخص امام است جوابداد چرا، گفت باید قبر او جلو باشد دستور داد در طرف قبله قبر بکنند گفتم بمن فرموده است که هفت پله بکنند و ضریحی بکشایند گفت بمقداری که ابا صلت میگوید بدون ضریح بکنید ولی لحد قرار میدهم.

وقتی رطوبت و ماهیها را مشاهده کرد گفت: پیوسته حضرت رضا در زمان زندگانی ما را از عجایب خود بهره‌مند میکرد اینک بعد از مرگ نیز نشان میدهد وزیرش گفت میدانی منظور از نشان دادن این عجایب چیست مأمون گفت: نه. وزیر گفت: میخواهد بفهماند که اقتدار و سلطنت شما بنی عباس با زیادی حکمروا و مدت طولانی مثل این ماهیهای کوچک است وقتی مدت شما تمام شود خداوند شخصی از ما را بر شما مسلط خواهد کرد که این سلسله را منقرض کند گفت راست میگویی. ابا صلت میگوید: آنگاه مأمون گفت آن دعائی که میخواندی بمن بیاموز سوگند یاد کردم که همین الان فراموش کردم راست هم میگفتم. دستور داد مرا زندانی کنند و حضرت رضا علیه السلام را دفن نمود.

یک سال در زندان بودم خیلی دلم تنگ شد شبانگاهی تا بصبح متوسل به خاندان نبوت شدم و از خدا خواستم بحق آنها مرا نجات دهد هنوز دعایم تمام نشده بود که امام جواد وارد شد فرمود دلت تنگ شده است عرض کردم: آری بخدا قسم. فرمود: حرکت کن دست به زنجیرهایی که به آن بسته شده بودم زد باز شد دست مرا گرفت و از زندان خارج نمود با اینکه غلامها و زندانبانها ایستاده بودند و مرا می‌دیدند ولی قدرت حرف زدن نداشتند از زندان که بیرون آمدم فرمود: در پناه خدا دیگر نه تو مأمون را خواهی دید و نه او ترا. ابا صلت گفت: بعد از آن تاکنون مأمون را ندیده‌ام.

منابع

- سید جعفر شهیدی، زندگی سیاسی هشتمین امام، ص ۲۰۲.
- داود الهامی، نظر شیعه درباره علت شهادت امام رضا (ع)، مکتب اسلام، ۱۳۷۳، شماره ۱ (ص ۱۶ تا ۲۸)
- موسسه تبیان، نرم‌افزار دایرةالمعارف چهارده معصوم علیهم‌السلام
- زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام (ترجمه جلد ۴۹ بحار الأنوار)، موسی خسروی، اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۰ ش.

رحلت پیامبر اسلام

تاریخ رحلت رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را شیعیان ۲۸ صفر سال یازدهم هجری و علمای اهل سنت ماه ربیع الاول می دانند و در روز آن اختلاف نظر دارند. چیزی که در منابع تاریخی ثبت شده آن است که آن حضرت مدتی بیمار شدند و پس از آن رحلت نمودند. اما در روایات که از ائمه علیهم السلام نقل شده است بیان گردیده که آن حضرت در اثر خوراندن سم به شهادت رسیدند. به نظر می رسد این روایات بیان کننده علت بیماری آن حضرت هستند.

تاریخ نگاران و سیره نویسان شیعه به پیروی از اهل بیت علیهم السلام، تاریخ رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را روز دوشنبه ۲۸ صفر سال یازدهم هجری قمری دانسته اند، ولیکن علمای اهل سنت تاریخ آن را در ماه ربیع الاول ذکر کرده اند و در این که چه روزی از ربیع الاول بوده است، اختلاف دارند. برخی روز اول، برخی روز دوم و برخی روز دوازدهم و عده ای روز دیگری از این ماه را بیان کردند شیخ عباس قمی می گوید اکثر علمای اهل سنت آن را در روز دوازدهم ماه ربیع الأول گفته‌اند. واقعی از جمله کسانی است که رحلت آن حضرت را در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول می دانند .

دلایل بسیاری وجود دارد که رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ناشی از خوراندن سم به آن حضرت بوده است. این دلایل و روایات، از تواتر معنوی برخوردارند؛ یعنی هرچند که الفاظ و توصیفات آنها کاملاً با یکدیگر مشابه نیستند، اما از مجموع آنها، می توان موضوع مورد بحث را ثابت نمود. از جمله امام صادق (ع) می فرمایند: چون پیامبر اسلام (ص)، ذراع (یا سر دست) گوسفند، را دوست می داشتند، یک زن یهودی با اطلاع از این موضوع ایشان را با این بخش از گوسفند مسموم نمودند. در جای دیگری آن حضرت فرمودند: "پیامبر اکرم (ص) در جریان جنگ خیبر مسموم شده و هنگام رحلتشان بیان فرمودند که لقمه ای که آن روز در خیبر تناول نمودم، اکنون اعضای بدنم را نابود نموده است و هیچ پیامبر و جانشین پیامبری نیست، مگر این که با شهادت از دنیا می رود." در این روایت، علاوه بر تصریح به مسموم شدن رسول خدا (ص) و شهادت ایشان در پی مسمومیت، به اصلی کلی نیز اشاره می شود که مرگ تمام پیامبران و اوصیا با شهادت بوده و هیچ کدام، با مرگ طبیعی از دنیا نمی روند! روایات دیگری نیز وجود دارد که این اصل کلی را تقویت می نماید.

علاوه بر روایات شیعه روایات فراوانی در صحاح و دیگر کتب اهل سنت وجود دارد که همین موضوع را تأیید می نماید که به عنوان نمونه، به سه مورد آن اشاره می نمایم:

روایت اول: در معتبرترین کتاب اهل سنت، نقل شده که پیامبر (ص) در بیماری منجر به رحلتشان، خطاب به همسرشان عائشه فرمودند: "من همواره درد ناشی از غذای مسمومی را که در خیبر تناول نموده ام، در بدنم احساس می کردم و اکنون گویا وقت آن فرا رسیده که آن سم، مرا از پای درآورد، همین موضوع در سنن دارمی نیز بیان شده است. علاوه بر این که در این کتاب، به شهادت برخی از یاران پیامبر (ص)، بر اثر تناول همان غذای مسموم نیز اشاره شده است.

روایت دوم: احمد بن حنبل در مسند خود، ماجرای را بیان می نماید که طی آن، بانویی به نام ام مبشر که فرزندش به دلیل خوردن غذای مسموم در کنار پیامبر (ص)، به شهادت رسیده بود؛ در ایام بیماری ایشان به عیادتشان آمده و اظهار داشتند که من احتمال قوی می دهم که بیماری شما ناشی از همان غذای مسمومی باشد که فرزندم نیز به همین دلیل به شهادت رسید! پیامبر (ص) در پاسخ فرمودند که من نیز دلیلی به غیر از مسمومیت، برای بیماری خویش نمی بینم و گویا نزدیک است که مرا از پای در آورد. مرحوم مجلسی نیز با نقل روایتی؛ تقریباً مشابه با این روایت بیان نموده که به همین دلیل است که مسلمانان اعتقاد دارند، علاوه بر فضیلت نبوت که به پیامبر (ص) هدیه شده، ایشان به فوز شهادت نیز نائل آمده اند.

روایت سوم: محمد بن سعد؛ از قدیمی ترین مورخان مسلمان ماجرای مسمومیت پیامبر اکرم (ص) را این گونه نقل می نماید: هنگامی که پیامبر (ص)، خیبر را فتح نموده و اوضاع به حالت عادی برگشت، زنی یهودی به نام زینب که برادر زاده مرحب بود که در جنگ خیبر کشته شد، از دیگران پرسش می نمود که پیامبر (ص) کدام بخش از گوسفند را بیشتر دوست می دارد؟ و پاسخ شنید که سر دست آن را. سپس آن زن، گوسفندی را ذبح کرده و تکه تکه نمود و بعد از مشورت با یهودیان در مورد انواع سم ها، سمی که تمام

آنان معتقد بودند، کسی از آن جان سالم به در نمی برد، راه انتخاب نموده و اعضای گوسفند و بیشتر از همه جا، سردست ها را مسموم نمود. هنگامی که آفتاب غروب نموده و پیامبر (ص) نماز مغرب را به جماعت اقامه فرموده و در حال برگشت بودند، آن زن یهودی را دیدند که همچنان نشسته است! پیامبر (ص) دلیل آن را پرسیدند و او جواب داد که هدیه ای برایتان آوردم! پیامبر (ص) با قبول هدیه، به همراه یارانش بر سر سفره نشسته و مشغول تناول غذا شدند ... بعد از مدتی، پیامبر (ص) فرمودند که دست نگه دارید! گویا این گوسفند مسموم است! مؤلف کتاب، سپس نتیجه می گیرد که شهادت پیامبر (ص) به همین دلیل بوده است. بدین ترتیب، از مجموع روایات نقل شده در کتب شیعه و اهل سنت، می توان نظریه شهادت ناشی از مسمومیت پیامبر (ص) را تقویت نمود که در قریب به اتفاق این روایات، زمان مسمومیت ایشان، هم زمان با جنگ خیبر و توسط زنی یهودی بیان شده است .

خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از رحلت خود

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین سفر حج در عرفه، در مکه، در غدیر خم، در مدینه قبل از بیماری و بعد از آن در جمع یاران یا در ضمن سخنرانی عمومی، با صراحت و بدون هیچ ابهام، از رحلت خود خبر داد. چنان که قرآن رهروان رسول خدا صلی الله علیه و آله را آگاه ساخته بود که پیامبر هم در نیاز به خوراک و پوشاک و ازدواج و وقوع بیماری و پیری مانند دیگر افراد بشر است و همانند آنان خواهد مرد .

در حجۃ الوداع در هنگام رمی جمرات فرمود: مناسک خود را از من فراگیرید، شاید بعد از امسال دیگر به حج نیایم. هرگز مرا دیگر در این جایگاه نخواهید دید. هنگام بازگشت نیز در اجتماع بزرگ حاجیان فرمود: نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم .

عبدالله بن مسعود گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک ماه قبل از رحلت، ما را از وفات خود آگاه نمود... عرض کردیم: ای رسول خدا! رحلت شما در چه موقع خواهد بود؟ فرمود: فراق نزدیک شده و بازگشت به سوی خداوند است. زمانی نیز فرمود: نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم و من دو چیز گران در میان شما می گذارم و می روم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم... و خداوند لطیف و آگاه به من خبر داد که این دو هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس خوب بیندیشید چگونه با آن دو رفتار خواهید نمود .

روزی به آن حضرت خبر دادند که مردم از وقوع مرگ شما اندوهگین و نگرانند. پیامبر در حالی که به فضل بن عباس و امام علی بن ابی طالب علیه السلام تکیه داده بود به سوی مسجد رهسپار گردید و پس از درود و سپاس پروردگار، فرمود: به من خبر داده اند شما از مرگ پیامبر خود در هراس هستید. آیا پیش از من، پیامبری بوده است که جاودان باشد؟! آگاه باشید، من به رحمت پروردگار خود خواهم پیوست و شما نیز به رحمت پروردگار خود ملحق خواهید شد ...

در فرصتی دیگر مردم را به رعایت حقوق [انصار](#) سفارش و در خطاب به انصار فرمود: ای گروه انصار، زمان فراق و هجران نزدیک است، من دعوت شده و دعوت را پذیرفته ام ...

بدانید دو چیز است که از نظر من بین آن دو هیچ تفاوتی نیست. اگر بین آن دو مقایسه شود به اندازه تارمویی بین آن دو فرقی نمی گذارم. هر کس یکی را ترک کند مثل این است که آن دیگری را هم ترک کرده است... آن دو کتاب آسمانی و اهل بیت رسالت هستند... سفارش مرا در مورد اهل بیت من رعایت کنید و ...

نیز فرمود: آیا شما را به چیزی راهنمایی نکنم که اگر بدان چنگ زنید، پس از آن هرگز به ضلالت نیفتید؟ گفتند: بلی، ای رسول خدا. فرمود: آن (چیز) علی است. با دوستی من دوستش بدارید و به احترام و بزرگداشت من، او را محترم و بزرگ بدارید. آن چه گفتم [جبرئیل](#) از طرف خداوند به من دستور داده بود .

[ابن حجر هیثمی](#) گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بیماری خود که به رحلتش انجامید. فرمود: مرگ من به همین زودی فرا می رسد و من سخن خود را به شما رساندم و راه بهانه و عذر را بر شما بستم. آگاه باشید، من کتاب پروردگارم و اهل بیت خود را در میان شما می گذارم و می روم .

سپس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این شخص علی بن ابی طالب است که همراه با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نشوند تا [روز قیامت](#) که با من ملاقات نمایند .

در روز دوشنبه آخرین روز از زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار در [مسجد](#) پس از انجام [نماز صبح](#) فرمود: ای مردم! آتش فتنه ها شعله ور گردیده و فتنه ها همچون پاره های امواج تاریک شب روی آورده است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی جان سپرد که سر در دامن علی بن ابی طالب علیه السلام داشت. علی علیه السلام شیون کنان، رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را به اطرافیان خبر داد. در این زمان [ابوبکر](#) به محل سکونت خود در «[سنج](#)» رفته بود و عایشه به دنبال وی فرستاد تا بی درنگ به شهر آید .

چون خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله زمزمه شد، عمر به نهیب فریاد برآورد: هرگز چنین نیست. این بعضی از منافقانند که می پندارند پیامبر مرده است! مردم بدانید، به خدا سوگند، رسول خدا نمرده است بلکه به سوی پروردگار خود رفته، به همان گونه که موسی به سوی پروردگار خود رفت، او چهل روز از پیروان خود غایب بود و پس از این که گفته شد او مرده است به نزد ایشان بازگشت. به خدا سوگند، رسول خدا باز می گردد و دست و پای کسانی را که گمان برده اند او مرده است، قطع خواهد کرد .

او بی وقفه مردم را بیم می داد و در هراس و تردید می گذارد و آن کلمات را به قدری تکرار کرد که دهانش کف نمود. می گفت: هر کس بگوید او مرده است با این شمشیر سرش را از تن جدا خواهم کرد. خداوند تا وعده هایش را به دست او عملی نسازد، وی را نزد خود نمی برد .

در آن هنگامه از خانواده حضرت کسی تردید در رحلت رسول گرامی صلی الله علیه و آله نداشت و از همین رو جز عباس، شنیده نشد که کسی با عمر سخن گفته و به او توجهی کرده باشد. جز این که برخی چون آشوب آفرینی عمر را دیدند. گفتند: او چه می گوید!! از وی بپرسید مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره به تو چیزی فرموده که این گونه سراسیمه و آشفته سخن می گویی! و او در پاسخ گفت: نه، اصلاً .

موضوع رحلت برای خاندان پیامبر و مردم چنان قطعی و بدیهی بود که [ابن ام مکتوم](#) نابینا نیز که جسد مطهر [رسول خدا](#) صلی الله علیه و آله را نمی دید همانند عباس در اعتراض به عمر گفت: تو از خود چه می گویی؟! مگر قرآن نیست که می فرماید: و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین .

محمد جز فرستاده ای که پیش از او هم پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود (به شیوه جاهلیت) برمی گردید! هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز هیچ زبانی به خدا نمی-رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد .

عباس می افزود: تردید نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده است. بیایید او را دفن کنیم. (با فرض قطعی که وی مرده است.) آیا خداوند شما را یک بار طعم مرگ می چشاند و رسولش را دوبار! او بزرگوارتر از آن است که دوبار بمیرد. بیایید او را دفن کنیم. اگر راست باشد که او نمرده بر خداوند دشوار نیست که خاک را از روی او به یک سوزند و ...

با این حال، عمر بدون کمترین توجه به اعتراض آنان، بر نظر خود پافشاری می کرد تا آن که چند ساعتی بعد ابوبکر از محل سکونت خود در سنج رسید. و چون چشم به جسد مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله دوخت، همان آیه را که پیشتر دیگران خوانده بودند خواند و عمر را به سکوت فراخواند و او نیز ساکت بر زمین نشست و گفت: گویا این آیه را پیش از این نشنیده بودم. آیا این از قرآن است؟!

محققان و مورخان اهل تسنن بر پایه اعتراف عمر انگیزه او را زمینه سازی برای رسیدن ابوبکر به مدینه یاد کرده اند. [ابن ابی الحدید](#) می نویسد: عمر با این اقدام می خواست فرصتی برای رسیدن ابوبکر به محل فراهم آورده باشد؛ زیرا او در فردای «[سقیفه](#)» قبل از سخنرانی ابوبکر در مسجد، ضمن عذرخواهی از اظهارات روز گذشته در انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، گفت: وقتی فهمیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفته است، ترسیدم بر سر زمامداری، جنجال و آشوب به پا شود و انصار و دیگران، زمامداری را به دست گیرند یا از اسلام برگردند .

پس از رحلت [رسول خدا](#) صلی الله علیه و آله در حالی که عده ای از سران و سیاست مداران مهاجر و انصار در [سقیفه بنی ساعده](#) گردآمده و درباره جانشینی آن حضرت به مجادله و منازعه پرداخته بودند، حضرت علی علیه السلام به اتفاق برخی از عموزادگان خویش به [غسل](#) دادن و [کفن](#) کردن بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. امام باقر(ع) در این زمینه چنین میفرماید: « مردم روز دوشنبه و شب سه شنبه

را بر بدن آن حضرت نماز میخواندند، و عموم مردم حتی خواص و نزدیکان حضرت بر بدن مبارک نماز خواندند، اما هیچیک از اهل سقیفه بر غسل و کفن و دفن حضرت حاضر نشدند. امیرالمومنین (ع) بریده اسلمی را برای خبر دادن نزد آنان فرستاد، ولی اعتنایی نکردند و بعد از دفن آن حضرت بیعت آنان هم تمام شد .

اهل بیت علیهم السلام و وابستگان آن حضرت و بزرگان صحابه درباره مکان تدفین بدن مطهر آن حضرت به گفت و گو پرداختند و هر کدام پیشنهاد خاصی ارائه کردند. حضرت علی علیه السلام که متکفل تجهیز بدن آن حضرت و از نزدیکترین مردان به آن حضرت بود، فرمود: **إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَقْبِضْ رُوحَ نَبِيهِ إِلَّا فِي أَطْهَرِ الْبِقَاعِ** و ینبغی أن یدفن حیث قبض؛ به درستی که خدای سبحان، جان پیامبری را نمی گیرد مگر در پاکیزه ترین مکان، و سزاوار است در همان مکانی که **قبض روح** شد، در همان جا دفن گردد .

گفتار مستدل و روح نواز امیرمؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام مورد پسند همگان قرار گرفت و بدن مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همان مکانی که جان به جان آفرینان تسلیم کرده بود، دفن نمودند .

طبری، پیشنهاد دفن پیامبر صلی الله علیه و آله را، در همان مکانی که وفات یافت، به ابوبکر منتسب کرد و از او نقل کرد: ما قبض نبیِّ إلیّ یدفن حیث قبض؛ هیچ پیامبری از دنیا نخواهد رفت، مگر این که در همان مکانی که قبض روح شد دفن گردد . هم اکنون مرقد مطهر آن حضرت در داخل **مسجد النبی** صلی الله علیه و آله قرار دارد و زیارت گاه مسلمانان و مشتاقان آن حضرت از سراسر عالم است .

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام علی علیه السلام حادثه ای سخت و جان سوز بود. چنان که می فرماید: « پدر و مادرم فدایت ای پیامبر خدا، با مرگ تو رشته ای پاره شد که در مرگ دیگران چنین قطع نشد و آن **نبوت** و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی بود. مصیبت تو دیگر مصیبت دیدگان را تسلی دهنده است یعنی پس از مصیبت تو دیگر مرگ ها اهمیتی ندارد. و از طرفی این یک مصیبت همگانی است که عموم مردم به خاطر تو عزادارند. اگر نبود که امر به صبر و شکیبایی فرموده ای و از بی تا بی نهی نموده ای آن قدر گریه می کردم که اشک هایم تمام شود. و این درد جان کاه همیشه در من می ماند و حزن و اندوهم دائمی می شد. که همه این ها در مصیبت تو کم و ناچیز است.»

همچنین آن حضرت در توصیف رحلت پیامبر فرمودند: «**فَضَّجَتِ الدَّارُ الْإِفْنِیَّةُ؛** گویا در و دیوار خانه فریاد می زد.»

حضرت زهرا سلام الله علیها در خطبه فدکیه و خطبه ای که بعدا در جمع زنان مدینه که به عیادت ایشان آمده بودند ایراد فرموده اند . پیامدهای رحلت پیامبر را بیان می کنند از جمله آنها عبارتند از :

۱/ ایجاد ضعف و سستی در میان مردم؛

استومعَ وَهْنُهُ «يا وَهْيُهُ» حضرت در خطبه ای که در حضور زنان مدینه که به عیادت ایشان آمده بودند نیز این امر را تذکر دادند و با تأسف فرمودند: «فقبحا لفلول الحدِّ واللعب بعد الحدِّ وقرع الصِّفَاء؛ چه زشت است سستی و بازیچه بودن مردانتان پس از آن همه تلاش و کوشش .

۲. تفرقه و اختلاف بوجود آمد؛

«استنهرَ فتقَّهُ وأنفقَ رثقَّهُ؛ تشتت و پراکندگی گسترش یافت و وحدت و همدلی از هم گسست .»

۳. امید و آرزوهای مسلمانان به ناامیدی تبدیل شد .

آنان که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و احکام عالیه اسلام ناب حضرتش دلخوش کرده بودند از نعمت **دین الهی و حکومت اسلامی** بهره مند گشته بودند. اکنون با دیدن حوادث بعد از آن حضرت مأیوس شده و امیدشان به یأس مبدل گشت. «واكدتِ الأمالُ .

۴. به حریم پیامبر بی حرمتی شد؛

«اضیعَ الحَریمِ و أزیلتِ الحَرمَةَ عِنْدَ مَمَاتِهِ» هنوز جسد مبارک پیامبر بر زمین که اجتماع سقیفه بدون نظرخواهی از خاندان پیامبر به تعیین جانشین برای آن حضرت می پردازند. و حق اهل بیت حضرتش را ضایع می کنند .

۵. خط نفاق و دورویی آشکار شد؛

«ظَهَرَ فیکُمْ حَسَنَةُ النِّفَاقِ» حضرت در جای دیگری از همین خطبه، با کنایه زیبایی به این نفاق افکنی پرداخته است و فرموده است: «تَشْرَبُونَ حَسُوا فِي ارْتِغَاءٍ وَ تَمَشُونَ لِأَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِي الْأَخْمَرِ وَالضَّرَاءِ وَ نَصِيرٌ مِنْكُمْ عَلٰی مِثْلِ حَزِّ الْمُدَى، وَ وَخَزِ السِّنَانِ فِي الْحَبْشَاءِ؛ شیر را اندک اندک با آب ممزوج نمودید و به بهانه این که آب می نوشید، شیر را خوردید. کنایه از نفاق است که تظاهر به عملی می شود که در واقع خلاف آن است و برای نابودی اهل بیت او در پشت تپه ها و درختان کمین کردید و ما بر این رفتار شما که مانند بریدن کارد و فروبردن نیزه در شکم، دردآور و کشنده است صبر می کنیم .

۶. عردین و معنویت کم رنگ شد؛

«و سَمَلَ جَلْبَابُ الدِّينِ» «جَلْبَاب» چادر یا عبایی که بدن انسان را می پوشاند، **حضرت فاطمه** زهرا سلام الله علیها تعبیر به جلباب دین فرموده. چون دین نیز تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی انسان را در بر می گیرد، همان گونه که چادر و عباء تمام بدن انسان را در برمی گیرد .

۷. مردم دچار بی تفاوتی شدند .

حضرت خطاب به انصار که با جان و مال پیامبر را کمک کرده بودند چنین فرمودند: «يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ وَأَعْضَاءِ الْمِلَّةِ، وَحَضَنَةَ الْإِسْلَامِ مَا هَذِهِ الْغَمِيزَةُ فِي حَقِّي وَالسَّنَةُ عَنْ ظِلَامَتِي؛ ای گروه جوانمرد، ای بازوان ملت و یاوران اسلام، این غفلت و سستی و ضعف شما در حق من و تغافل و بی تفاوتی و خواب آلودگی در مورد دادخواهی من، چیست؟»

۸. مردم پیمان شکنی کردند .

فرمودند: «فَأَنِّي حِرَّتُمْ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ أَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْإِعْلَانِ وَ نَكَصْتُمْ بَعْدَ الْإِقْدَامِ». پس چرا بعد از بیان حق حیران و سرگردانید، و بعد از آشکار کردن عقیده پنهان کاری می کنید و بعد از آن پیشگامی و روی آوردن به عقب برگشته پشت نموده اید .

حضرت زهرا سلام الله علیها، در این فراز به حادثه غدیر اشاره می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را برای مردم بیان فرمود و به آن ها اعلام کرد و آنان نیز با علی علیه السلام بیعت کردند. اما اکنون بیعت خود را شکستند .

۹. مردم دچار وسوسه های شیطانی شدند؛

«تَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ؛ به شیطان گمراه کننده پاسخ مثبت دادید». و در جای دیگر از خطبه فرموده اند: «أَطَّلَعَ الشَّيْطَانُ رَأْسَهُ مِنْ مَعْزَرِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ؛ شیطان سر خود را از مخفیگاه بدرآورد. شما را فراخواند. دید که پاسخگوی دعوت باطل او هستید ...»

۱۰. اشتاب در شنیدن حرف های بیهوده و بی اساس؛

«مَعْشَرَ النَّاسِ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قَبْلِ الْبَاطِلِ الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ؛ ای گروه مردم که به سوی شنیدن حرف های بیهوده شتاب می کنید و کردار زشت زیانبار را نادیده می گیرید .»

۱۱. نطفه مظاهر فساد روئیدن گرفت .

در پایان خطبه عیادت خطاب به زنان مهاجر و انصار فرمود: «أَمَّا لَعَمْرِي لَقَدْ لَقِحَتْ فَنظِرَةً رَيْثَمَا تُنْتَجُ ثُمَّ اخْتَلَبُوا مِلًّا أَلْقَعِبِ دَمًا عَبِيطًا وَ دُعَا فَا مُبِيدًا؛ به جان خودم سوگند نطفه فساد بسته شد، باید انتظار کشید تا کی مرض فساد پیکر جامعه اسلامی را از پای درآورد که پس از این پستان شتر به جای شیر خون بدوشید و زهری که به سرعت هلاک کننده است .»

۱۲. فرصت طلبان به سر کار آمدند .

حضرت سلام الله علیها در فرازهایی از خطبه فدکیه به گروه های فرصت طلب که منتظر بودند تا بعد از رحلت پیامبر از موقعیت بهره برند پرداخته است. و ویژگی های آن ها را نیز بیان فرموده است :

۱. در ظاهر ساکت و آرام بودند. وادِعُونَ فَرُوغًا زانان.
۲. اهل خوشگذرانی بودند، فَاكِهُونَ.
۳. راحت طلب و رفاه زده بودند. انْتُمْ فِي رِفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ.
۴. منتظر پیش آمد حوادث برای پیامبر و اهل بیت بودند. تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوَائِرِ.
۵. اخبار و رویدادها را دنبال می کردند. تَتَوَلَّفُونَ الْاِخْبَارَ.
۶. در جنگ ها عقب نشینی و یا فرار می کردند. تَنْكُصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَ تَفِرُونَ مِنَ الْقِتَالِ

منابع

- ابوالقاسم گرجی، "مدخل اسلام". ["دایرة المعارف بزرگ اسلامی"](#). زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷-، جلد ۸، ص ۳۹۶. [سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی](#).
- یوسف بوشهری، راز انکار رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله)، ماهنامه کوثر، شماره ۳۹
- محمدصفر جبرئیلی، پیامدهای رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیدگاه حضرت زهرا سلام الله علیها، پاسدار اسلام، اردیبهشت ۱۳۸۰، شماره ۲۳۳، [سایت حوزه](#) ۲۸(مرداد ۱۳۹۱).
- موسسه تبیان، نرم افزار دایرة المعارف چهارده معصوم علیهم السلام
- [آیا پیامبر گرامی اسلام \(ص\) به شهادت رسیدند؟](#)

روز مباحله چه روزی است؟

مدینه اولین باری است که میهمانی چنین غریبه را به خود می بیند. کاروانی متشکل از شصت میهمان ناآشنا که لباس های بلند مشکی پوشیده اند ، به گردنشان صلیب آویخته اند ، و انواع و اقسام طلا و جواهرات را بر لباس های خود نصب کرده اند.

وقتی این شصت نفر برای دیدار با پیامبر ، وارد مسجد می شوند ، همه با حیرت و تعجب به آنها نگاه می کنند. اما پیامبر بی اعتنا از کنار آنان می گذرد و از مسجد بیرون می رود هم هیات میهمانان و هم مسلمانان ، از این رفتار پیامبر ، غرق در تعجب و شگفتی می شوند. مسلمانان تاکنون ندیده اند که پیامبر مهربانشان به میهمانان بی توجهی کند که به همین دلیل ، وقتی سرپرست هیات مسیحی علت بی اعتنائی پیامبر را سوال می کند ، هیچ کدام از مسلمانان پاسخی برای گفتن پیدا نمی کنند.

تنها راهی که به نظر می رسد ، این است که علت رفتار پیامبر را از حضرت علی بپرسند ، چرا که او نزدیک ترین فرد به پیامبر و آگاه ترین ، نسبت به دین و سیره و سنت اوست. مشکل ، مثل همیشه به دست علی

حل می شود. پاسخ او این است که : پیامبر با تجملات و تشریفات ، میانه ای ندارند ؛ **اگر می خواهید مورد توجه و استقبال پیامبر قرار بگیرید ، باید این طلاجات و جواهرات و تجملات را فروبگذارید و با هیاتی ساده ، به حضور ایشان برسید.** این رفتار پیامبر ، هیات میهمان را به یاد پیامبرشان ، حضرت مسیحی می اندازد که خود با نهایت سادگی میزیست و پیروانش را نیز به رعایت سادگی سفارش می کرد.

آنان از این که میبینند ، در رفتار و کردار ، این همه از پیامبرشان فاصله گرفته اند ، احساس شرمساری می - کنند. میهمانان مسیحی وقتی جواهرات و تجملات خود را کنار می گذارند و با هیاتی ساده وارد مسجد می شوند ، پیامبر از جای بر می خیزد و به گرمی از آنان استقبال می کند. شصت دانشمند مسیحی ، دور تا دور پیامبر می نشینند و پیامبر به یکایک آنان خوشامد می گوید ، در میان این شصت نفر ، که از پیران و بزرگان مسیحی نجران هستند ، ((ابوحارثه)) اسقف بزرگ نجران و ((شرحبیل)) نیز به چشم می خورند. پیداست که سرپرستی هیات را ابوحارثه اسقف بزرگ نجران ، بر عهده دارد. او نگاهی به شرحبیل و دیگر همراهان خود می اندازد و با پیامبر شروع به سخن گفتن می کند:

((چندی پیش نامه ای از شما به دست ما رسید ، آمدیم تا از نزدیک ، حرف های شما را بشنویم)).

پیامبر می فرماید: ((آنچه من از شما خواسته ام ، پذیرش اسلام و پرستش خدای یگانه است)). و برای معرفی اسلام ، آیاتی از قرآن را برایشان می خواند. اسقف اعظم پاسخ می دهد که ((اگر منظور از پذیرش اسلام ، ایمان به خداست ، ما قبلا به خدا ایمان آورده ایم و به احکام او عمل می کنیم)).

پیامبر می فرماید: ((پذیرش اسلام ، علایمی دارد که با آنچه معتقدید و انجام می دهید ، سازگاری ندارد. شما برای خدا فرزند قائلید و مسیح را خدا می دانید ، در حالی که این اعتقاد ، با پرستش خدای یگانه متفاوت است)). اسقف برای لحظاتی سکوت می کند و در ذهن دنبال پاسخی مناسب می گردد. یکی دیگر از بزرگان مسیحی که اسقف را درمانده در جواب می بیند ، به یاری اش می آید و پاسخ می دهد که ((مسیح به این دلیل فرزند خداست که مادر او مریم ، بدون اینکه با کسی ازدواج کند ، او را به دنیا آورد. این نشان می دهد که او باید خدای جهان باشد)). پیامبر لحظه ای سکوت می کند. ناگهان فرشته وحی نازل می شود و پاسخ این کلام را از جانب خداوند برای پیامبر می آورد. پیامبر بلافاصله پیام خداوند را برای آنان بازگو می کند: ((وضع حضرت عیسی در پیشگاه خداوند ، همانند حضرت آدم است که او را به قدرت خود از خاک آفرید ...)) آل عمران آیه ۵۹ توضیح می دهد که ((اگر نداشتن پدر دلالت بر خدایی کند ، حضرت آدم که نه پدر داشت و نه مادر ، بیشتر شایسته مقام خدایی است. در حالی که چنین نیست و هر دو بنده و مخلوق خداوند هستند)).

لحظات به کندی می گذرد ، همه سرها را به زیر می اندازند و به فکر فرو می روند. هیچ یک از شصت دانشمند مسیحی ، پاسخی برای این کلام پیدا نمی کنند. لحظات به کندی می گذرد ؛ دانشمندان یکی یکی سرهایشان را بلند می کنند و در انتظار شنیدن پاسخ به یکدیگر نگاه می کنند ، به اسقف اعظم ، به شرحبیل ؛ اما ... سکوت محض. عاقبت اسقف اعظم به حرف می آید: ((ما قانع نشدیم . تنها راهی که برای اثبات حقیقت باقی می ماند ، این است که با هم مباحثه کنیم. یعنی ما و شما دست به دعا برداریم و از خداوند بخواهیم که هر کس خلاف می گوید ، به عذاب خداوند گرفتار شود.))

پیامبر لحظه ای می ماند. تعجب می کند از اینکه اینان این استدلال روشن را نمی پذیرند و مقاومت می کنند. مسیحیان چشم به دهان پیامبر می دوزند تا پاسخ او را بشنوند.

((هر کس پس از روشن شدن حقیقت ، با تو به انکار و مجادله برخیزد ، [به مباحثه دعوتش کن] بگو بیایید ، شما فرزندانان را بیاورید و ما هم فرزندانمان ، شما زنانان را بیاورید و ما هم زنانمان. شما جان هایتان را بیاورید و ما هم جان هایمان ، سپس با تضرع به درگاه خدا رویم و لعنت او را بر دروغگویان طلب کنیم.)) آل عمران آیه ۶

پیامبر پس از انتقال پیام خداوند به آنان ، اعلام می کند که من برای مباحثه آمده ام. دانشمندان مسیحی به هم نگاه می کنند ، پیداست که برخی از این پیشنهاد اسقف رضایتمند نیستند ، اما انگار چاره ای نیست.

زمان مراسم مباحثه ، صبح روز بعد و مکان آن صحرای بیرون مدینه تعیین می شود.

صبح است ، شصت دانشمند مسیحی در بیرون مدینه ایستاده اند و چشم به دروازه مدینه دوخته اند تا محمد با لشکری از یاران خود ، از شهر خارج شود و در مراسم مباحثه حضور پیدا کند.

تعداد زیادی از مسلمانان نیز در کنار دروازه شهر و در اطراف مسیحیان و در طول مسیر صف کشیده اند تا بیننده این مراسم بی نظیر و بی سابقه باشند. لحظات سپری می شود و پیامبر در حالی که حسین را در آغوش دارد و دست حسن را در دست ، از دروازه مدینه خارج می شود. پشت سر او تنها یک مرد و زن دیده می شوند. این مرد علی است و این زن فاطمه.

تعجب و حیرت ، همراه با نگرانی و وحشت بر دل مسیحیان سایه می افکند. شرحبیل به اسقف می گوید : نگاه کن. او فقط دختر ، داماد و دو نوه خود را به همراه آورده است. اسقف که صدایش از التهاب می لرزد ، می گوید:

((همین نشان حقانیت است. به جای اینکه لشکری را برای مباحثه بیاورد ، فقط عزیزان و نزدیکان خود را آورده است ، پیداست به حقانیت دعوت کرد مطمئن است که عزیز ترین کسانی را سپر ساخته است.))

شرحبیل می گوید: ((دیروز محمد گفت که فرزندانان و زنان و جان هایمان. پیداست که علی را عنوان جان خود همراه آورده است.)) (آری ، علی برای محمد از جان عزیزتر است . در کتاب های قدیمی ما ، نام او به عنوان وصی و جانشین او آمده است...))

در این حال ، چندین نفر از مسیحیان خود را به اسقف می رسانند و با نگرانی و اضطراب می گویند: ((ما به این مباحله تن نمی دهیم. چرا که عذاب خدا را برای خود حتمی می شماریم.)) چند نفر دیگر ادامه می دهند: ((مباحله مصلحت نیست. چه بسا عذاب ، همه مسیحیان را بر بگیرد.)) کم کم تشویش و ولوله در میان تمام دانشمندان مسیحی می افتد و همه تلاش می کنند که به نحوی اسقف را از انجام این مباحله بازدارند. اسقف به بالای سنگی می رود ، به اشاره دست ، همه را آرام می کند و در حالی که چانه و موهای سپید ریشش از التهاب می لرزد ، می گوید: ((من معتقدم که مباحله صلاح نیست. این پنج چهره نورانی که من میبینم ، اگر دست به دعا بردارند ، کوه ها را از زمین می کنند ، در صورت وقوع مباحله ، نابودی ما حتمی است و چه بسا عذاب ، همه مسیحیان جهان را در بر بگیرد.)) اسقف از سنگ پایین می آید و با دست و پای لرزان و مرتعش ، خود را به پیامبر می رساند. بقیه نیز دنبال او روانه می شوند. اسقف در مقابل پیامبر ، با خضوع و تواضع ، سرش را به زیر می افکند و می گوید: ((ما را از مباحله معاف کنید. هر شرطی که داشته باشید ، قبول می کنیم.))

پیامبر با بزرگواری و مهربانی ، انصراف شان را از مباحله می پذیرد و می پذیرد که به ازای پرداخت مالیات ، از جان و مال آنان و مردم نجران ، در مقابل دشمنان ، محافظت کند.

خبر این واقعه ، به سرعت در میان مسیحیان نجران و دیگر مناطق پخش می شود و مسیحیان حقیقت جو را به مدینه پیامبر سوق می دهد.

مطلب پشت جلد:

الفصلیة العلمیة، الثقافیة و التعلیمیة لمدرسة ولی العصر عجل الله

شهید حشمت رضایی

به مردم بگوئید ، همیشه بسیج را یاری کنند و به حرف ضد انقلاب ها گوش ندهند ، که می گویند به بسیج نروید چون آنها از بسیج سیلی خورده اند و یا نمی خواهند بسیج باشند.